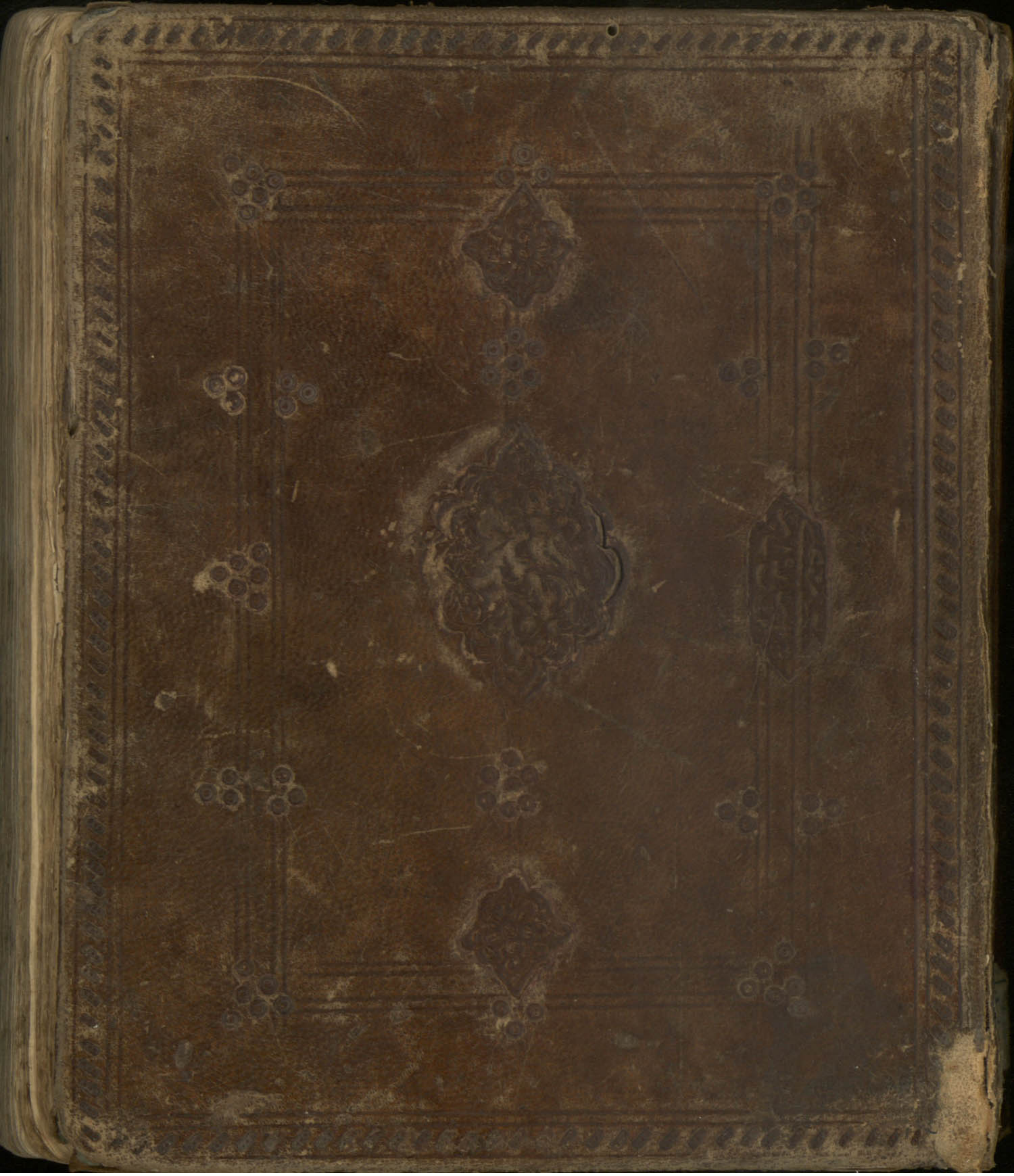

... دل در عبارات دعوت قال تعالی فی سورة والذاریات وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون [illegible]

... وما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ... [illegible]

[illegible]

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۰۳۸۶

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب معدن الاسرار
مؤلف علی القزوینی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۴۰۵۱
شماره ثبت کتاب ۸۶۲۴۶

خطی - فهرست شده
۱۴۰۵۱

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۰۳۸۶

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب معدن الاسرار
مؤلف علی القزوینی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۴۰۵۱
شماره ثبت کتاب ۸۶۲۴۶

خطی - فهرست شده
۱۴۰۵۱

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۰۳۸۶

۹۸۰۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: معدن الاسرار
مؤلف: علی القزوینی
موضوع
شماره قفسه ۱۴۰۵۱
شماره ثبت کتاب ۸۶۲۴۶

خطی - فهرست شده
۱۴۰۵۱

...ل در عبارات دعوت قال تعالی فی سورة والذاریات وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی

...م جن وانس را مگر از برای اینکه مرا بپرستند ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ...

[illegible]

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۰۳۸۶

۹۸۰۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: معدن الاسرار
مؤلف: علی القزوینی
موضوع
شماره قفسه ۱۴۰۵۱
شماره ثبت کتاب ۸۶۲۴۶

خطی - فهرست شده
۱۴۰۵۱

خلقت حوا و حضرت آدم

3

که از جن و نسناس هفت هزار سال گذشته بود که در زمین بودند و منقول است که حضرت آدم [illegible] بسی گشتها

طبقات آسمانها را و گفت ملائکه که نظر کنید بسوی اهل زمین از خلق من از جن و نسناس بسی چیز دیدند

ملائکه اعمال قبیحه ایشان را از کفران و خون ریختن و فساد در زمین بناحق عظیم شد نزد ایشان و غضب

کردند از برای خدا و بخشم آمدند بر اهل زمین و ضبط نتوانستند خشم خود را از غضب پس گفتند ای پروردگار

تو عزیز و قادر و جبار و قاهر عظیم الشأن و اینها آفریده های ضعیف و ذلیل تواند و در قبضه قدرت تو میگردند

و بروزی تو تعیش میکنند و بعافیت تو بهره مند میگردند و تو را معصیت مینمایند و تو خشم نمی آید و غضب نمیکنی

برای آن [illegible] قرار میدهیم در زمین جانشینی که حجت من باشد در زمین بر خلق من پس ملائکه گفتند که تنزیه

[illegible]

حدیث (؟) عبودیة ... [illegible]

فقال ایها الناس ان الله جل ذکره ما خلق العباد الا لیعرفوه فاذا عرفوه عبدوه واذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه فقال له رجل یا ابن رسول الله بابی انت وامی فما معرفة الله قال معرفة اهل کل زمان امامهم الذی یجب علیهم طاعته ...

[illegible]

حدیث مشهور ... در مصباح الشریعة از صادق ... العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فما فقد من العبودیة وجد فی الربوبیة وما خفی من الربوبیة ... فی العبودیة کما قال الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید ای موجود فی غیبتک وحضرتک ...

[illegible]

[illegible]

علامات سید حکیم

اشیاء او سه دگذارد و با مور که بوستان عدیا شود در معالجه امراض [illegible] ممکن است که تا از معتقدات [illegible]

[illegible] محل وصول بذل المقدمه [illegible] عمر عزیز [illegible] صرف کرده باشد [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] از وقت ادا، فریضه [illegible] مشغول به صلاح آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

از لفظ حدیث انحب سجدهٔ قرآن ...

در ... سجده ... [illegible]

حقیقت در مقام عین الیقین تحقق ... [illegible] ... که اسلام ... روایت ... [illegible]

و نخوانند آیهٔ از کتاب خدا ... سجده ... [illegible]

... سجده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علامات المراد دست کبری ... داد ... جهان ... الحسینیة آنحضرت ... و ... از روی ... ظاهر شد

... برخاست و عرض کرد بابی انت و امی یا اباعبدالله ما هذا الانکسار الذی اراه منک

السنا علی الحق قال بلی والذی الیه مرجع العباد انی اعلم علما یقینا انی و ایاکم علی الحق والهدی الذی یرضی الله و رسوله ...

[illegible]

اذب بالسیف عن الحسین ابن علی طاهر الجد ... اضربکم ضرب غلام ... الیوم ...

[illegible]

[illegible]

... آن مؤمنین ... می‌گفتند اینها خیمه ... و اینها ستور مستورات ...

[illegible]

... قال تعالی فی سورة الحجرات انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون ...

[illegible]

[illegible]

بعد از ساعتی دو جهان [illegible] رسید و از ایشان [illegible]

[illegible] محبوبی که نقش [illegible] زینت جانب [illegible]

رسول است [illegible]

[illegible] حکمت اختیار [illegible] مدح جماعت و ذم تخلف از جماعت [illegible]

[illegible] در مدنی الطبع است [illegible]

جمیع [illegible] احتیاج است [illegible] مشغول علم [illegible]

[illegible]

و معلوم است که از صنایع [illegible]

[illegible] ساقه درخت و ریشه و شاخهای او [illegible] انتفاع [illegible]

[illegible] اخوت مؤمنین [illegible] که بسیار کم منفعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقام حق مقیم اگر بر لوح دل نوشته گوید [illegible] الاصوات [illegible] و اگر دیدار دایر بیاه گوید [illegible]
مرخوانند صدای [illegible] الصف المؤمن اگر [illegible] رسد [illegible] اطهار [illegible] کرداند و ندای [illegible] دستگیر اگر
یکبیان رود و دسته دسته [illegible] بند و میدانند که اگر [illegible] واغوا [illegible]
حدیث از اسلام بیرون رفته و اگر [illegible] که کتبیه [illegible] حقیقت پس [illegible] اندر [illegible] مسلمانان کامل [illegible]
متحاور [illegible] که [illegible] باطن [illegible] عدم اسلام [illegible]
[illegible] از اسلام خارج [illegible] مسلمانی [illegible]
در [illegible] را [illegible] از کردش افلاک و تغییر [illegible]
گونه [illegible] از [illegible] عقول کامله [illegible] ترجیح [illegible]
و [illegible] المعتمد سلطان [illegible] عالم [illegible]
به [illegible] قدرت ظهور [illegible] طاقت [illegible] چنانکه [illegible]
و بهر زمان [illegible] از آنجمله است فیثون [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] گرده اند که سبب [illegible] از شهر [illegible] و مردم [illegible]
آن [illegible] که مردی [illegible] فیثون نام که در علم و فضل [illegible] و زهد عالی که [illegible] بود و علامت [illegible]
آن [illegible] که سیاحت میکرد در هر مکان [illegible] هر چند روزی مقام [illegible] و اگر [illegible] او را [illegible]
[illegible] و هر کز با کسی اختلاط نمیکرد [illegible] فضل [illegible]
[illegible] هدایت کننده [illegible] که [illegible]
سلوک [illegible] مرد سالک عارف [illegible] ممدوح و [illegible] مذموم [illegible]
و [illegible] عزیز [illegible] و [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible]
اخذ [illegible] توقع دارد که [illegible]
[illegible] حاضر [illegible] توقع قبول [illegible]
[illegible] مقامی [illegible]
[illegible] که باید [illegible]
آن مرد عارف که [illegible] و [illegible] سیاحت فیثون [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر مرحله از مراحل سلوک [illegible] که [illegible] مرحله از [illegible] و مستعد [illegible] دیگر گشت
و [illegible] از [illegible] سیاحت [illegible] سیاحت [illegible] قطع
[illegible] مرغوب الیه و سیاحت که در [illegible] سیاحت که قطع
مسافت ارضیه و منازل حسیه [illegible] صفت [illegible] است که
و [illegible] علف [illegible] که [illegible] مکان [illegible]
[illegible] سلوک [illegible] اختلاط [illegible] ملاحظه [illegible]
[illegible] مهاجرت [illegible] که [illegible]
[illegible] فیثون [illegible]
[illegible] میکرد [illegible]
[illegible] صالح نام [illegible] فیثون [illegible] واقف شد و دانست که [illegible]
[illegible] معرفت [illegible] فیثون [illegible] صالح از عقب [illegible]
رفته در جائی پنهان شد و فیثون [illegible] و صالح نظاره [illegible] ناگاه دید که [illegible] فیثون
کرد و نزدیک [illegible] فیثون [illegible] فیثون [illegible]
و [illegible] فیثون [illegible] حلقه [illegible]
[illegible] صالح مقام [illegible] فیثون [illegible]
در [illegible] مقام [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] که [illegible]
[illegible] تماشای [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] مجالس [illegible]
[illegible]
مقام [illegible]

[illegible]

[illegible] و کلام [illegible]
[illegible] اگر [illegible] علامات [illegible]
[illegible] الملك [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] و ضویت [illegible]
و غسلت [illegible] و حکمت [illegible] و سکنات [illegible]
[illegible] و عظت و ضیع دیگر [illegible]
[illegible] الطاعت [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مقام [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مناجات و خلوات [illegible]
[illegible]
و در عمر [illegible] مناجات [illegible] الوقصه فیثون
[illegible] صالح [illegible] صالح [illegible]
[illegible] فیثون [illegible] صالح [illegible]
فیثون [illegible]

مقام

مقام [illegible] صالح [illegible] فیثون [illegible]
[illegible] فیثون [illegible]
[illegible] دعا میکرد [illegible] مردم [illegible]
[illegible] فیثون [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] فیثون [illegible]
[illegible] فیثون [illegible]
[illegible] فیثون [illegible]
فیثون [illegible] دعا [illegible]
[illegible] صالح [illegible]
[illegible] صالح [illegible]
[illegible] فیثون [illegible]
[illegible] صالح و فیثون [illegible]
[illegible]
اگر چه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... القصه چون فارغ شدند فیمیون و صالح ... در بیابانها ماندند و می‌رفتند

تا بزمین عرب رسیدند در آن وقت ... [illegible]

و بشهر نجران بردند و ایشان را بفروختند و اهل نجران در آن وقت بت پرست بودند و از جمله بتان ایشان درخت

خرمای بلند ... و اهل نجران او را می‌پرستیدند و هر هفته ... [illegible] ... بیرون

می‌رفتند و جامه‌ها ... بر درخت ... می‌پرستیدند ... [illegible]

آمدند و مردی معروف ... فیمیون را ... از خواجه ... فیمیون ... [illegible]

... خواجه خلوت کرده نماز ... [illegible] ... فیمیون

... [illegible] ... فیمیون نماز می‌کند ... [illegible]

او تعجب کرد و فیمیون را گفت ای مرد این چه روشنایی است ... فیمیون گفت این نور حق

و این دین که من دارم دین عیسی است ... و اهل نجران ... [illegible]

... [illegible] ... فیمیون ... [illegible]

... [illegible] ... فیمیون گفت ... [illegible]

و گفت ... فیمیون گفت ... دعا کنم ... [illegible]

... [illegible] ... اگر تو ... [illegible]

... [illegible] ... اهل نجران ... [illegible]

کردند فیمیون با خواجه ... فیمیون ... اهل نجران گفت ... [illegible]

کرده است که این درخت را ... [illegible]

دگفتند

[illegible]

که با فسون و فن تا یگانه از دولت فرتوانی گرفت مرد بینا بخندید و گفت ای برادر [illegible]

از این خاطره آگاه گردانم سخن بشنود آن مرد از دست [illegible] نابینا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با الکوفه مجمع المجموع و ینابیع الناس الحسینی و قد نفقت کتابه [illegible]

[illegible]

بالکوفه

نه با تفاوت درجات محبت تا سر باب الله [illegible] یکبار در روز سوم بجز مرتبه خواند و نشنیده نیز شب و دیگری [illegible]

[illegible] دیگری [illegible] دیگری [illegible] سالی [illegible] که تغییر [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[redacted]

[illegible] رسد [illegible]

[redacted] [illegible] تا درد [illegible]

[illegible] اطعام [illegible]

[illegible] شب [illegible]

[illegible] مشغول [illegible]

[illegible] دیگری [illegible] محبت [illegible]

[illegible] دیگری [illegible] دیگری [illegible]

[illegible] دیگری [illegible] دیگری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible] در تواضع

تحریضی بر تواضع که او با عبادات است

اصل تواضع ناشی است از اجلال خدا و اجلال هیبت و عظمت [illegible]

او [illegible] مگر اینکه در آن عبادات تواضع است و کمی شناسد چیزی [illegible] که در معنی حقیقت تواضع است [illegible]

آن بندگانی که معتقدند بوحدانیت خدا هم چنانکه [illegible]

[illegible]

کان للتواضع [illegible] الخلق [illegible] حقایق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی [illegible]

[illegible] و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک [illegible]

[illegible] و من یعتد حدود الله [illegible]

[illegible]

[illegible] امید از غیر خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] امید بغیر خداست [illegible] من اراد ان لا یکون عریانا فی القیمة فلیکس

الجلوة [illegible] من اراد ان لا یکون جایعا فی القیمة فلیطعم البطون الجائعة من اراد ان لا یکون عطشانا

فی القیمة فلیسق العطشان فی الدنیا [illegible]

[illegible]

[illegible] اذل الله

من اهان المسلمین اذله الله من اهان عترة النبی اذله الله من اعان الظالمین علی ظلم المخلوق [illegible]

[illegible] اسلام و مسلمانان [illegible] عترت پیغمبر [illegible]

[illegible] لا تتبع الهوی فان الهوی

مجانب للایمان و لا تنطق فیما لا یعنیک فتسقط من عین ربک و لا تکن عونا للظالمین فان الجنة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احوال حجابات

... و ... دو حجاب ... هر گز ... در ... و ... دنیا ...
در ... عقل و نفس قرار داده ... اطلاع از احوال عقل ... تا او ... دنیا ...
حدیثی ... است که ... از امام جعفر صادق ... روایت کرده است
... که حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که حق تعالی نور مقدس حضرت رسول ... خلق فرمود پیش از آنکه آسمانها
و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم ... و بهشت و دوزخ ... و احدی از انبیا ... خلق نماید
بچهار صد و بیست و چهار هزار سال و با آن نور دوازده حجاب خلق کرد حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب منت
و حجاب رحمت و حجاب سعادت و حجاب کرامت و حجاب منزلت و حجاب هدایت و حجاب ... نبوت و حجاب رفعت
و حجاب هیبت و حجاب شفاعت ... آن نور مقدس ... در حجاب قدرت دوازده هزار سال ... سبحان ربی
الاعلی و در حجاب عظمت یازده هزار سال ... سبحان عالم السر و در حجاب منت ده هزار سال و ... سبحان ...
و در حجاب رحمت نه هزار سال و ... سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب سعادت هشت هزار سال و ... سبحان ...

[illegible]

فرق میان محمدیت مشا[illegible]

نسبت بیشتر بزرگ در بی‌الی سابقه که گفته است و نظایر در [illegible] انبیا و اولیا بسیار است اما [illegible] یعقوب که به یوسف [illegible]

بر شکوه از سبب شدت غم و فراق و شعر یا بشمد که [illegible] در بر کردانید [illegible]

[illegible]

بعض حقف سوء امید کردانند و چنین مقام است مقام الفقر فخری روایت است که [illegible] ما الفرق

بین قول صلعم الفقر فخری و بین قوله صلعم الفقر سواد الوجه فی الدارین و بین قوله صلعم الفقر

کاد ان یکون کفرا فقال العابد الفقر فی اللغة الاحتیاج فهو علی ثلثة اقسام الاحتیاج الی الله و

الاحتیاج الی الخلق و الاحتیاج الیهما فالاول اشارة الی الاول و الثانی اشارة الی الثانی و الثالث اشارة

الی الثالث [illegible]

[illegible]

حاله رسته ... و گفت این [illegible] اخبار علی دارد [illegible]

بر ورد کار [illegible] الملوک و روز [illegible]

رجوع کرد و توبه نصوح آورد [illegible]

که تحقیق [illegible]

بسیار عالی [illegible]

که آیه وان من شیء الا عندنا خزائنه و فی السماء [illegible]

کلمات [illegible]

[illegible]

[illegible]

تکوین معنوی که در همه اعضا و جوارح و قوی خواسته زیرا که اهلیه معکوس شد در شان منزه نمودن خدا از آنکه شانی ندارد

که تعبیر کنند که مشعر بعجز و امثال که در باشد و خلق ندارد که [illegible] تربیت یا آنکه [illegible]

[illegible]

ازین مقام سوالی علت تکوین حسینی مقام عظیم در [illegible]

[illegible]

هزار حجاب جلوه نمود اما چنانکه حق فرموده که چون از آن مرتبه گذشتم جمیع ملائکه آسمانها و ملائکه مقربان و جبرئیل از من جدا شدند

و من تنها بتوفیق حق تعالی رفتم تا بجایی [illegible] و در کار حق رسیدم و در خلف سایه پرده های عزت گردیدم و از حجاب یکی بدیگر

می رفتم از حجاب عزت و حجاب قدرت و حجاب بها و حجاب کرامت و حجاب کبریا و حجاب عظمت و حجاب نور و حجاب وقار و

حجاب کمال آنکه هفتاد هزار حجاب را بقدم قدرت ربانی و توفیق سبحانی طی کردم و بعد از عقب رحم قدسی پرواز نمودم تا بحجاب

جلال رسیدم [illegible]

[illegible]

حدیث انوار خمسه در اصلاب [illegible] آدم [illegible]

آنچه [illegible] از این [illegible] بظهور می رسد [illegible]

[illegible]

در خلقت آدم و کیفیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

لاام حسین [illegible]

علیه جزاء الله المودة فی القربی [illegible]

[illegible]

ما اقدر الوعد من الرحيل بك

وانما الاعز الى الجليل ... ابو مخنف گفته که امام زین العابدین علیه السلام فرمود که بدرم ...

... دفعه یا ده دفعه ... حفظ کردم و دانستم که چه ...

برگردانیدم و صبر کردم ... عمه ام زینب ... صعیفة القلوب ...

... اظهار جزع ... زینب گفت یا اخی هذا کلام من ایقن بالقتل ...

... فقال نعم یا اختاه ...

فقالت زینب ... نعی الحسین نفسه ...

[illegible]

... لیت الموت اعدمنی الحیوة الیوم ... امی فاطمة وابی علی واخی الحسن

یا خلیفة الماضین ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باشد و چون که کسی است که از علما باشد پس می باید معتقد عمل بسیار باشد [illegible] بروز نذر [illegible] جمیع

اعمال [illegible] افعل و ترک [illegible] پس در ایام تلاوت قرآن و اشتغال باذکار و اوراد و علوم و مواعظ

[illegible] و پند و وعظ و صله ارحام و ترک غیبت و [illegible] و ظلم و مانند اینها بیشتر از ایام دیگر ثواب دارد

خصوصا در ایامی که [illegible] خداست زیرا که چیزی [illegible] نسبت [illegible] مگر [illegible] بسیار [illegible] باشد

[illegible]

موجب خرابی شهر شود و باعث نزول بلا و [illegible] هر گاه [illegible] چنانکه در امم ماضیه واقع شده مکرر وقوع یافته است انکه
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی پیغمبری از بنی اسرائیل مبعوث گردانید که او را ارمیا میگفتند وحی
کرد بسوی او که بگو بنی اسرائیل را که کدام شهر است که من آنرا اختیار کردم و برگزیدم بر همه شهرها و درختان نیکو در آن شهر
کشتم و از هر درخت بیگانه آنرا پاک کردم پس فاسد شد و بجای درختان خوش میوه درخت خرنوب بر آن شهر روئید
چون ارمیا این سخن را به بنی اسرائیل گفت خندیدند و استهزا کردند پس شکایت ایشانرا بخدا کرد حق تعالی وحی کرد بسوی او که بگو با ایشان
که آن شهر بیت المقدس است و آن درختان بنی اسرائیل اند که [illegible] کرده [illegible] از ایشان [illegible] پادشاه جبار بر ایشان [illegible]
شدند و [illegible] کردند مسلط خواهم کرد بر ایشان [illegible]
بگیرد و هر چند گریه کنند رحم نکنم بر گریه ایشان و اگر دعا کنند مستجاب نگردانم [illegible] خراب خواهم کرد [illegible]
و بعد از صد سال آن را آباد خواهم کرد چون ارمیا وحی حق تعالی را با ایشان نقل کرد [illegible] آمدند و گفتند یا رسول الله گناه چیست
عملهای ایشان [illegible] ایم پس بار دیگر در این باب مناجات کن با پروردگار [illegible] هفت روز روزه داشت [illegible]
[illegible] هفت روز دیگر روزه گرفت [illegible] هفت روز دیگر روزه [illegible]
پس روز بیست و یکم حق تعالی وحی کرد [illegible] شفاعت [illegible]
گرفته است اگر دیگر در این باب سخن گوئی [illegible] بعقب بر سر گردانم [illegible]
[illegible]
گناه تمام است که گناه [illegible] حق تعالی وحی کرد بسوی او که بگو با ایشان که
[illegible] بیت المقدس [illegible]
چنان شهر عظیمی [illegible] بیت المقدس [illegible] خراب [illegible]
زوال عزت خدا [illegible]
اعمال [illegible] خراب شد [illegible]
خراب [illegible] که اگر شهر و خانه [illegible] خراب کند [illegible]
پس [illegible] بیت المقدس [illegible] (در حاشیه: [illegible] شهرها از ایام)
از عصیان [illegible] توحید [illegible]
[illegible] از شهر بیرون بیاید
[illegible]

[illegible] و ایشان [illegible] چنانچه [illegible] است و شبیه [illegible] احوال [illegible] است که
[illegible] آنچه [illegible] بجابت رسد و خطاب [illegible] هر پیغمبری امت است پس [illegible]
امتی که موجب [illegible] پیغمبر [illegible]
و [illegible] که رتبه پیغمبر [illegible] بقدر [illegible] موجب خطاب یا احمد تیغ عنهم [illegible]
[illegible] که فردای قیامت [illegible] سید عالم [illegible] قیامت [illegible] سید عالم
[illegible] مقام [illegible] یا احمد [illegible]
[illegible] عالم [illegible] آمد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عرض [illegible] یا محمد [illegible]
العاصون [illegible] امت [illegible] احمد [illegible] در [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
محمد [illegible] امت [illegible] پیغمبر [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سید عالم [illegible] محمد [illegible]
عفو [illegible] آنحضرت [illegible] در مقام [illegible]
[illegible] سید عالم [illegible]
که تیغ عنهم یا احمد از [illegible] سید عالم
[illegible] آید که تیغ عنهم یا احمد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] تیغ عنهم یا احمد یا احمد [illegible]
آنحضرت [illegible] دست [illegible] بگوید الهی [illegible] تو عهد کرده [illegible]
[illegible] عهد [illegible] روح [illegible]
عزرائیل [illegible] روح [illegible] عزرائیل [illegible]
[illegible] رسول [illegible] عزرائیل [illegible] رسول [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] السلام علیک یا ابا القاسم حضرت [illegible] علیک السلام و رحمة الله و برکاته

(در حاشیه: [illegible])

ای برادر [illegible] حبیب من عرض کرد یا رسول الله [illegible] توبت [illegible]
آورده ام [illegible] الله [illegible] تمام [illegible] الکلام
[illegible] ازبرای [illegible]
[illegible]
[illegible] عرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ای برادر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ای برادر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عرض کرد یا رسول الله
ان النیران قد خمدت [illegible] والجنات قد [illegible]
و الحور العین قد تزینت [illegible] و الملائکة قد صفت [illegible]
فرشتگان صف [illegible] عرض [illegible]
دنیا [illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یاران [illegible]
[illegible] مصیبت [illegible]
[illegible]
[illegible]

(در حاشیه: [illegible])

که بگوید [illegible] ولا الحیام
(در حاشیه: [illegible] / و اما المسئول فللسیم [illegible])
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
دار [illegible] امت [illegible] حضرت
[illegible]
فردای قیامت [illegible] شفاعت [illegible] قبول [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] روح [illegible]
سید رسل [illegible] غم و اندوه [illegible]
[illegible] یا رسول الله و لسوف یعطیک ربک فترضی [illegible]
که فردای قیامت حضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible]
[illegible] روح [illegible] امت [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مجلس در تواضع

مخدوف ظاهر کردند رسید که احسنی دل خوشی دارکه با تو علی الخفی وفا می‌کنم و اعتقاد راز گناه کاران [redacted] شیعیان

[illegible]

عهد شان لا تقنطوا من دریای رحمت واسعهٔ الهیه بخشش آید و حظ بی در رسد که ای حبیب من هرگاه تو در

[illegible]

تواضع است قال الله تعالی و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما

[illegible]

[illegible]

دلیل الکتاب سلام در موارد کرده

[illegible]

ومنزلت یافتن پس بر ... خود شان ... برفت آورده اند که کار او بجائی رسید که بیاره ده ساله

[illegible]

قال الله تعالی و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم

[illegible]

[illegible] سلامهای [illegible] آداب [illegible]

[illegible] السلام علیک [illegible] علیک [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

و بر سر و روی خود زدم و زار زار بگریستم و ناله و فریاد برکشیدم بیهوش شدم و بدر دکان خرما فروشی شدم و خرمای چند
بخریدم و گفتم ای شیخ مرد سی که گذشته از تو خرما خریدم یک دانه خرمای تو بر زمین افتاده بود [illegible]
[illegible]

[illegible]

تا روز قیامت [illegible] شرح صدر [illegible] در آتش غربت [illegible] درآتش [illegible] انقطاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

میکرد و تا ... تا بجائی می رسد که یکی از دو عیال و حق شما بدل کنند و بهلا متابعت کنند و حق ...

[illegible]

[illegible]

اقرعباس

دلالت می‌کنند و حکایات نزد ایشان بیشمار است از آن جمله آورده‌اند که بازرگانی منعم بخیل ... [illegible]

الطبع و آن بازرگان بحکم ضرورت سفر دریا اختیار کرد و غلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن ارکان و شریعت و حقیقت ... زینب ... از جملهٔ کلمات امام ... [illegible]

عاشورا در وقتی که جمع کرد امام حسین اصحاب خود را ... روایت کرده که آنحضرت حمد کرد خدای را و ثنا نمود

رب العالمین ... فقال اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اصلح منکم ولا اهل بیت ابر ولا افضل

من اهل بیتی فجزاکم الله جمیعا عنی خیرا ... [illegible]

[illegible]

عبدالله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ماه رجب [illegible]

[illegible]

حضرت صادق [illegible]

[illegible]

امور بجا آوردن [illegible] حکمت [illegible] معرفت خدا [illegible]

[illegible] ماه رجب که در جاهلیت شهر الله الاصم می نامیدند

بجهت آنکه در این ماه [illegible]

[illegible] دعا [illegible]

ذکوان روایت شده که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که فدایت شوم این ماه رجب است مرا دعائی تعلیم کن که حق تعالی مرا بآن نفع بخشد حضرت فرمود که در هر روز این ماه در صبح و شب و بعد از نمازها در شب و روز این دعا را بخوان یا من ارجوه لکل خیر [illegible]

[illegible]

مرغ [illegible]

[illegible]

٦١

مالكتب حق داشته باشد مصدقت بدون بينه حلف جاری نمی شود ... [illegible]

کنند ... [redacted] ردعوی آن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٦٢

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیشتر از این چه کرده گفت مبلغ خرج کرده ام و زنار چند [illegible] ساخته ام که هر که از بلوغ بگذرد و بمیان بندد تا ثواب

آن بمن رسد گفتم بیشتر از این چه کرده گفت [illegible] که اینها که گفتی جمله عصیان است چیزی کرده که بنزد حق سبحانه و تعالی

مقبول است گفت بیاد آور که چه کرده از اسلام ظاهر گفت که زنار داد [illegible] پسران و نیز [illegible] است که خلاف شرایع

[illegible]

[illegible]

حکایت آب چرخه بخوردن سلطان

بوتیمار رعی سنت در کنار [illegible]

نتوانستند از بار امیر المؤمنین بیرون کنند تا وقتیکه بجاز الیه [illegible] فراق بی حتاج [illegible] ملکه از موت
که غایب سوختن [illegible] و اصعب [illegible] صعب [illegible] چنانکه [illegible] و گفته [illegible] الموت صعب
و اشد [illegible] الا صعب [illegible] وقت وفات [illegible] ساخت [illegible] مطلع و مفارقت
احبه [illegible] و آورده اند که روزی از [illegible] صوامع ملکوت [illegible] سلیمان [illegible] آمد و [illegible]
از [illegible] آورد و گفت [illegible] که اگر [illegible] جام در کشی و تمام [illegible]
چشیدن شربت کل نفس ذائقة الموت [illegible] و ترا قدم بردار و انگشت زندان [illegible]
[illegible] الارض و سیع للفضای [illegible] متوجه شو سلیمن [illegible] اندیشه کرد [illegible] که بدان
در بازار قیامت سود [illegible] توان [illegible] که [illegible] حاضر [illegible] طیر
[illegible] ایشان مشورت باید نمود [illegible] را [illegible] متفق کرد [illegible] این کار باید ساخت
پس با جمیع [illegible] دنیا [illegible] در [illegible] شربت [illegible] مشورت [illegible] میدان
آن [illegible] دید [illegible] که صلاح [illegible] گشتند [illegible] گفتند
بر خور ز حیات ابد و عمر مخلد [illegible] سلیمن [illegible] که از [illegible] کسی [illegible]
در این مجلس حاضر نیست گفتند بوتیمار [illegible] سلیمن [illegible]
بوتیمار از آمدن [illegible] بوتیمار [illegible] بوتیمار [illegible]
اجابت کرده نزد سلیمن حاضر شد سلیمن [illegible] که در میان آمد مشکل [illegible]
کن بوتیمار اظهار عجز و ناتوانی کرده که مرا چه [illegible] و [illegible] تقلید [illegible]
رعیت [illegible] عالی مرتبت غریب [illegible] اگر حضرت [illegible] اظهار آن مشکل [illegible] خاطر
شکسته [illegible] سلیمن فرمود که بعد از [illegible] حیوانات [illegible] جانداران
سکت حکمت [illegible] که قبول [illegible] حیوانات [illegible] جانداران
قبول کردی بوتیمار گفت اگر چه [illegible]
[illegible] و [illegible] کرد که [illegible] رسیند در [illegible]

حل مشکل [illegible]

[illegible]

سلطنت

ملک [illegible] موصوف [illegible] و [illegible] کرده [illegible] باجابت
دعوت حضرت رسالت [illegible] و فا و جمیع [illegible] قول [illegible] استماع [illegible] وفادار [illegible]
سلیمن پسندید [illegible] آب حیات [illegible] بوتیمار گفت آن آب [illegible]
و متعلقان [illegible] سلیمن [illegible] که [illegible] خاصه [illegible] و دیگران [illegible] از آن [illegible]
و نصیب [illegible] بوتیمار گفت [illegible] چگونه باشد که [illegible] و یاران و فرزندان
و [illegible] را [illegible] میرند [illegible] که از [illegible] توان یافت و در عمر [illegible]
که [illegible] صحبت یاران غنیمت [illegible]
است [illegible] عمر عزیز [illegible] داران [illegible] سلیمن [illegible]
[illegible] فراق [illegible] آب حیات [illegible] بودند [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] آب حیات [illegible] شربت مرگ [illegible] که [illegible]
[illegible] فراق [illegible] تا قیامت [illegible] یاران [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] شربت مرگ [illegible] در [illegible]
[illegible] فراق [illegible] شاه [illegible] سلیمن
[illegible] که [illegible] عباس [illegible] اکبر [illegible]
[illegible] و [illegible] بدنیا [illegible]
و [illegible] ابو مخنف روایت کرده [illegible] ام علی [illegible]
حقوق [illegible] ام علی [illegible] یوم [illegible]
[illegible] که [illegible] حقوق [illegible]
ترک کرده ام [illegible] گفته [illegible]

که بر [illegible] آن کار [illegible] او [illegible] در روز [illegible] حسنی کرد [illegible] کلامهم
حمل علیهم فقتل منهم [illegible] فارسی و رجع الی [illegible] یقول [illegible]
[illegible] کرده [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] که [illegible] حسین [illegible] که
[illegible] روز [illegible] کرد [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] که [illegible] حسنی [illegible]
[illegible] واو [illegible] حسنی [illegible]
[illegible] عداوت [illegible] حضور [illegible]
حسنی که [illegible] سلام [illegible] که [illegible] عداوت
[illegible] ابو مخنف [illegible]
[illegible] کرده [illegible] خیرکم الله [illegible]
[illegible] فانا [illegible] فانا الکوکب [illegible]
[illegible] طویل [illegible]
[illegible] رفیع [illegible]
[illegible] یوم [illegible]
وقتیکه [illegible] در روز [illegible] حسنی [illegible]
[illegible] آورد [illegible] والذی [illegible] ساوی [illegible] کرد
[illegible] کرده [illegible] صلی الله [illegible]
[illegible] طلوع [illegible]
[illegible] حسنی [illegible]
[illegible] کرده [illegible] الغرای [illegible]

پروردگار

اتی ط

پروردگار [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] حسنی [illegible] عالم [illegible]
کرده [illegible] آب [illegible]
که [illegible] حسنی دارند [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] حسنی [illegible] افلا [illegible]
[illegible] کل من [illegible]
[illegible] الا [illegible]
[illegible] القوم [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] که [illegible]
آب [illegible] که [illegible]
[illegible] سلیمن [illegible]
[illegible] آب [illegible] عباس [illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] طفلان [illegible]
[illegible] آب [illegible] حسنی
[illegible] حسنی [illegible] که [illegible]
[illegible] آب [illegible] سالم [illegible]

اهل ای شیعه ملاحظه کنی که [illegible] طول عمر [illegible] آنکه حضرت [redacted] امام زمان [illegible] که عمرت [illegible]

[illegible]

کرده [illegible] که گفته [illegible] فی معارعهم [illegible] زیارت [illegible]

[illegible]

[redacted]

[illegible]

کردند تا آنکه کنند که در حلقش بهم رسید پس امیر المؤمنین برادر گذشت و با او گفت که ای ابو عبدالله این کنده کلوی تو
است آنچه [illegible] در حفظ تو حفظ کرد بیعت کن با ابوبکر پس سلمان بیعت کرد [illegible] ابوذر پس امیر المؤمنین ع
امر کرد [redacted] او [illegible] که ساکت باشد و او [illegible] ملامت کنند کان [illegible] پس قبول نکرد و [illegible]
تا آنکه عثمان [illegible] کرد [illegible] بیعت [illegible]
نمودند [illegible] بیعت [illegible]
بیعت [illegible]
آنچه مذکور شد [illegible] اسم اعظم [illegible]
محتاج است در دفع [illegible] اسم اعظم [illegible]
[illegible] اسم اعظم [illegible]
آنکه اسم [illegible] اسم اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

و سکند تا این ... [illegible]

[illegible]

حدیث ... [illegible]
در طواف ... [illegible]

[illegible]

سر تقیه و کتمان علم

واگر میخواهی ... [illegible]

[illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

… از مهمان خدای تعالی کمتر است که فرموده است … الا علی الله رزقها …

[illegible]

[illegible]

والملاعین بیادو... تحت الراس هذا راس خارجی خرج بارض العراق علی یزید بن معویة ...

از تشهیر مناقب ... [illegible]

[illegible]

دوهم ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آیه کریمه دال بر قاطع ... کردست

در لیلة النور ... [illegible]

[illegible]

[illegible] استيقظ من رقدة غفلته ومخالفاته ومعاصيه صلح ان يوقظ غيره من ذلك الرقاد [illegible]

فاذا [illegible] من فيه تلك الخصال فاغتنم رؤيته ولقائه و[illegible] ولو ساعة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خدا و رسول و اولوا الامر است که ائمه معصومین اند و حق تعالی برای ایشان امر فرموده است باطاعت رسول که معصوم و مطهر است
از گناه و امر بمعصیت نمی‌کند و امر باطاعت اولوا الامر نموده است برای آنکه ایشان نیز معصوم و مطهر اند از بدیها
و گناهان و مردم را امر بمعصیت نمی‌کنند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی برای کسیکه سلطنت
بود داده مدتها از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکند حق تعالی امر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت جوانی که دزدی به وی نسبت کرده

پس چرا [illegible] که در مقابل عدل او چنین [illegible] جور محض و ظلم صرف کرده‌اند دعوی می‌کنند و در مقابل عطای [illegible]
چه مناسبت که معجزی از پیغمبر خدا بود دیگر گفتم که این حکم باطل است و هم ضلالت است [illegible]
و آن مرد [illegible] عباسی که گفت در عهد رسول خدا [illegible] از فرزندان انصار [illegible] عمر [illegible] کشتند و در
زمانه [illegible] مشهور [illegible] و در صلاحیت و در هر کاری [illegible] در عهد خلافت عمر نزد امیر المؤمنین
آمد و گفت یا ابن عم رسول [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] که در [illegible] حضرت [illegible]
آن جوان به امیر حاج سپرد و فرمود که [illegible] صالح [illegible] نزد شما [illegible]
پس قافله متوجه کعبه شد و آن جوان به حج تمام [illegible] در زیارت یوسف [illegible] در میان قافله
بود [illegible] آن جوان [illegible] صالح [illegible]
[illegible] از نماز و دعا و نیاز [illegible] بدرگاه بی‌نیاز [illegible]
[illegible] از نماز فارغ شد آن زن گفت ای جوان [illegible]
[illegible] آن جوان گفت [illegible]
[illegible] در میان مردم [illegible] گفت [illegible]
مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] آن جوان [illegible]
احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حیدر [illegible]
چون که

چه آنکه [illegible] چنین [illegible] آن [illegible] گرفت و فریاد [illegible]
دزد [illegible] امیر قافله [illegible] جستجوی [illegible] کسی [illegible]
که امیر المؤمنین [illegible] امیر قافله [illegible]
[illegible] دینار [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر قافله [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
از مدینه [illegible] امیر حاج [illegible] آن جوان صالح [illegible]

[illegible]

و اینک [illegible] قافله [illegible] حضرت [illegible] قافله رسید [illegible]
صالح [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] الحذر الحذر از [illegible]
الامان [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] امیر قافله [illegible]
پس حضرت امیر المؤمنین [illegible] امام حسن و امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
پس گفت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
که [illegible] رسول خدا [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] رسول [illegible]
کرد پس حضرت [illegible] رسول خدا سلام بر تو باد
ای کودک [illegible] السلام علیک یا ابن عم رسول [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible]
و رسول

و رسول [illegible] حضرت رسول از مسجد بیرون آمد [illegible]
گفت [illegible] چرا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] عمر گفت یا علی اکنون [illegible]
[illegible] عمر گفت لولا علی لهلک عمر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از آن جوان [illegible]

بسته‌اند و دستهای مبارک ایشان را در گردن غل کرده‌اند چنانچه در جلاء العیون ذکر کرده که [illegible]
در آن وقت سکینه [illegible] استغاثه کرد [illegible] استغاثه نکرد و حال اینکه زینب خاتون و اطفال [illegible]
[illegible] و حال اینکه منزل تو کوفه در روضه [illegible] در کوفه [illegible] و با اینکه [illegible] عالم [illegible]
باب [illegible] تقصیر [illegible] در تقصیر [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] بهانه نکردند از جهت اینکه در هر مقامی که [illegible] اولاد
[illegible] چه کنایه که [illegible] لغو [illegible] سکوت [illegible] شنیدند
[illegible] کوفه [illegible] از آن خطبه [illegible] از سبب [illegible] رسید [illegible] تقصیر [illegible]
کردند اول زینب [illegible] کرد که ساکت شوید پس ساکت شدند گفت الحمد لله والصلوة علی
ابی محمد وآله الطیبین الاخیار اما بعد یا اهل الکوفة یا اهل الختل والغدر اتبکون فلا رقأت الدمعة
ولا هدأت الرنة انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا [illegible] فلتضحکوا قلیلا ولتبکوا کثیرا
[illegible] فقد ذهبتم بعارها وشنارها [illegible] ان مطرت السماء دما ولعذاب
الآخرة اخزی وانتم لا تنصرون [illegible] فوالله لقد رأیت الناس یومئذ حیاری یبکون وقد وضعوا ایدیهم
فی افواههم [illegible] زینب [illegible] در میان [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] و ملامت و توبیخ [illegible]
[illegible] زینب [illegible]
[illegible] حالت [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] از [illegible] استقلام [illegible]
[illegible] در آخر [illegible] بدولت [illegible] پادشاه در راحت [illegible]
[illegible] رساله [illegible]
[illegible] چند روز [illegible] پادشاه [illegible] شده [illegible]
[illegible] از مملکت آن پادشاه فرار کردند و بودند [illegible]

ومار آن لطف [illegible] برده‌اند [illegible] و بعد از چند روز [illegible] کشتند
[illegible] تسلیم [illegible] اینکه زنی [illegible] کرد [illegible]
[illegible] که [illegible] خادم [illegible] کنند [illegible]
[illegible] قتلوا عبید [illegible] دنیای [illegible] کشتند و سایر [illegible]
[illegible] اکتفا [illegible]
[illegible] مصیبت [illegible] فاطمه صغری [illegible]
قال خطبت فاطمة الصغری [illegible] فقالت الحمد لله عدد الرمل والحصی وزنة العرش الی
الثری احمده واومن به واتوکل علیه واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله وان اولاده
ذبحوا بشط الفرات بغیر ذحل ولا ترات [illegible] اما بعد یا اهل الکوفة یا اهل المکر والغدر والخیلاء
فانا اهل بیت ابتلانا الله بکم وابتلاکم بنا فجعل بلاءنا حسنا وجعل علمه عندنا وفهمه لدینا فنحن عیبة علمه
ووعاء فهمه وحکمته [illegible] فکذبتمونا وکفرتمونا ورأیتم قتالنا حلالا واموالنا نهبا کانا اولاد
ترک وکابل کما قتلتم جدنا بالامس وسیوفکم تقطر من دمائنا اهل البیت لحقد متقدم [illegible]
[illegible] قتلنا علیا [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible]
فقالت یا اهل الکوفة سوءا لکم ما لکم خذلتم حسینا وقتلتموه وانتهبتم امواله وورثتموه وسبیتم نساءه ونکبتموه
فتبا لکم وسحقا ویلکم اتدرون ای دواه دهتکم وای وزر علی ظهورکم حملتم وای دماء سفکتموها وای کریمة
اصبتموها وای صبیة سلبتموها وای اموال انتهبتموها قتلتم خیر رجالات بعد النبی ونزعت الرحمة من قلوبکم الا ان
حزب الله هم الغالبون وحزب الشیطان هم الخاسرون [illegible]
[illegible] الناس بالبکاء والحنین والنوح ونشرن النساء شعورهن

ووضعن التراب علی رؤسهن وخمشن وجوههن وضربن خدودهن ودعون بالویل والثبور
وبکی الرجال ونتفوا لحاهم فلم یر باکیة ولا باک اکثر من ذلک الیوم [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] من قتل فی سبیل الله فهو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]

بافته‌ها [illegible] روایت کرده‌اند که [illegible] روز حضرت رسول [illegible] حسینی [illegible]
که [illegible] یا رسول الله این چه جامه است که [illegible] حضرت فرمود که [illegible]
[illegible] امروز [illegible] جامه [illegible]
[illegible] جامه [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] فاطمه [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] جامه [illegible]
[illegible] امروز [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] خانه خدا [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدا [illegible] ایها الناس [illegible]
بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی وخدعتموه واعطیتموه من انفسکم العهد والمیثاق والبیعة وقاتلتموه و
خذلتموه فتبا لما قدمتم لانفسکم وسوأة لرأیکم بأیة عین تنظرون الی رسول الله اذ یقول لکم
قتلتم عترتی وانتهکتم حرمتی فلستم من امتی قال فارتفعت اصوات الناس من کل ناحیة ویقول بعضهم لبعض
هلکتم وما تعلمون فقال رحم الله امرأ قبل نصیحتی وحفظ وصیتی فی الله وفی رسوله واهل بیته فان لنا فی رسول الله
اسوة حسنة فقالوا باجمعهم نحن کلنا یا ابن رسول الله سامعون مطیعون حافظون لذمامک غیر زاهدین فیک
ولا راغبین عنک [illegible] فمرنا بامرک رحمک الله فانا حرب لحربک وسلم لسلمک لنأخذن یزید ونبرأ ممن
ظلمک وظلمنا فقال هیهات هیهات ایها الغدرة المکرة حیل بینکم وبین شهوات انفسکم اتریدون ان تأتوا الی کما اتیتم
الی ابی من قبل کلا ورب الراقصات فان الجرح لما یندمل قتل ابی بالامس واهل بیته معه ولم ینسنی ثکل رسول
الله وثکل ابی وبنی ابی وجده بین لهاتی ومرارته بین حناجری ~~[illegible]~~ وحلقی وغصصه

مجلس سی ام

[illegible]

تجرعنا فراق صدری ... [illegible] ... قتل الحسین ... لقد کان ...

حسین واکربا فلا ... [illegible] ... بالذی اصیب حسین کان ذلک عظما ...

جزاء الذی ارداه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بلال

قضیه جویبر

[illegible]

بلال

[illegible]

که حضرت عیسی بن مریم [illegible] گفت [illegible] روزه بدارید [illegible] هر چه خواهید از خدا بطلبید تا خدا بشما
عطا کند پس سی روز روزه داشتند [illegible] گفتند ای عیسی اگر برای خلق کار میکردیم [illegible] طعامی
میداد [illegible] سی روز روزه داشتیم و گرسنگی کشیدیم پس دعا کن که خدا مائده از آسمان برای ما بفرستد پس ملائکه
مائده از برای ایشان آوردند که [illegible] نان و هفت ماهی [illegible] نزد ایشان گذاشتند تا [illegible] خوردند
و روایت دیگر آنست که هر طعامی در مائده بغیر از گوشت [illegible] و در روایت دیگر بغیر از نان و گوشت [illegible]

[illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] گفت [illegible]

[illegible] بردند و مصروف داشتند بعد از آن [illegible]

یکی حاجی که اعتماد بقول او داشتم شنیدم که گفت در مکه معظمه [illegible]

از اهل عراق عجم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اهل آن دیار او را اکرام می کردند هر روز یکی او را مهمان می کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

از فاطمه گرفت، و در دهن مبارک گذاشت پس گفت بسم الله الرحمن الرحیم و یک رطب برداشت و به دهان حسین گذاشت [illegible] هنیئا مریئا
یا حسین و رطب دیگر به دهان حسن گذاشت و گفت هنیئا مریئا یا حسن پس طبق سیم برگرفت و به دهان فاطمه گذاشت
و گفت هنیئا لک یا فاطمة الزهرا پس طبق دیگر برگرفت و به دهان علی گذاشت و گفت هنیئا لک یا علی ثم وثب النبی
قائما ثم جلس فاکلوا جمیعا من ذلک الرطب فلما اکتفوا و شبعوا ارتفعت الی السماء باذن الله تعالی فقالت
فاطمه یا ابت لقد رایت الیوم منک عجیبا [illegible]

~~[illegible]~~

[illegible] رسول خدا [illegible] طبق [illegible] از فاطمه [illegible]
تقدیم [illegible] تغییر اسلوب [illegible] حسین هنیئا مریئا [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] رطب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فقال یا فاطمة اما الرطبة الاولی التی وضعتها فی فم الحسین
و قلت له هنیئا لک یا حسین فانی سمعت میکائیل و اسرافیل یقولان هنیئا لک یا حسین فقلت انا موافقا
لهما بالقول هنیئا لک یا حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از تتمه

از تتمه [illegible]
[illegible]

[illegible] هنیئا لک یا حسین [illegible]

[illegible]

همین شب قدر ... تبه ... مرتبت ... که در حدیث است که ... در هر ماه و روز ... نزد ...

در آن شب ... تقدیر ... تا مطلع الفجر ... که در حدیث است که ... بیدار ...

اینوقت موجب ... در روز ... امر ... پنهان مخفی است ... خاص و تقدیرات

امور ... در شب قدر اگر بگوئی که اگر ... امور در آن شب مقدر ... سوای آن شب تکرار ... لغو ... تکرار

عبث است و عبث ... مرتبه ... که مقام لوح محفوظ مقدم ... این شب تقدیر در این شب نیز ...

تکرار و عبث ... لزوم عبث در صورتی که ... این ... تفصیل ...

و مستفاد از اخبار ائمه ... اعلی ... در تفاصیل ... از جمله ... حدیث ... است در باب ...

انزلناه که در آن حدیث مذکور است که ... گفت مردی ... که ... سوال ... اگر غضب نکنی

فرمود بگو گفت غضب نکنید فرمود گفت ... قول خدا تنزل الملائکة والروح ... در شب قدر

ملک و روح ... نازل ... پیغمبر ... دانست ...

که پیغمبر ... حفظ کرده ... امام ...

وذلک ایها الرجل ... علی ... لا ادخلنی علیک الغضاء لطلب الذی ... تو ...

و ... قضا ... طلب کردن

... رسول الله ... حتی اعلمه الله جل ذکره

علم ما قد کان و ما سیکون ... ذلک جملا یاتی تفسیرها فی لیلة القدر وکذلک کان علی بن

ابیطالب ع قد علم جمل العلم ویاتی تفسیره فی لیالی القدر کما کان مع رسول الله ص و اگر بگوئی که فائده

اصل قضا و قدر و ثبت در الواح و تعدد و تفاوت آنها در علو و سفل ... حیثیت ... این ... خدا ...

سهو و نسیان و حفظ ... محتاج ... کتب ... قضا و قدر

و ثبت در الواح ... در سلسله طول ... دیگر ...

... واضح است و آن ... علت ... حق ... اگرچه ...

باین عمل نیست

باین عمل نیست و لکن مخلوقات ... احتیاج ... هست زیرا که مخلوقات ... اسباب ... است ...

ترجیح بلا مرجح ... و اگر ... باشد و در سلسله ... دیگر ... باشند ...

و آن ... انبیا و اولیا و ملائکه ... در ... اطلاع ...

حکمت ... علوم ... انتفاع ... شب قدر لیلة القدر ...

اسرار ... که ... پیغمبر ... خطاب ... لیلة القدر ... متعارف ...

که بزرگان ... در ... اسرار ... عظیم ... خطاب ... کنند ...

... اسرار ... از جانب آن بزرگ ... باشد ... عظمت ...

... مبالغه ... چنانکه لیلة القدر خیر من الف شهر ... مبالغه دارد ...

که الف ... در مقام مبالغه ... کنند ... از امام زین العابدین ...

روایت ... لیلة القدر ...

... خیر ... الف شهر ... تنزل الملائکة والروح فیها ...

یا مقام عدم درایت پیغمبر در مقام ذات حق ... در مقام ذات حق ...

و چیزی ... علم و قدرت ... صفات ...

و یا مقام ناسوتی ... زیرا که علوم ... ممتنع الاجتماع است ... چنانکه مکرر

... مقام ... محتاج ... مقام اعلای پیغمبر ...

سر ...

نیست علوم ... التفات ... حاجت ...

که حرکات و سکنات و خطرات ...

منوط ... باذن ... التفات ...

... جبرئیل ...

... لا ...

جمله بعد از آنکه ... خطرات ... وابسته باذن ... عالم علوی ...

پس ... چنانکه ... جبرئیل ... استعلام نماید

... عالم اعلای ... استعلام ...

... خطرات ... تفاصیل ...

... اسهل ...

پس اگر کسی ... تعدد طرق ... عالم اعلا ...

... قدرت ...

التفات بعالم اعلای ...

اطلاع ... تفاصیل ...

التفات ...

... استغفار ... مخلوقات ...

... قرآن ...

... قرآن ...

... پیغمبر ...

پروردگار ... حدیث از پیغمبر ...

... الفور ...

که از ... امام جعفر صادق ع روایت کرده است

از رفید مولای یزید بن عمر بن هبیره که ... غضب کرد ...

و پناه بسوی امام جعفر صادق ع بردم ...

وقلت له انی ... علیک مولای ... فقلت له جعلت فداک ...

فقال اذهب

فقال اذهب الیه کما اقول لک فاقبلت فلما کنت فی بعض البوادی استقبلنی اعرابی فقال این تذهب

انی اری وجه مقتول ثم قال لی اخرج یدک ففعلت فقال لی ید مقتول ثم قال لی ابرز رجلک فابرزت

رجلی فقال رجل مقتول فقال ابرز جسدک ففعلت فقال جسد مقتول ثم قال لی اخرج لی لسانک

ففعلت فقال لی امض فلا باس علیک فان فی لسانک رسالة لو اتیت بها الجبال الرواسی لانقادت لک

قال فجئت حتی وقفت علی باب ابن هبیرة فاستاذنت فلما دخلت علیه قال اتتک بخائن رجلاه

یا غلام النطع والسیف ثم امر بی فکتفت وشد راسی وقام علی السیاف لیضرب عنقی فقلت

ایها الامیر لم تظفر بی عنوة وانما جئتک من ذات نفسی وههنا امر اذکره لک ثم انت وشانک

فقال لی قل فقلت اخلنی فامر من حضر فخرجوا فقلت له جعفر بن محمد یقرئک السلام ویقول لک قد آمنت

علیک مولای رفید فلا تهجه بسوء فقال الله لقد قال لک جعفر هذه المقالة واقراک السلام فحلفت

له فردها علی ثلاثا ثم حل اکتافی ثم قال لا یقنعنی منک حتی تفعل بی ما فعلت بک قلت ما تنطلق

یدی بذاک ولا تطیب به نفسی فقال والله ما یقنعنی الا ذاک ففعلت به کما فعل بی واطلقته فناولنی

خاتمه وقال اموری فی یدک فدبر فیها ما شئت ... قضا ...

لا ...

بجمیع ...

و ...

... علم ... قضا و قدر و الواح ...

... رسول خدا ...

... امام جعفر صادق ع ...

روایت کرده که کان علی ع یقول کثیرا ما اجتمع التیمی والعدوی عند رسول الله ص وهو یقرا انا انزلناه

بتخشع وبکاء فیقولان ما اشد رقتک لهذه السورة فیقول رسول الله ص لما رات عینی ووعاه قلبی

ولما یری قلب هذا من بعدی فیقولان وما الذی رایت وما الذی یری قال فیکتب لهما فی التراب تنزل

الملئکة

والروح فیها باذن ربهم من کل امر [illegible] فلا نمر بیقود هل بقی شیء بعد [illegible] کلا امر فیقولوا

فیقول هل تعلمان من المنزل الیه بذلک فیقولان انت یا رسول الله صـ فیقول نعم فیقول هل تکون

لیلة القدر من بعدی فیقولان نعم قال فیقول فهل ینزل ذلک الامر فیقولان نعم قال فیقول الی من

فیقولان لا ندری فیاخذ براسی ویقول ان لم تدریا فادریا هو هذا من بعدی قال فان کانا

لیعرفان تلک اللیلة بعد رسول الله صـ من شدة ما یداخلهما من الرعب [illegible]

آنحضرت رفت [illegible] بیند چشم او و چشم امیر المؤمنین از نزول ملئکه و روح ظاهر میگشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سوره حم دخان که خواندن از برای معرفت لیلة القدر

[illegible]

[illegible]

تمام

[illegible]

[illegible]

حق تمام

[illegible]

روایت ست که چون ما از آب مستغنی نشوند دیگر با عصا بر زمین زد آب منقطع گردید و هر روز [illegible]
مردم آب [illegible]
[illegible]
[illegible] و از این عجب تر آنست [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب بیند [illegible] با این حقارت [illegible]
کم کنند و عزیزان با این عزت [illegible]
[illegible] فرزند فاطمه زهرا ست و ما کل حبة
فی الرجال لحمد ولا کل اکرام فی النساء بتول [illegible] محمد مصطفی [illegible]
[illegible] بنفسی اهلی عافنا لمحمد حوله لدی الطف من آل الرسول قتیل [illegible]
[illegible] در زمین کربلا افتاده [illegible] آل رسول [illegible]
[illegible] کان حسینا فیهم البدر حوله کواکبها حول السماء [illegible]
[illegible]

[illegible]

تبدیل یافته خاک او ... [illegible] ... که اعظم ... [illegible] ... حقیقیه و ... [illegible]

معرفت است ... [illegible] ... در جمیع ... [illegible]

... [illegible] ...

در ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... مردان ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... رسول ... [illegible]

عضب ... [illegible] ... آنحضرت فرمود ... [illegible]

و سخاوت و مروت ... [illegible] ... آنحضرت فرمود که کرم عبارتست از عطا کردن ... [illegible]

... [illegible] ... و مروت ... [illegible]

و ... [illegible] ... حقوق خاص و عوام ... [illegible]

سلام ... [illegible] ... ظاهر ... [illegible] ... مشهور ... [illegible]

که ... [illegible] ... در نظام ... [illegible] ... آنحضرت

از مجلس ... [illegible]

آورد ... [illegible]

... [illegible] ...

دستان ... [illegible] ... خدا ... [illegible]

... [illegible] ... شب ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... صدمات ... [illegible]

... [illegible] ... عند الکمال

... [illegible] ... نور ... [illegible]

... [illegible] ... العالمین و السلم

تمام ... [illegible] ... مجلس ... [illegible] ... مرحوم است

... [illegible] ...

مجلس ... [illegible] ... مرحوم ... [illegible] ... یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم

لعلکم تتقون ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... قوله تعالی ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... الله ... [illegible]

... [illegible] ...

العبادة ... [illegible]

... [illegible] ...

... شنید ... آتش محرقی شنید ... جباه

کردید ... از آتش سوزان ...

مضطر بی اختیار ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إن الله خلقني
وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من نور فعصر ذلك النور عصرة فخرج منه شيعتنا فسبحنا
فسبحوا وقدسنا فقدسوا وهللنا فهللوا ومجدنا فمجدوا ووحدنا فوحدوا ثم خلق الله السماوات والأرضين
وخلق الملائكة فمكثت الملائكة مائة عام لا تعرف تسبيحا ولا تقديسا ولا تمجيدا فسبحنا وسبحت شيعتنا فسبحت
الملائكة لتسبيحنا وقدسنا وقدست شيعتنا فقدست الملائكة لتقديسنا ومجدنا ومجدت شيعتنا فمجدت
الملائكة لتمجيدنا ووحدنا فوحدت شيعتنا فوحدت الملائكة لتوحيدنا وكانت الملائكة لا تعرف تسبيحا
ولا تقديسا من قبل تسبيحنا وتسبيح شيعتنا فنحن الموحدون حين لا موحد غيرنا وحقيق على الله تعالى كما اختصنا
واختص شيعتنا أن ينزلنا أعلى عليين إن الله سبحانه وتعالى اصطفانا واصطفى شيعتنا من قبل أن نكون
أجساما فدعانا فأجبنا فغفر لنا ولشيعتنا من قبل أن نستغفر الله ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد از آنها شده اگر چه بهن تیز بهی باشد و باز دارد دنیا دل را از نظر کردن بآنچه غیر معبودست و افطار نکند
جز بجهت ملک جبار بر سر خوان قدرت الله ... لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک
بعبادة ربه احدا و ثمرهٔ روزه که منافع لا تحصی دارد و در مصباح الشریعة تعریف ... قال
رسول الله صلعم الصوم جنة ای ستر من آفات الدنیا وحجاب من عذاب الآخرة ...
رسول خدا ... که روزه سپر است یعنی پوشش است از آفات دنیا و پرده است از عذاب آخرت ...
آفات دنیا ... از جمیع ... روزه دار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود که امیرالمؤمنین ذخیره از برای فرزندش کرده [illegible] اگرچه بسیار بعید است خصوصاً که مقتل سید الشهداء قریب بفرات

بوده [illegible] و سه فرسخ راه کوفه منافی این مطلب از قرابت نمی‌باشد قریب بسیار دل

شیعه را می‌سوزاند و همین کثرت آب فرات حکایه [illegible] مرکز زد اگرچه نهر را ربعی و یا سکه آب

بوده باز عذر از برای آن کفار در منع بعض نظر می‌رسد ولکن آب آنان نزدیک و فراوانی [illegible]

و تشنگی با آن حالت و علوت [illegible] منع ایشان بسیار بعید است چه شنیدن که کسی طاقت شنیدن

ندارد چه کسی قوت متحمل شدن [illegible] ولکن لابد می‌باید بجهت

[illegible] ابو مخنف روایت کرده که عمر بن سعد از فرات با لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

بدان است ببدن و ... طلب کنید از ... است ... در لوح محفوظ از [illegible]

و با اینکه آن موضع که نوشته است ... که نوشته است که ... [illegible]

شهوت رانی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از کیفیت مرض است تحمّ‌ند حکیم حاذق بر کیفیت اطلاع یافته و تشخیص مرض نموده گفت معالجهٔ این مرض بدارو نیست
که آن را مهران خوانند و ایشان را دیگر بند و کوفته و بیخته قدری از مشک خالص و دارچینی و طرزد بیامیزند و
قدری از آن بیمار دهند [illegible]
خانه [illegible]
[illegible]

[illegible]

حدیث مدح طوسی

[illegible]

بقعه در طوفان نوح ناله و استغاثه کردند پس خدا از غرق شدن یک بیت المعمور پس خدا او را باسمان برد و شریعت زمین نجف اشرف باشد شیم کربلا و چهارم طوس که مدفن رضا است و معلوم است که مقتضی الهام از حکایت استغاثه ایشان
این است که این بقعه ها در آنها می بود و ایشان مستحق که در آنها غرق شوند و از طوفان محفوظ مانده اند از طوفان نوح
محفوظ مانده طوفان [illegible] خدا آن بقعه ها را مرحمت کرده و بقعه که غرق آب شد سه اند [illegible] ساکنین [illegible] در عصیان
منغمر کرده بود ملک سرای اجابت دعای آنها شده است مگر عدم وقوع عصیان در آنها والله اعلم که عصیان [illegible] طوفان
نوح مستحق شوند و کسانی که ایشان از آن غرق نجات یابند پس [illegible] از آن است که [illegible] یکی بغیر یا بکربلا یا طوس
از طوفان نجات یابد و کسی گفته که بخاطرم رسید و فرحه از دلم سر باز داد و غرق استغاثه کرده [illegible] مدفن ولی الله و
طوس ناله کرد که مراغم غربت رضا کافیست لاکن بدنم که به از گلم در دم استغاثه کند تو یک طوفان درنیم خواهد شد که طوفان
نوح در جنب آن [illegible] مقدار ابریست و غرقه آن نوح جا مسبب به او غنی ساز است مراغم اکبر کافیست
مرکب و چنین که طوفان صغیر سیل کرده اند و ادامه ماتم سرور دخترها سوخت و عو کار کنید و دختران مدهوش و خوابیده
سپس اگر معصیت از طوفان بلا داشت مرا صد چندان است در اگر مطلوب این غرق است از آن انغم حسینی مستلایم و اگر
حکومت است کبیر شوم که و چنین سازنده صحرا کرد دم و حالا آنکه هرروز سکینه العطشی العطشی گویید و [illegible]
علی اصغر از تشنگی گریه کند و دل حسین جان جگر گوشه آبها سوی بیت [illegible] بیرون انداخت که چنین سازنده صحرا آب
شوم و مرا سیر تشنه مصداق و فای الشور کردم پس سزاوارتر [illegible] جگونه تشنگی سیراب نشوند
و با چه دل حوق [illegible] مرا تابند و جان در سر چشمه ها سر دهند و سرگشته و حیران کنند دلایل آنکه بلا است
و منقبض قلوب بشنوند دل از فرح مدفن آن شهید بلا است پس کدام کیسه محفوظ از طوفان است
این مدینه در طوفانند و از غرق دلتنگی بکربلا بند و کاهش یار این بود که حدیث روایت کرده ایم تو به حدیث
به نامه قده ریان رضی شناس فقال یا دعبل اکتب من انشد حلق الله بغضاد عد اول لعلی بن ابیطالب ع
فحجبت فی نفسی الی المدة العتاه من بنا سبقت یومیه فاذا زیارة قبر الحسین ع قد جنتهم اللیل فهمنا
بهم و اذا الملائکة تو جزایا من السماء و ملائکة فی الارض ترجع عنهم هواجما فکانی کنت نائما فانتبهت او
غافلا فتیقظت و علمت ان ذالک لعنا یتهم من الله فقم لکانی من بقصد الله و نشر فوا بزیارة فاخذت

توبه

[illegible]

توبه و جدد و ثبته و زدت مع القوم و وقفت بوقوفهم و دعوت بدعائهم و حجبت بحجتهم بتلک السنه و زرت
قبر النبی ص و مررت برجل حوله جماعه فقلت من هذا فقالوا هذا ابن رسول الله الصادق ع بعض پس آن حی گوید
از دعبل من از این مخلوق خدا [illegible] بعضی عیال و دل در گم پس بیرون رفتم با [illegible] جمعی از [illegible] تا [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] از متمردان و منکران حقی بی [illegible] جماعت اقتادم قصد زیارت قبر حسین کرده بودند و در دل شب راه
زیارت پس می بودند پس با تفاق بعد او شکیه با عناد [illegible] قصد او تیایشان نمودیم که ناگاه از آسمان ملکه چند نازل
شدند و ما را زجر کرده از ایشان ورکردند پس دیدیم که ملکه چندی در زمین زجر میکنند ما را و عقوبت ساز [illegible]
انداختند اگاه شدم و غافل بودم که [illegible] آگاه شدم و غافل بودم
که بیدار شدم و دانستم که این عمل از جهت اهتمام خداست با [illegible] با حوال ایشان بجهت شرافت کسیکه قصد کرده اند
[illegible] مشرف شده اند بزیارت او پس من توبه کردم و گفتم بر بعد زیارت در کرده با همان زوار بزیارت رفتم و بصد نما
سیر با ایشان بزیارت مکه [illegible] بزیارت مشرف شدم پس بزیارت قبر پیغمبر آمدم و او هم بزیارت کردم و [illegible] آن گذشتم
بمردی که در اطراف او جماعتی بودند گفتم که این کیست گفتند این فرزند رسول خدا جعفر صادق ع است قال فدنوت منه فسلمت
علیه فقال لی مرحبا بک یا اخا اهل العراق اتذکر [illegible] بیطن کربلا و ما رایت من کرامة الله
لاولیائنا ان الله قد قبل توبتک و عفر خطیئتک فقلت الحمد لله الذی من علی بکم و نور علی بحبکم و جعلنی من
المعتصمین بحبل ولایتکم پس حضرت فرمودند خوشی آمدی ای برادر عراقی [illegible] آیا شبی که در صحرای کربلا بجهت آن جمع
که دیدی از اکرام خدا دانستی که [illegible] خدا توبه تو قبول کرد و گناه تو [illegible] گفتم حمد خدا که منت
گذاشت بر من بشناختن شما و روشن گردانید دل مرا بهدایت یافتن بنور شما و گردانید مرا از چنگ زنندگان بریسمان
ولایت شما حدثنی یابن رسول الله بحدیث انصرف به الی اهلی و قومی فقال نعم حدثنی ابی محمد بن علی عن ابیه
علی بن الحسین عن ابیه الحسین عن ابیه علی بن ابیطالب ع قال قال لی رسول الله ص یا علی الجنة محرمة علی الانبیاء
حتی ادخلها انا و علی الاوصیاء حتی تدخلها انت و علی الامم حتی تدخلها امتی و علی امتی حتی تقروا بولایتک و بولایة ولدک
بامامتک یا علی و الذی بعثنی بالحق لا یدخل الجنة احد الامن اخذ منک بنسب او سبب فمن کان اخذها یا دعبل
فلن یسمع بمثلها من مثلی ابدا ثم انقطعة الارض پس گفتم که حدیثی از برای من بگو تا برگردم بسوی اهل و قوم خود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نماز شب کذارید و بعد از آن فرمود که شما ... [illegible] ... که چون یکی از شما حامله گشت ... ثواب آنکس باشد که ...

[illegible]

... اعذار ترک نتوان کرد ...

... قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مولود ولد علی الفطرة ...

... فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ...

قال فطرهم الله علی المعرفة قال زرارة و سئلته عن قول الله عز و جل و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم

قال اخرج من ظهر آدم ذریته الی یوم القیمة فخرجوا کالذر فعرفهم و اراهم و لولا ذلک لم یعرف احد ربه

و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مولود ولد علی الفطرة یعنی علی المعرفة بان الله عز و جل خالقه فذلک قوله و لئن

سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... اللهم ارحم فی هذه الدنیا غربتی و عند الموت کربتی و فی القبر وحدتی و فی اللحد وحشتی ...

[illegible]

... واذا نشرت للحساب بین یدیک ذل موقفی و اغفر لی ما خفی علی الآدمیین من عملی و ادم لی ما به سترتنی و ارحمنی صریعا علی الفراش تقلبنی ایدی احبتی ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

خندق [illegible]

[illegible]

اعظمیت [illegible] ملک حکایت [illegible]
[illegible] کرد

از وسواسی خیال کردن [illegible] ببینی [illegible] که دروغ [illegible] بر خدا [illegible] که [illegible] اهتمام [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] و جمیع [illegible] مصرف [illegible]
[illegible] از آن راه بر آورد [illegible]
یک دروغ بر خدا [illegible] اطاعت [illegible]
[illegible]
[illegible] از عذاب یوم عظیم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میکنند و بسیار ظلم است پس ظلمی که از همه ظلمها شدیدتر باشد مر باید بطریق اولی باطل کند و نیز و هر که کذب بر خدا از دین بیرون آید
حیثیت تر از مخرج است که منی زاید خارج بحقه یا در او ریخته که پس مفطر بودن خروج منی مستلزم مفطر بودن اوست بطریق اولی
و نیز و هر که چیزی خورد و بیاشامد امداد قوت حیوانیه نموده و حال اینکه معقول از روزه تضعیف اوست و هر که کذب بر خدا [illegible]
گوید امداد قوت شیطانیه کرده و حال اینکه معقول از منع قوت حیوانیه در ماه رمضان آنست که قوت شیطانیه ضعیف شود پس
مفطر بودن اکل و شرب بطریق اولی مستلزم مفطر بودن [illegible] است و وجوه سایر مفطرات بروزه راجع است باین که پس حکم
او [illegible] مفطر بودن [illegible] از سایر [illegible] نیز معلوم میشود و چون رسول و ائمه [illegible] که میگویند از جانب خداست پس کذب بر ایشان
نیز مثل کذب بر خداست در مفطر بودن و همچنین ادله نیز دلالت بر مفطر بودن [illegible] اجماع [illegible]
و غنیه بر مفطر بودن [illegible]
آنها [illegible] و در حدیث موثق کالصحیح نیز وارد شده که
الکذبة تنقض الوضوء وتفطر الصائم قال قلت هلکنا قال لیس حیث تذهب انما ذلک الکذب علی الله وعلی رسوله و
علی الائمة علیهم السلام [illegible]

[illegible]

تا كم بكويد منم محمد و منم موسى و سليمان و مانند اينها و نهايتها مرا نيست آنمرد حقه كند كه تو خاتم بيت رسالت
و علامت دنا عتقاد و ايمن بزرگ سوقصه كند كه منم با محمد نور واحد بودم در عالم اعلى و با او مبعوث شدم
بر هر انبيا فى عيسى بطلقيه و جهى فرعيسى شد و موسى بسبب جهاى موسى شد و هم چنين سرا انبيا و ملائكه مجيد
بالشك جايز نيست بحسب نعت عرب كه كسى بگويد منم فلان و فلان و معنى كه نيكى باشد كه اگر من بمن شدم ايشان
تم بود و بدو هميشه حاصل شد لازم نيست كه در ان جزا مخبر باكه حقيقت دعيان يقين بتغاير آنها
معتذر نيست و لعدا ان تعذر حقيقت اقرب مجازات معتين است و اقرب مجازات او در شريعت اسما است كه
غير ايشان بهر مرتبه از وجه و علم و سلطنت و سا ز كمالات متصف شدند بسبب توسل بانوار ايشان و
تمسك بولايت ايشان چنانكه اگر بخوانند حدران كتم عدم بار عالم اسالو جهى رگوا نيست فى كه صحو و صادق باشد
تسبب دلكان كلمات نوريه لو ربع شيخ احياء ايشان برايد حمول بر اين معنى باشند و بعض از ان كلمات اين است كه فرمود
يا سلمان يا جندب قلنا لبيك يا امير المؤمنين قال انا حملت نوحا فى السفينة بامر ربى و انا الذى
اخرجت يونس من بطن الحوت باذن ربى و انا الذى جاوزت بموسى بن عمران البحر بامر ربى و انا الذى
اخرجت ابراهيم من النار باذن ربى و انا الذى اخرجت ماء البحار و انا الذى اجريت الانهار و انا الذى
فجرت الارض عيونا و غرست اشجارها بامر ربى و انا عذاب يوم الظلة و انا الذى ينادى من مكان قريب
يسمع الثقلان الانس و الجن و انا سمع الجبار خضر الذى علمنا خضر و انا الخضر معلم موسى و انا معلم سليمان بن
داود و انا ذو القرنين باذن الله تعالى يا سلمان يا جندب انا محمد و محمد انا و انا من محمد قال الله تعالى مرج
البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان يا سلمان يا جندب قلنا لبيك يا امير المؤمنين قال ان ميتنا
لم يمت و غائبنا لم يغب ان قتلانا لم يقتلوا يا سلمان يا جندب انا امير كل مؤمن و مؤمنة ممن مضى و من بقى
و ايدت بروح العظمة و انا تكلمت على لسان عيسى بن مريم فى المهد و انا نوح و انا ابراهيم و انا موسى و انا
محمد انقلب فى الصور كيف شاء الله من رآهم فقد رآنى و من رآنى فقد رآهم و لو ظهرت للناس
فى صورة واحدة لهلك الناس و قالوا هو لا يزول و لا يتغير و نحن فى الحقيقة لا نزول و لا نتغير و انما
انا عبد من عباد الله فلا تسمونا اربابا و قولوا فى فضلنا ما شئتم فانكم لم تبلغوا فى فضلنا ما جعله الله
لنا و لا معشار العشر لانا آيات الله و دلائله و حجج الله بنا يعذب الله عباده و بنا يثيب من يثيب

خلقه

خلقه اظهارات حيانا اذا اصطفانا و لو قال قائل لم و كيف و فيم لكفر و اشرك لقوله تعالى لا يسئل عما يفعل و هم
يسئلون نبى اكه از اينها از باب الكلام و جهى است با وجهه شخصى ديگر ان مباشر بر اجزاء عيون و انهار [illegible]
و ما نند اينها و از معاشر انبيا مثل عيسى و موسى و مانند ايشان نبى تا و بلى مذكور شده و آنچه از باب كلام او است باو
الوجه منقول منا از ملك ان قريب و ما نند اينها بى او منقول است بانكه بسبب فيض خدا شده آنچه از باب [illegible]
~~[illegible]~~ حلول يا اتحاد صورت در بصورت ديگر است بى محمول است بانكه
جميع فرد كامل ان فيض نبى آنچه از انهار [illegible] از فضايل ايشان مثل قطره از دريا است بحر فضايل ايشان
وجز نيست از اجزاء كمال ايشان نبى كه باشد ~~[illegible]~~ ايا شدند كه مصور باين
صور كه بيان شد مشكل باين كلى نيست ان اگر بكويند كه چه داعى شد كه چنين الفاظ نقل بعد از ايشان صادر شده تا جمع كثير بغلط
بيفتند و حيرانيد كه بكمان اين معنى را نه اين الفاظ بوده با الفاظ محكمه و واضحه بر ادا شد تا كه آنچه داعى بعد كه از خدا
الفاظ بره در كتم و حركت و انقلاب بعد از ذده ما شد اينها صادر گشته داعى از ايشان بر كهده دكى ان داعى
مرده ان باشد زيراكه بعد تكاليف را اشد داعى است سپس ~~[illegible]~~ بنا امتحان ميكنند و ديگرى بر درزه ديگر
بالفاظ نيست بعد د ديگر با دعوى غريبه نا مؤمن از مستعار ممتاز كردد زيراكه كسيكه از عهده لفظ ظاهر ديگر باشد بر نيايد
چگونه از عهده اين مشكله بر كو بر ايند كه از ملحدين صدور مى بايد بر توانند در آمد و كسيكه جمع در ميان اقوال متناقضه
مولا بعض شود كردكه اختيار جمع در دست او نيست بى چگونه اصلاح در ميان قول و فعل نيك مى تواند كرد ~~[illegible]~~
در اينها ~~[illegible]~~ نيست علوم است كه بعض كه بسبب اختلاف اخبار در مسائل فقهيه دست از مذهب اثنا عشرى
بر دم ايشان در چه بايد انا يا [illegible] نيا كه نفى اختلاف در ميان اخبار از ائمه عليه السلام معلوم است بلكه بهانه است مرا آنست كه حق
مظنون باشد پس بعين كه ايمان ايشان بحد است كه ظن بصدور اقوال متناقضه از ايشان باعث زوال ايمان ايشان شد و حمل
آنكه در معنى اينها غلو بحقيقت ايشان باعتبار نسبت بى اين زوال كاشف بر خلاف انا و اما ايمان ايشان تحقيق
ديگر نه علام كدام حكيم است كه از حكيم حكيم حضرت سبحان بلند پايه تر باشد و حقايقه در كتاب احتجاج روايت كرده
كه زنديق تناقضات بسيار در قرآن ~~[illegible]~~ امير المؤمنين رسيده ان بزرگوار جواب فرمود و جمع در
ما بين آنها كرد كه محل سؤال از براى آن زنديق نمانده و اعتقاد كافيست از آنكه ~~[illegible]~~ پايه فهم ايشان نا تمام
ترسيد لعم است كه جمع اطراف كلام ملك منان نموده در نمايند و نظر كه نيكه در اين از ملل بهم رسيده اند
كه جمع ما بين كلام ائمه مقام رسيدند بهذا با غلو و مذاهب طلبه مرا حيث كه مستحضر كلمات ائمه مى نمايند
الله اعلم آنكه از حد نرو شد در شد دنكن شرط آنها بر وجه كه بايد شود در عالم امكان بدانى كه كدام از وح باشند مگر همان يك عدد كه دانسته هم چنانكه اصول دادهم
تا بهم نرسيد مگر آنها باد [illegible]

بس از جمله سؤالات آن زنديق ليكن بعد كه گفت انى اجد الله قد شهر هفوات انبيائه بقوله و عصى آدم
ربه فغوى و بتكذيبه نوحا لما قال ان ابنى من اهلى بقوله انه ليس من اهلك و بوصفه ابراهيم بانه
عبد كوكبا مرة و مرة قمرا و مرة شمسا و بقوله فى يوسف و لقد همت به و هم بها لولا ان رأى برهان ربه
و بتهجينه موسى حيث قال رب ارنى انظر اليك قال لن ترانى و ببعثه الى داود جبرئيل و ميكائيل حيث
تسوروا المحراب الى آخر القصة و بحبسه يونس فى بطن الحوت حيث ذهب مغاضبا مذنبا فاظهر خطايا
الانبياء و زللهم ثم ورى عن اسماء من اعتر و فتن خلقه و ضل و اضل و كنى عن اسمائهم فى قوله و يوم
يعض الظالم على يديه يقول يا ليتنى اتخذت مع الرسول سبيلا يا ويلتا ليتنى لم اتخذ فلانا خليلا لقد
اضلنى عن الذكر بعد اذ جاءنى فمن هذا الظالم الذى لم يذكر من اسمه ما ذكر من اسماء الانبياء ثم قال و اجده
قد بين فضل نبيه على سائر الانبياء ثم خاطبه فى اضعاف ما اثنى عليه فى الكتاب من الازراء عليه و
انخفاض محله و غير ذلك من تهجينه و تأنيبه ما لم يخاطب به احدا من الانبياء مثل قوله و لو شاء الله لجمعهم
على الهدى فلا تكونن من الجاهلين و قوله و لولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئا قليلا اذا لاذقناك
ضعف الحيوة و ضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيرا و تخفى فى نفسك ما الله مبديه و تخشى الناس و الله
احق ان تخشيه و قوله ما ادرى ما يفعل بى و لا بكم و هو يقول ما فرطنا فى الكتاب من شىء و كل شىء
احصيناه فى امام مبين فاذا كانت الاشياء تحصى فما حال ما هو هو دحى الى النبى صلى الله عليه و آله فالنبى اولى بان يكون بعيدا
من الصفة التى قال و ما ادرى ما يفعل بى و لا بكم و قال فى جملة سؤاله و اجده يقول و ان خفتم الا تقسطوا
فى اليتامى فانكحوا ما طاب لكم من النساء و ليس يشبه القسط فى اليتامى نكاح النساء و لا كل النساء ايتام
فما معنى ذلك تعبير آنكه مراد بر خدا كه در قرآن مشهور ساخته است لغزشهاى پيغمبران خود را كه شدهم عصى آدم
و تكذيب نوح در گفتن اينكه پسر من از اهل من است و وصف ابراهيم بانكه ظاهر بيكى ستاره گرديد و گاه ماه و گاه
آفتاب را و يوسف را بانكه او قصد زليخا كرد اگر برهان خدا را نديد و تقبيح كرد موسى را بانكه
سؤال رؤيت كرد و در جواب گفت لن ترانى شنيد و فرستادن جبرئيل و ميكائيل بسوى داود در محراب و حبس كردن
يونس در بطن ماهى در وقتيكه با غضب كناه بكنار دريا رفت و هم چنين اظهار آن نكار كرد و خطاهاى پيغمبران
و لغزشهاى ايشان را و اما نام ستمكاران كه مردم را گمراه كرده و خود گمراه شده بطور توريه و كنايه در قرآن گفت

داو هر سوال كرد

داو ار سوال كرد و حال اينكه فايده اعلام آنست كه عيب است و موت نزد و شنى بر سوال كند تو ثم آنكه مرا يا م بيان كرد
دشمن پيغمبر است و بعد از آن حظاب كرده است با و در اضعاف ثنا در بعضى كه نعت خود
و لست رتبه او است تعميك بعد از پيغمبر زيرا که بعضى از اينها است که كار جاهلانيى مثلا و كاهى
ما بين لفظ اليه كرداينا او دعوت آن و عيد چنين مضعف حيات و ضعف ممات كوتاهى كرد اينها او در تعلو نيز
و عيد بايد و يا درستى كه انشتى او در آخر ت سمعى نه بشنوا و كار گفته است كه تو مخفى و دانسته كه خدا
او را آشكار خواهد كرد ~~[illegible]~~ زيراكه تو از مردم مى ترسى و حال اينكه خدا سزاوار است بانكه از ترسى
و كار ~~[illegible]~~ گفته است كه نمى دانم چه بر من خواهند كرد و چه بر شما خواهند كرد
و حال اينكه گفته است كه ~~[illegible]~~ در قرآن فرو گذاشته ايم و هر چيزى را در امام مبين احصا نموده ايم بس
و فتنكه همه چيز را در امام شمرده باشد و پيغمبر بگويد كه من نميدانم بر من و شما چه خواهند كرد پس [illegible] امام است پيغمبر بالاتر
مرتبه و حال اينكه او وصف است شم آنكه مى يابم كه گفته است اگر ترسيد از ترك عدالت در ميان يتيمان
پس نكاح كنيد هر زنى كه پاكيزه باشد از براى شما و ربطى در ميان مطلب نيست كه يكى شرط و ديگرى جزا قرار دهد
پس بگو معنى اينها [illegible] فقال امير المؤمنين عليه السلام و اما هفوات الانبياء و ما بينه الله فى كتابه و وقوع الكناية
عن اسماء من اجترم اعظم مما اجترمته الانبياء ممن شهد الكتاب بظلمهم فان ذلك من ادل الدلائل على حكمة الله
الباهرة و قدرته القاهرة و عزته الظاهرة لانه علم ان براهين الانبياء تكبر فى صدور اممهم و ان منهم من يتخذ
بعضهم الها كالذى كان من النصارى فى ابن مريم فذكرها دلالة على تخلفهم عن الكمال الذى تفرد به عز و جل الم تسمع الى
قوله فى صفة عيسى حيث قال فيه و فى امه كانا يأكلان الطعام يعنى ان من اكل الطعام كان له ثقل و من كان له ثقل
فهو بعيد مما ادعته النصارى لابن مريم و لم يكن عن اسماء الانبياء تجبرا و تعززا بل تعريفا لاهل الاستبصار
ان الكناية عن اسماء ذوى الجرائر العظيمة من المنافقين فى القرآن ليست من فعله تعالى و انها من فعل المغيرين و
المبدلين الذين جعلوا القرآن عضين و اعتاضوا الدنيا من الدين ~~[illegible]~~ و بعد از آن [illegible]
مطلب زيادتى در مذكورات نداشت پس فرمود فاما ما ذكرته من الخطاب الدال على تهجين النبى صلى الله عليه و آله و الازراء
و التأنيب له مع ما اظهره الله فى كتابه من تفضيله اياه على سائر الانبياء فان الله جعل لكل نبى عدوا من المشركين
كما قال فى كتابه و بحسب جلالة منزلة نبينا صلى الله عليه و آله عند ربه كذلك عظم محنته بعدوه الذى عاد منه اليه فى حال شقاقه
و نفاقه كل اذى و مشقة لدفع نبوته و تكذيبه اياه و سعيه فى مكارهه و تغييره ملته و لم يتيسر اليه فى تمام كيده

من تغییرهم من موالاة وصیه وامحالهم منه وصدهم عنه والقصد لتغییر الکتاب الذی جاء به وتعمدهم حذف
الکتاب کملا مشتملا علی التاویل والتنزیل والمحکم والمتشابه والناسخ والمنسوخ لم یسقط منه حرف الف
ولا لام فلما وقفوا علی ما بینه الله من اسماء اهل الحق والباطل وان ذلک ان ظهر نقض ما عقدوه قالوا لا
حاجة لنا فیه نحن مستغنون عنه بما عندنا وکلوا ما یقیمه [illegible] الی بعض من وافقهم الی معاداة اولیاء الله فالفه
علی اختیارهم وترکوا منه ما قدروا انه لهم وهو علیهم وزادوا فیه ما ظهر تناکره وتنافره والذی بدا فی الکتاب
من الازراء علی النبی من فریة الملحدین ولذلک قال یقولون منکرا من القول وزورا ویذکر جل ذکره لنبیه صلی الله علیه وآله
ما یحدثه عدوه فی کتابه من بعده بقوله وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی
الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته یعنی انه ما من نبی تمنی مفارقة ما یعاینه
من نفاق قومه وعقوقهم والانتقال منهم الی دار الاقامة الا القی الشیطان المعرض بعداوته عند فقده
فی الکتاب الذی انزل ذمه والقدح فیه والطعن علیه فینسخ الله ذلک من قلوب المؤمنین فلا تقبله
ولا تصغی الیه غیر قلوب المنافقین والجاهلین ویحکم الله آیاته بان یحمی اولیاءه من الضلال والعدوان
ومشایعة اهل الکفر والطغیان الذین لم یرض الله ان یجعلهم کالانعام حتی قال بل هم اضل سبیلا
واما لیس یشبه القسط فی الیتامی نکاح النساء ولا کل النساء ایتاما فهو مما قدمت ذکره من اسقاط المنافقین
من القرآن وبین القول فی الیتامی وبین نکاح النساء من الخطاب والقصص اکثر من ثلث القرآن وحدیث طویل
بود اختصار نمود صاحب تحفه [illegible] از صاحب [illegible] از اول یا وسط یا آخر ساقط [illegible] یک دیگر مرتبط
[illegible] از [illegible] آیت [illegible] از [illegible] ذکر کرده [illegible] دلایل [illegible]
مراد آنست که آن [illegible] از [illegible] در [illegible] که [illegible] الوهیت ایشان [illegible]
[illegible] تا [illegible] ذکر نکردن [illegible] خدا است
[illegible] خدا ذکر کرده [illegible] قرآن [illegible] تغییر [illegible] ساقط کردند و [illegible]
کردند و [illegible] آنست که چیزی در میانه ساقط کردند [illegible]
[illegible] دلالت میکند [illegible] قرآن [illegible] کردند و [illegible]
[illegible] و معتقد ایشان [illegible] اسقاط [illegible] و لکن [illegible]
[illegible] و لکن [illegible] خدا [illegible] است که تمام [illegible]
مفارقت

مفارقت آنچه که معاینه میدید از نفاق قوم خود و عقوق ایشان و انتقال از نزد ایشان بسوی جنات اقامت که جانشان آخرت باشد
مگر آنکه القا میکرد شیطان [illegible] اظهار میکنند [illegible] عداوت او [illegible] و در کتابی که از برای او نازل شده بود ذم و قدح
او [illegible] پس نسخ و زایل میکرد [illegible] که شیطان اظهار میکرد [illegible] مومنان [illegible]
[illegible] مگر منافقان و [illegible] سبب آنکه [illegible] در [illegible]
[illegible] اسقاط منافقین [illegible] از ثلث قرآن [illegible] ساقط کرده اند و [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] انما جعل الله فی کتابه هذه الرموز التی لا یعلمها غیره وغیر
انبیائه وحججه [illegible] لعلمه بما یحدثه فی کتابه المبدلون من اسقاط اسماء حججه منه وتلبیسهم ذلک علی الامة لیعینوهم
علی باطلهم فاثبت فیه الرموز واعمی قلوبهم وابصارهم لما علیهم فی ترکها وترک غیرها من الخطاب الدال علی ما احدثوه
فیه [illegible] در قرآن [illegible] که در حقیقت رموز [illegible] حذف [illegible]
[illegible] که خدا میدانست که چه چیز [illegible] در کتاب او [illegible]
از اسقاط نامهای حجتهای او [illegible] تا آنکه [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] بصیرت [illegible] در قرآن [illegible]
بصیرت [illegible] چند [illegible] زندیق [illegible]
از اصحاب و تابعین و علمای امت [illegible]
[illegible] از [illegible] روز خندق [illegible]
و وقت مردن [illegible] و چرا [illegible] به عنوان [illegible] علاالاتر [illegible]
بحکم جمیع امت [illegible] قرآن [illegible] کتب [illegible] کرده اند
[illegible] قصه [illegible] عثمان مصاحف [illegible]
جاهلیت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] کردند [illegible]
ابوطالب [illegible] بر رسول خدا [illegible] اتفاق [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] کعبه [illegible]
طائف [illegible] اسلام [illegible] کعبه [illegible]
فرستاده [illegible] خدا [illegible]

که اگر پیغمبر خدا [illegible] عظیم [illegible] و اگر [illegible] خدا [illegible]
و استهزاء [illegible] آنحضرت [illegible] قوم ایشان [illegible] آنحضرت چنین سلوک کردند [illegible]
صف کشیدند [illegible] آنحضرت [illegible] مجروح کردند [illegible]
شد [illegible]
کردید [illegible] رسول [illegible]
از [illegible]
طرف [illegible] آنحضرت صف کشیدند [illegible]
و [illegible] حسین [illegible]
استهزاء [illegible]
و از طرف دیگر تیر باران [illegible] سمت [illegible]
است که در آن وقت [illegible] سعد [illegible]
[illegible] بودم [illegible] امام حسین [illegible] ملعون [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] مجروح [illegible] آنحضرت
دست [illegible] مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible]
در [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
آسمان کرد و گفت [illegible] بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در منتخب روایت کرده از بعض [illegible] الحسین [illegible]
یقول

و هو یقول حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا وابغض الله من ابغض حسینا حسین سبط من الاسباط
لعن الله قاتله فنزل جبرئیل ثم قال یا محمد ان الله قتل بیحیی بن زکریا سبعین الف من المنافقین وسیقتل بابن ابنک الحسین
سبعین الفا وسبعین الفا من المعتدین [illegible] آن ملعون آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] یونس [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] یونس [illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اولیاء [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] امام موسی کاظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

... روایت کرده که ثم ان الحسین بقی مکبوبا علی وجه الارض ملیکث ساعة من النهار ...

... الی السماء وهو یقول صبرا علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین ...

... روایت مذکور است که بادر الیه اربعون رجلا کل منهم یرید حز راسه و عمر بن سعد لعنه یقول ...

... وکان اول من بدر الیه شبث بن ربعی ... وکان بیده سیفا ...

... راسه فرمقه بعینه فرمی السیف من یده و ولی هاربا وهو ینادی معاذ الله ...

... یا رسول الله فیطالبنی بدمک یا حسین فاقبل الیه سنان ... لا قتلته ...

... السیف من یده و ولی هاربا فاقبل الیه شمر بن ذی الجوشن الضبابی ...

[illegible]

میثاق

[illegible]

حکایت سیم

[illegible]

امیر المؤمنین

[illegible]

گشتند پس در راه گشت و گفت چه میگوئی میثم گفت دروغ نمیگویید میثم راست گو و مولای راستگو علی ابن ابیطالب که
پادشاه حق مؤمنان بود ابن زیاد گفت بیزاری بجو از علی و بد بگو او را یا آنکه دو دست ترا ببرم و هر دو پایت را
او را یا کن و اگر نکنی دستها و پاها و زبان تو را ببرم از استماع این سخن میثم گریان شد ابن زیاد گفت بگذر چرا گریه میکنی
میثم گفت بر گفتار و کردار تو گریه نمیکنم و لکن گریه میکنم از شکی که بخاطر رسید در روزی که مولای من خبر داد
خبر داد ازین مرا که ...
[illegible]
و لکن ...
[illegible]

[illegible]

بهم میرسانند چنانکه از حدیث سفید مهره بدان آدم بسبب روزه ظاهر میکند ...
[illegible]
مانند ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

لاموت فيها فقال له ذو القرنين داى مخلوق يقدر على هذه الخصال فقال الشيخ فانى مع من يقدر عليها [illegible]

[illegible]

قائمتين وعن شيئين جاريين وعن شيئين مختلفين وشيئين متباغضين قال له ذو القرنين اما الشيئان القائمان فالسموات والارض واما الشيئان الجاريان فالشمس والقمر واما الشيئان المختلفان فالليل والنهار واما الشيئان المتباغضان فالموت والحيوة [illegible]

[illegible]

مسكين ولا فقير قالوا من قبل انا نقسم بالسوية قال فما بالكم ليس فيكم فظ غليظ قالوا من قبل الله لم نخضع قال فلم جعلكم الله اطول الناس اعمارا قالوا من قبل انا نتعاطى الحق ونحكم بالعدل قال فما بالكم لا تقحطون قالوا من قبل انا لا نغفل عن الاستغفار قال فما بالكم لا تحزنون قالوا لانا وطنا انفسنا على البلاء فعزينا انفسنا قال فما بالكم لا تصيبكم الافات قالوا من قبل انا لا نتوكل على غير الله عز وجل ولا نستمطر بالانواء والنجوم قال حدثوني ايها القوم هكذا وجدتم اباءكم يفعلون قالوا وجدنا اباءنا يرحمون مسكينهم ويواسون فقيرهم ويعفون عمن ظلمهم ويحسنون الى من اساء اليهم ويستغفرون لمسيئهم ويصلون ارحامهم ويؤدون اماناتهم ويصدقون ولا يكذبون فاصلح الله لهم بذلك امرهم فاقام عندهم ذو القرنين حتى قبض وكان له خمسمائة عام [illegible]

[illegible]

بعض و حیث وارد [illegible] از [illegible] [illegible] نیکوتر [illegible] و جهل بدترین [illegible]

[illegible]

[illegible]

مقرر است در روایت که کربلا منزل الحسین سرخ رنگ شد و تا در شنید که قتل الحسین سرخ رنگ گردید

و در آن مکتوب شد [illegible] در زمن الشام [illegible] یوم [illegible] والد [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و حضرت میرالمؤمنین ... ذکر کرده ... که فدک ... رسول خدا ... فاطمه ... [illegible]

دام ... [illegible]

[illegible]

تعقیل هذا سبط خاتم الانبیا و ابن خاتم الاوصیاء فسأل ... قال یا جبرئیل ... قال

لعن اهل السموات والارضین و القلم جری علی اللوح ... الی القلم ... تحققت

... هذا اللعن ... ابراهیم ... یزید ... فقال ابراهیم ...

ای شیء ... حتی ... دعائی فقال یا ابراهیم ... علی ...

[illegible]

[illegible]

قوله تعالی ... انا جعلناه ... ام الکتاب لدینا لعلی حکیم ...

[illegible]

خدا حق ... و قرآن ... امیرالمؤمنین علی ...

بیکسلا صنام فی بیتی هو الذی یؤذن فوق ظهر بیتی و بعد تسی و یمجدنی فطوبی لمن احبه

و اطاعه و ویل لمن عصاه و ابغضه و صلی الله علیه و آله الطاهرین ... از این حدیث ظاهر شد که خدا این نام

را بآنحضرت داده و از نام خود مشتق کرده ... در اشتقاق اندک تغییر ضرور است پس علی تنها اسم خدا نخواهد

بود بلکه علی الاعلی نام او است ... و یا اینکه اسم ... خدا علی است و از نور علی

... آدم ظاهر گشت ...

... یا علی یا عظیم ... که عنوان دعائیست که بعد از هر نماز ماه

رمضان مستحب است امیرالمؤمنین باشد ... و ظاهر فقرات آتیه همین دعا ...

... که عنوان ... باشد ...

روزه و نماز در این ماه مقبول ... بعد هر نماز ...

[illegible]

شناخت بحسب اینست و از اینو جه باز از برای هر کسی ممکن است و از اینجا که مشکل است حضرت معرفت بحقیقت این نایدند
نقل معویه علیه الهاویه در مستخب روایت کرده است از هیثم بن عدی که روزی معویه عمرو عاص گفت
یا ابا عبدالله بینا ادهی فقال عمرو انا للبدیهة وانت للرویة فقال معویة قد قضیت لی علی نفسک فانا ادهی
منک فی البدیهة ایضا فقال له عمرو این کان دهاؤک یوم رفعت المصاحف علی الرماح فعرف ابو عبدالله کدام
یک از من و تو بر عکس تر [illegible] بوده رای بیشتر داریم عمرو تعظیم کرد و گفت من از برای بدیهه گویی تعجیل نمودم آنچه چیزی
گفتی و به تامل فکر تو اظهار کردن استم و تو از برای فکر و تامل کردن تعجیل در رای خود رای بیشتر داریم و تو دارایی
معویه گفت پس تو حکم کردی از برای من بر خود زیرا که صاحب رویه زیرکتر در بدیهه تیزتر گفت عمرو عاص
گفت که این زیرکی در بدیهه گویی تو در روز رفع قرآنها بر بالای نیزه بلند کردن بعد از [illegible] فکر کردم بر بدیهه تو پس
معویه گفت سبب آن تو را غالب شدن افلا اسئلک عن شیء تصدقنی فیه فقال له عمرو غششتنی اما انی ما اتوکل الا کل المواطن
فلکنی فی موطن واحد بعنی یک بار پس از تو خبر کردی راست بگو که عمرو گفت بپرس پس گفت تو با من غشی کرده ای قرب
آن معامله نمودی من گویم در هر جا که دریگی گفت کدام است آن یکی گفت آن روز که علی ابن ابیطالب به مبارزت
طلبید پس از تو مشورت کردم و تو گفتی که کفو کریم است و مبارزت او را با او [illegible] صواب بیند و حال آنکه تو میدانستی
که او کیست پس من دانستم که تو با من غش کرده و در صدد خیانت با من است صادقت پس عمرو گفت ای معویه تو خواند
به مبارزت مرد عظیم الشان و حسب القدر پس تو در مبارزت او حال از [illegible] یکی از آن دو حسن بخود [illegible]
او بر هلاک کشی یا کشته شدن پس اگر تو او را کشتی آنچه را ملک خیالی دامت [illegible] بر شرف خاص اقرانی
عالم و یا ریاست عالم [illegible] از برای تو و دشمن تو از تو [illegible] کرده بود و یا اینکه او ترا کشتی پس تعجیل کرده بود
تو را موافقت شهداء و بهشت و حسن اولئک رفیقا دیگر رفیقا و شهداء فقال معویة هذه الکلمة اشد
من الاولی گفت این سخن تو بدتر از غشی که کرده بودی پس من که از اینکه شما را که عمر کشتم اول و یا کشته شدم
در هر دو صورت در آتش جهنم فقال له عمرو یا معویة اذا کنت تعلم هذا فما الذی حملک علی قتاله فقال
وذلک ان الملک عقیم ولن یسمعها منی احد بعدک فلا تخبر الناس بما سمعت منی اما سلاطین را این
از منه نیز بسیار بوده اند که مجتهد هستند و مراعات منسوبی میرشند و حکم تعدی و غضب مانند آنها در هند

نقل یا علیٔ [illegible]

نقل عمرو

دیمپایه اینکه مجتهد در بلاد حاضر است و حق تبرس دانند [illegible] از آنها کرده اند حفص که حمله
از ایشان مقصد تضییع ایشان نیز هستند و فهم لیس لطاعته انتم و چه گفته خدایه در رو عاص بن تو وصف کرده لعلو
و عظمت پس مقام مقتضی آن شده که از او طلب مغفرت و رحمت کند پس گوید یا عفو یا رحیم [illegible]
[illegible] اگر پوشیده شود آمرزنده گناهان و ارحم کننده است چرا که علی و عظیم گفته زیرا اینکه این صفت
نداشته باشد و از اینجهت است که از کجا که حکمت سلاطین و حکام ملوک که هیچ زبانش زیبا تر از این پر از عفو بیست این
آن تو شیرو آن برسید که چه چیز بهتر است در گفت آن کسی که کسی گناه کرده باشد و او عفو کند در عفو لذتی
در انتقام نیست و یکی از ملوک گفته که اگر مردم بدانند که در چشش عفو ما چه لذتی است تقرب بما نجویند
جز از گناه بدرگاه ما نیاورند پس آن مرد اهو ستیز را ندانستند خلایق ستم [illegible] بر ملوک [illegible] پس با استاد آن
صفت ندانسته باشد یا نکنه ز اندیوان بادشاه حکمانه و عقل حاکم است باینکه مرد بلند همت مقید بانتقام [illegible]
ملکهم ملوک و بزرگان نیز [illegible] مظهر رست از پس همت و معلوم است که خدا جل شأنه [illegible]
کسی نیست و هر ملک که انهم بلند همت تر باشد و مرحمت و بخششی در آن بهر کسی بیشتر باشد تر حیح مرجح بر راجح لازم نیاید
در آثار آمده که حق تعالی بموسی خطاب کرد که ای موسی اتفاق افتاده است تو را از درخطا از آن وقت که شبان شعیب بودی و گوسفندان
رمه تو رم خوردی و تو ایشان را دیدی تا بدور رسیدی و او به دست آوردی چشم فرو بر دی او را بنیاز ردی بلکه بدوش گرفتی
و بکلمه رسانیدی دگفتی ای مسکین تو چرا چنین خود را رنجانیدی وآورده اند که سبکتکین پدر سلطان محمود در اوائل حال بکر اسب
بیش نداشت و بغاتی عسرت مرکز نداند و هر روز بعزم شکار بصحرا میرفت اگر چیزی بدست درآمد به آن گذرانیدی
روزی آهویی دید با بچه خود حرکت به اسب برانگیخت و آهو بگریخت و بچه را [illegible] روان از مادر باز ماند سبکتکین بچه را
بگرفت و دست و پایش بسته در پیش زین گرفت و شهر بکرفت چون آهو بچه را گرفتار دید بازگشت و از دنبال او
روان دید و زاریها میکرد سینا لید و سبکتکین را بر وی رحم آمد دست و پای بچه را گشود و سر داد و بچه با مادر آمد و او در پیش
گرفت و در وی با آسمان کرد و زبان حال داشت مناجات که سبکتکین دست تهی بشهر در آمد بشب آنحضرت رسول را در خواب
دید که با او گفت ای سبکتکین بواسطه آن رحمت که از تو در وجود آمد و بجهت آن کرم و مهربانی که در حق آن حیوان بسته کردی حضرت
حق تعالی سلطنت ترا و فرزندان ترا بتو بخشید و تو را شرف بادشاهی داد که با بندگان او نیز همین نوع سلوک پیش گیر و رحمت

و شفقت کنای [illegible] در ورود بسیار عتاب [illegible] طرقی مرحمت فرو نگذارند که فرموده بواسطه شفقت بر حیوانی با اینه اند جهان
فائز میگردند پس عجب نباشد که اگر بواسطه رحمت برانسان و بر مومن ستمدیده سبب نجات آن جهان بیاید و حظ هر آینه
که مقام رحمت بیش از مقام غفرانست زیرا که ترحم بر [illegible] که بخشش آنچه باید بیش [illegible] سر عکس ترتیب ما اینست
که [illegible] این رحمت که در این مقام طلب مرحمت کنم که علت بخشش است زیرا که او در حقیقت
نعمت عدو خدا است بلکه بعضی گفته اند بلکه هر بخشش است و نیز معنی بخشیدن گناهان تغییر احوال من نماید تا رحمت بعد از آن نازل
شود پس چنین این رحمت که بعد از غفران و پاک نمودن نیت باید با وجود عصیان بهد القدم غفران مقدم شده است
چه گفته علت غفران و ترحم عظمت حضرت ملک منان است لهذا اهتمام شان او معلوم و از باریات عام فرموده است که انت الرب العظیم
که تو پروردگار [illegible] بزرگی الذی لیس کمثله شیء آنچنان پروردگار که نیست چیزی مثل او چیزی پس با این جدا از عظمت
البته تو [illegible] از غفران و مرحمت [illegible] و همیشه در این مقام رسید البته [illegible] و با مقدار عظمت [illegible]
پس حضور کافی که چرا او طلب حتم دلیل حضور و نزدیکی است لهذا التفات [illegible] خطاب بغیبت تر که [illegible]
وهو السمیع البصیر و او است که شنوا و بینا است [illegible] تخصیص این صفت بذکر تو در آنست که دفع نماید تو هم اینکه [illegible]
[illegible] و فتنکه تنزیه ذات از جسم تنزیه دید و دید و شنیدن مقرر است و محال از جمیع الوجوه است و چنین کسی که شنیدن
غیر معقول است لهذا اظهار کرد که [illegible] شنوا و بیناست [illegible] و انبیا و مرسلان معلوم
[illegible] ممکن است که [illegible] قسم باشد و هم چنانچه مرگوید که خدا گواه است یا خدا میداند که فلانی
کار را نکرده ام یا کرده ام پس چگونه خدا به توصیف او صادق و معتقد عظمه تو اثر میشود از اینها و نه انکار
اعتقاد میگوید بلکه ازراه مجاز و استهزا است پس از برای دفع این توهم گوید که خدا شنوا و بیناست که هر چه میگوییم از روی
اعتقاد است [illegible] و چیزی که اینها که مقدمه
دعا و طلب حاجت است که موقوف علی نفلیک گرد [illegible] بر [illegible] لهذا [illegible] مبارک [illegible]
و تشفیع کردانیدن ماه مبارک رمضان نیز مناسب است لهذا بعد از مدح خدا شروع در ذکر [illegible] فضیلت
و شرافت ماه نموده که زمان و مکان و هر چه خلق است در جناب عالی گویا ستایش کرده است با اینکه تو با این
همه اوصاف جمیله و شان بزرگی با این همه تفضل [illegible] بسیار است که دعای مرا رد نکنی و حال اینکه من معرفت
اجمالیه بصفات تو و شرافت این ماه بهم رسانیده ام و معتقد بالمعروف بقدر المعرفة تمنا دارم که عطا کنیم

زمانیکه

زمانیکه که ماه و دعایم را مستجاب کن [illegible] پس گفت و هذا شهر عظمته و کرمته و شرفته و فضلته
علی الشهور و فرق در میان این الفاظ [illegible] چنانچه از قاموس ظاهر میشود آنست که عظم خلاف صغر است و کرم مقابل لئامت است
و شرف بمعنی علو است و فضل ضد نقص است [illegible] و اینها مقاصد استقصا و استشهاد بمعنی چنین میگوید
که اینها ماهی است که تو او را بزرگ کرده و اینها را گرامی بیشتر و مکرم کردانیدی و بحسب درجه و بلند کردانیدی بحسب رتبه [illegible]
زیادتی داده او را بر همه ماههای سال و ممکن است که علی الشهور متعلق بهر یک از چهار فعل باشد اگر چه در غیر اخیر محتاج
بجه [illegible] یا بجوز است و تایید این دعا میکند حدیث که دلالت میکند که ماه رمضان سید ماههاست [illegible]
و حدیثی که دلالت بر [illegible] شیاطین میکند و ممکن است که بر اساس فوات تا معنی این نیز بیان وجه تفضیل
این ماه باشد پس میفرماید که وهو الشهر الذی فرضت صیامه علی [illegible] پس این یک وجه
تفضیل است زیرا که ماه که روزه در آن بر کلو واجب کرده باشد او را از لذاید منع نماید با عاقبت را فتح زحمت کم
بر بندگان دارد و حکیم مطلق است بی مرجح نمیکند و آن [illegible] مرجح اگر در ماههای دیگر نیز میشد مرجح را استحقاق
نیز واجب شد پس عدم وجوب در پس بر عدم مرجح است پس مرجح مختص است با این ماه و همان مرجح علت تفضیل و ترجیح او است
و منتفی از قاعده عدلیه آنست که مرید آن مرجح در ذات این ماه باشد نه اینکه [illegible] خدا عدل خدا با وزن
باشد تا ترجیح بلا مرجح لازم آید پس سبب تفضیل [illegible] بحذف داده است تعرف مقدمه و تبدل [illegible] است که از روی
اسم لیست نه خلاف و هو شهر رمضان و جه دیگر است از برای تفضیل زیرا که رمضان نام است از نامهای خدا [illegible]
و از اینجهت در حدیث منع وارد شده است از اینکه کسی بگوید که رمضان آمد و رمضان رفت زیرا که خدا نمیاید و نمیرود
و از اینجهت است نیز مستحب است که بگویند ماه رمضان کفته [illegible] بگوید رمضان فقط تا مشتبه نشود بنام خدا [illegible]
مشتق از رمض است در معنی سوزش و حرارت آفتاب پس وجه تسمیه آنست که در این ماه روزه داران تشنگی میکشند
و یا اینکه میسوزاند این ماه گناهان را چنانکه در بعضی گفته اند و گفته است نیز که الرجیع باشد که اسمی است از اسماء خدا پس مشتق
نخواند و یا اینکه بمعنی [illegible] و جه دیگر الذی انزلت فیه القرآن یعنی آنچنان ماهی که نازل ساختی در او قرآن را
هدی للناس و بینات من الهدی والفرقان بجهت [illegible] هدایت کردن مردمان و برای نمودن جنبه و دلایل ظاهر
راه هدایت کردن [illegible] و فرق گذاشتن میان حق و باطل [illegible] تعریف علت غائیه است و نیز علت غائیه انزال قرآن است

[illegible]

آنچه مذکور شد و اگر گوئی که اصبغ بن نباته گوید شنیدم از امیرالمؤمنین که نزل القرآن اثلاثا ثلث فینا و فی عدونا
و ثلث فی [illegible] سنن و امثال و ثلث فرائض و احکام و عیاشی از خیثمه از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که قرآن
سه ثلث است یک ثلث در شان ما و دوستان ما است و ثلث دیگر در اعدای ما و اعدای کسانیکه پیش از ما بودند و ثلث
دیگر سنت و مثل است [illegible] پس چگونه انزال قرآن از برای ثبت تمام نه بر امامت [illegible]
سبب نزول قصص و انتهای عبرت و آن نیز نوعیست از هدایت و بر آن و اگر گوئی چگونه قرآن فرق در
میانه حق و باطل میکند و حال آنکه اهل حق و اهل باطل تمسک بقرآن میکنند پس [illegible] معتقد آنکه میگوید که ماه رمضان
[illegible] تمسک میکند بآیه و لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هداکم زیرا که اگر معتقد اکمال
ماه بود نمی‌گفت و لتکملوا الشهر [illegible] بر این آیه تمسک کرده اند فمن
شهد منکم الشهر فلیصمه [illegible]

[illegible]

ولید و باد الصید سوار بر اسب و آن خبار فرستاده که ... هر جا که فرصت یابد بر لشکر آنحضرت بتازد و آن
ملعون ... آنحضرت حرکت میکرد فلما کان فی بعض الطریق حضرت صلوة الظهر فاذن بلال
فصلی رسول الله بالناس فقال خالد بن الولید لو کنا حملنا علیهم وهم فی الصلوة لاصبناهم فانهم لا یقطعون
صلوتهم ولکن تجیء لهم الآن صلوة اخری احب الیهم من ضیاء ابصارهم فاذا دخلوا فی الصلوة اغرنا علیهم
پس جبرئیل نازل شد ... واذا کنت فیهم فاقمت
لهم الصلوة ... که در سوره ... است پس نماز عصر ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کردند از کار آنها انتها حقیقت جمع عیب است که همه اشتباها از این کار [illegible] گره [illegible] شعر [illegible]

ترسا دار من [illegible] خیر [illegible] صاحب [illegible] ترکیب و ممکن نیست که اینکلام [illegible] باشد [illegible] تا خاتمه امتحان

[illegible] تعجب می‌کردند که امتی که [illegible] پیغمبر [illegible] کنند الا لیعبد الله [illegible]

[illegible] وقت سحر است قال تعالی و من اللیل فتهجد به

نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی بعض از شب بیدار شو [illegible] قرآن

کرده [illegible] سابقه یعنی نماز آنکه تا [illegible] باشد این قرآن نافله از برای تو یعنی فریضه که زائد بر نمازهای [illegible]

تو [illegible] باشد که شاید بیانگیزاند تو را خدای تو در مقام محمود [illegible] نمازی [illegible]

حضاری پیغمبر معدود [illegible] در خلوت [illegible] مطلوب [illegible] و معهود و باعث ارتفاع [illegible] مقام محمود [illegible]

و دست آویز [illegible] عشق باران نیاز [illegible] صدقه [illegible]

[illegible] اعتبار و احیاء [illegible] احباب [illegible] صفا [illegible] رکعتی [illegible] کلید و شفیع

[illegible] فی یوم شدید [illegible] الکرام [illegible] مجید [illegible]

[illegible] کامل [illegible] بی عقب [illegible]

[illegible] در وصیت پیغمبر [illegible] مذکور است که یا علی ثلث فرحات للمؤمن فی الدنیا

لقاء الاخوان و الافطار من الصیام و التهجد فی آخر اللیل یعنی [illegible] در دنیا [illegible]

[illegible] اگر از رمضان باشد [illegible]

نماز [illegible] و مقام محمود شفاعت است چنانکه از [illegible] روایت [illegible]

[illegible] روایت کرده که قوله عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا قال هی الشفاعة و از [illegible] صادق [illegible]

روایت کرده که رسول خدا فرمود [illegible] قد ثبت المقام المحمود لشفعته [illegible] فی الجاهلیة [illegible]

[illegible] شفاعت پیغمبر در روز محشر فقال یلجم الناس یوم القیمة العرق فیقولون انطلقوا بنا الی آدم

فیقولون له اشفع لنا عند ربک فیقول ان لی ذنبا و خطیئة فعلیکم بنوح فیاتون نوحا فیردهم الی من یلیه

و یردهم کل نبی الی من یلیه حتی ینتهوا الی عیسی فیقول علیکم بمحمد [illegible] فیعرض [illegible] علیه و یسئلونه

فیقول انطلقوا فینطلق بهم الی باب الجنة و یستقبل باب الرحمن [illegible] ساجدا فیمکث ما شاء الله فیقول

ارفع

[illegible]

ادنع راسک و اشفع تشفع و سل تعطه و ذلک قوله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و ظاهر [illegible]

اخبار مقام [illegible] از مقام شفاعت باشد [illegible] خاتمه [illegible] مقامات [illegible] مقام شفاعت [illegible]

[illegible] وقت [illegible] شفاعت [illegible] مقام [illegible]

و قواعد عقلیه [illegible] مقام شفاعت مقام وساطت [illegible] مقام [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

[illegible] محمود [illegible] مقام شفاعت [illegible] کلام [illegible]

مقام [illegible] مقام [illegible] کلام [illegible] ایمقام [illegible]

در آیه [illegible] محبوب [illegible]

[illegible] پیغمبر [illegible] وصول [illegible] مقام [illegible]

دیگران [illegible] مقام [illegible] ایمقام مقام [illegible]

[illegible] مقام [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] قواعد [illegible]

[illegible] مقام [illegible] شفاعت [illegible] مقام شفاعت [illegible]

[illegible] خاصیت [illegible]

ترغیب [illegible] در ماه مبارک رمضان [illegible] نماز [illegible] خداوند حکیم [illegible]

طبیب حاذق [illegible] طبیب [illegible]

[illegible] مطلب [illegible]

[illegible] مطلب [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] متوسل [illegible]

اعراض [illegible] طبیب [illegible] شنید [illegible]

حکیم [illegible] ترغیب [illegible] قیام [illegible]

[illegible] مشغول نماز [illegible]

از حالات [illegible] عارفان [illegible]

[illegible] حرام [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] آدم و نوح [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

از [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

آخر شب [illegible] مشهور است [illegible]

شب زنده داران و استغفار [illegible] مدح بلیغ [illegible]

فی جنات و عیون آخذین ما آتیهم ربهم انهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون

و بالاسحار هم یستغفرون و فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم یعنی [illegible]

در بهشتها ساکن [illegible] پرهیزکاران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روایت کرده [illegible]

[illegible] کنند الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر [illegible]

[illegible] استغفار [illegible] مجمع البیان از صادق

[illegible] استغفار [illegible]

[illegible]

[illegible] روایت [illegible]

[illegible]

[illegible] از رسول خدا روایت

[illegible] استغفار [illegible]

بیکلمات

[illegible] قرآن [illegible]

ان الله و ملائکته یصلون علی النبی [illegible]

[illegible] یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما [illegible]

صلوات [illegible] و تسلیم [illegible]

[illegible] صلوات

[illegible] صلوات و سلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] فانتظر عفوک کما ینتظر المذنبون [illegible]

و جمیع [illegible] و الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم [illegible]

[illegible] حکیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن روز ممکن نیست که از آن کسی که کنج حجره بیرون نمی‌توانست آمد پیر و عیالش در آنجای تنگ ماندند با نهایت
آزار و مشقت از سرما که سنگ و طعام نداشته باشند نشستند و فرزندان خرد او از سرما که سنگ می‌کشیدند و فریاد
می‌کردند و فرار و زد و آنجا ماندند تا آنکه یکی از فرزندان او از آن شدت هلاک شد و او در آب انداختند دیگر
دیگر با گلی کو را نیدند پس آنگه پادشاه با زن خود گفت که ما را شرف بر هلاک است اکر بعضی از ما بمیرد و بعضی بماند
بهتر است از آنکه همه بمیریم تا آنجا رسید که یکی از آن طفلان را بکشیم و از گوشت خود با او طعام کنیم
تا خداوند از این بلیه نجات دهد و اگر از این مرتبه خبر اندازیم [illegible]
سیر نتوان شد و چندان ضعیف شویم که اگر فرج روی دهد از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم پس آن
زن را پادشاه پسندید و یکی از فرزندان را کشتند و در میان گذاشتند و گوشت او را خوردند و از گوشت
او پس پادشاه چه کمان داری در چنین حالی با مردم مضطر [illegible] نهد و از بابت گرسنگی که بطعام زادان
رسیدند [illegible] خورد و مانند مضطر [illegible] گفت که کمان [illegible]
از آن با نهایت ذلت [illegible] خوردن حکم [illegible] در دنیا بهمین [illegible] است
آن پادشاه [illegible] از آن کلیه بیرون [illegible]
[illegible] ساختند [illegible] از عبدالله بن فضل [illegible] روایت کرده که [illegible]
عرض کردم بخدمت صادق که لای علة جعل الله عز و جل الارواح فی الابدان بعد کونها فی ملکوته الاعلی فی ارفع
محل فقال ان الله تبارک و تعالی علم ان الارواح فی شرفها و علوها متی ترکت علی حالها نزع اکثرها الی دعوی الربوبیة
دونه عز و جل فجعلها بقدرته فی الابدان التی قدرها لها فی ابتداء التقدیر نظرا لها و رحمة بها و احوج بعضها الی بعض
و علق بعضها علی بعض و رفع بعضها فوق بعض درجات و کفی بعضها ببعض و بعث الیهم رسله و اتخذ
علیهم حججه مبشرین و منذرین یامرون بتعاطی العبودیة و التواضع لمعبودهم بالانواع التی تعبدهم
بها و نصب لهم عقوبات فی العاجل و عقوبات فی الاجل و مثوبات فی العاجل و مثوبات
فی الآجل لیرغبهم بذلک فی الخیر و یزهدهم فی الشر و لیذلهم بطلب المعاش و المکاسب فیعلموا بذلک انهم

لها

لهامر بوبون و عباد مخلوقون و یقبلوا علی عبادته فیستحقوا بذلک نعیم الابد و جنة الخلد و یامنوا من
النزوع الی ما لیس لهم بحق ثم قال یا ابن الفضل ان الله تبارک احسن نظرا لعباده منهم لانفسهم الا تری انک لا تری فیهم
الا محبا للعلو علی غیره حتی ان منهم لمن قد نزع الی دعوی الربوبیة و منهم من قد نزع الی دعوی النبوة بغیر حقها
و منهم من قد نزع الی دعوی الامامة بغیر حقها و ذلک مع ما یرون فی انفسهم من النقص و العجز و الضعف و المهانة
و الحاجة و الفقر و الالام و المناوبة علیهم و الموت الغالب لهم و القاهر لجمیعهم یا ابن الفضل ان الله لا یفعل بعباده
الا الاصلح لهم و لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون [illegible]
که طمع در عالم ملکوت در الوهیت و مرکز و ملکوت اعلی و محلی که ارفع از او نیست وطن و منزل احلی ذکر آن طمع باعث
در کرد ید بلکه باعث [illegible] ذکر و انبیاء [illegible] چنانکه آن پادشاه [illegible] چه در ظاهر [illegible]
بعقوبت طمع دنیا [illegible] و شیطان و جهد [illegible]
[illegible] نبی شیطان و قوت [illegible] در اول امر که لازمه هر کسی است زیرا که [illegible]
[illegible] ظلمت [illegible] شیطان [illegible] آن خصم [illegible]
آن جزیره و نهایت احتراز از وساوس شیطان [illegible] تخوف [illegible] احتیاط [illegible] که حلال [illegible]
دشمنی بیشتر است [illegible] شیطان [illegible] شیطانت [illegible]
هر جا [illegible] حرام است مگر حلیه [illegible] معلوم است که حلیه در جنب [illegible]
ذره النسبه در جنب [illegible] حلالی در جنب حرام [illegible] است که [illegible]
خود [illegible] عدم است و عدم [illegible]
کثرت دارد از این جهت در اخبار [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] قناعت و صبر بر فقر است زیرا که فقر [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] از اهل ملک [illegible]
خورند که [illegible] فرزند [illegible] زیرا که [illegible]
منزل در آن درجه مردان [illegible] که از مردن [illegible]
حرص و طمع و کبر تو [illegible] از ملکوت اعلی [illegible] در این عالم ناسوت

[illegible]

[illegible]

با همه این نقصان چه خواهد کرد [illegible] از قضایای [illegible] که آنچه [illegible]
[illegible] ابتدای است [illegible] تعجب [illegible]
جبرئیل [illegible] در خبر است که روزی جبرئیل در سول [illegible] که در آن [illegible]
حضرت در قطعه زمین [illegible] جبرئیل تبسم نمود حضرت [illegible] تبسم پرسید فرمود که آن زمین [illegible]
که در سرا [illegible] میلی [illegible] طمع [illegible]
[illegible] که بر طرف [illegible] علم [illegible] طمع و [illegible] در خبر است که [illegible]
که سیر [illegible] طالب علم و طالب دنیا و معلوم است که [illegible] جهت مختلف است [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] و طمع در دنیا [illegible] از [illegible] طلب دنیا نمودن [illegible]
[illegible] تجربه [illegible] طمع [illegible]
[illegible] روزی [illegible] شعث [illegible]
[illegible] شعث [illegible] طفلان در حرکت [illegible]
[illegible] تمام [illegible] خانه [illegible] معلوم کردند که [illegible]
[illegible] تحصیل کرده [illegible] در دنیا [illegible] دیوانه [illegible]
[illegible] طمع [illegible] سر کار [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] رغبت [illegible]
ترک [illegible] انبیا و اولیا و دنیا [illegible] هیچ [illegible] دنیا [illegible]
از آخرت [illegible] قبول [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] آخرت [illegible] جمع دنیا [illegible]

[illegible]

و با چه در دعوی [illegible] از دنیا [illegible] دنیا [illegible] توجه [illegible]
[illegible] غنیمت شمار و دعای [illegible]
[illegible] آن روز و شب [illegible]
کرده [illegible] ملکه [illegible]
[illegible] ملکه روز [illegible] و نزدیک [illegible] صبح [illegible]
روز گذشته و شب [illegible] عاقبت بخیر ختم [illegible]
[illegible] صبح [illegible] ملکه [illegible]
[illegible] شب [illegible] ملکه روز [illegible] غفلت [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] ملکه [illegible] دعائی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] اسم اعظم خدا [illegible]
[illegible] دعا [illegible] اللهم انی اسئلک من بهائک بابهاه و
کل بهائک بهی اللهم انی اسئلک ببهائک کله اللهم انی اسئلک من جمالک باجمله و کل جمالک جمیل اللهم انی
اسئلک بجمالک کله [illegible] سؤال [illegible] حسن [illegible] است
[illegible] حسن تو صاحب حسن است [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] اسم اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] علم
لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت [illegible] ذات [illegible] مقام صفات

وهم در مقام تجلیات [illegible] پس از مقام ذات تا آنکه وهم و خیال کار کند [illegible] از مدح [illegible] و تشفیع

در دعای [illegible] و معلوم است که اسم اعظم خدا [illegible] خارج از اینها نیست زیرا که خارج از اینها عدم [illegible]

و اسم اعظم [illegible] و تفصیل این اسم اجمال و بیان [illegible] که [illegible] انست که [illegible]

[illegible] دانسته شد که حسنی خدا [illegible] در ذات و صفات [illegible]

یا جمیع آن حسنها در مقام فعل باشد و یا اینکه بعضی در مقام فعل و بعضی در مقام ذات باشد [illegible]

[illegible] و فرق در مابین این [illegible] مقام [illegible]

با امکان ثبوت آن صفت در مقام ذات و عدم امکان [illegible] فهمید پس [illegible] اللهم انی اسئلک [illegible]

از قبیل اول [illegible] و اللهم انی اسئلک برحمتک [illegible] از قبیل ثانی است [illegible]

که یقینا [illegible] در مقام ذات نیستند و [illegible] در درجه و مرتبه نیستند [illegible]

کلام [illegible] هر بهای تو [illegible] صاحب بهاست [illegible] از آن حسنها و بهاهای خدا

مجعول و مخلوق او است [illegible] و ذات [illegible]

[illegible]

[illegible] علم [illegible] خدا [illegible] عالم [illegible] زیرا که علم [illegible] ذات او است [illegible]

[illegible] عالم [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

از ذات باری [illegible] تشفیع [illegible] تشفیع می کردند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زیرا که [illegible] که بکر [illegible] صفت [illegible] اطلاق [illegible] با افعل التفضیل [illegible] علوم [illegible] جمیع [illegible]

[illegible]

الطلاق

لفظ علم و کلمه جمیع [illegible] زیرا که [illegible] مظهر کلی واحد است [illegible] از خداشناسی

در خداشناسی [illegible] معرفت خدا در رسول [illegible]

[illegible]

[illegible]

آنست که [illegible] که چنین خلقی عظیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که معنی وجه خارج [illegible] ترتیب [illegible]

آنچه [illegible] وجه خارج است غیر وجه خارج [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] غیر علام الغیوب [illegible] امیر

المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] که آن علیهم [illegible]

بود قال النبی [illegible] لا اله الا الله ما [illegible] هذا الفتی لا اله الا الله ما [illegible] هذا الفتی لا اله الا الله ما اعلم هذا

الفتی لا اله الا الله ما اکرم هذا الفتی لا اله الا الله ما اشجع هذا الفتی لا اله الا الله ما اتقی هذا الفتی لا اله

الا الله ما ازکی هذا الفتی لا اله الا الله ما احسن هذا الفتی لا اله الا الله ما اطیب هذا الفتی لا اله الا الله ما اجود

هذا الفتی فکانت رؤیته تحملهم علی کلمة التوحید فهذه عبادة لا تخفی وجه لطف هذا الکلام علی الوجیه [illegible]

[illegible] که مردم [illegible] توحید [illegible]

[illegible] حدیث است [illegible] از حضرت امام رضا

روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که حضرت رسول فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی که از من بهتر و

گرامی تر باشد [illegible] یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل [illegible] افضل [illegible]

مقرب [illegible] تفضیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انا بکم

اشتباه ملائکه در توحید

معلم بودن ارواح معصومین بر ملائکه

انا بایشان [illegible] داشته باشند [illegible] پس چون ملائکه تسبیح ما شنیدند خدا را تسبیح کردند [illegible]

منزه از صفات [illegible] لا اله الا الله گفتیم تا بدانند ملائکه که خدا شریک [illegible]

[illegible] گفتند لا اله الا الله

و چون رفعت محل و درجه ما [illegible] گفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه که خدا از آن عظیم تر است که کسی بدون توفیق

[illegible] گفتند الله اکبر [illegible]

گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند که قوت و قدرت [illegible]

[illegible] گفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه که خدا [illegible]

[illegible] تسبیح و تهلیل و تحمید و توحید

[illegible]

[illegible]

[illegible] زیرا که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علما ملکیت رسانند تعلیم و نیز بهین آن نحو طلب هم چنانکه از آثار ثقتی و روایتی و رسانی نقل کرده اند
که از کثرت جهل که از مقابله با استاد و یا از اجتماع با در مکان واحد و یا از منع در مکاتب علوم و اسرار غیبیه
از استاد با ایشان منتقل شده و کسیکه اندک لغزشی نماید که یکی از آداب شرعیه و در محلی ترک کند از اسرار
غیبیه از دستور محروم و از حقایق علوم محروم میگردد و تنبیه بر این دقیقه حسبی حسبست از رسول خدا بسبب
ترک یکی از آداب شرعیه که ان شاء الله باشد در هنگام وعده [illegible] هم چنانکه گشید حسبی از حضرت صلی الله علیه
روایت کرده است که سبب نزول سوره الکهف آن بود که کفار قریش نضر بن الحارث و عقبه ابن ابی معیط و عاص بن
وائل سه نفر فرستادند پیش علمای یهود که در نجران بودند که از ایشان تعلیم گیرند مسئله چند که از رسول خدا سوال کنند
ایشان رفتند و ما جرا عرضه داشتند ایشان گفتند که سوال کنید از او سه مسئله اگر جواب شما گفت در
[illegible] ما میدانیم پس دروغ گوست [illegible] سوال کنید اگر دعوی کند [illegible]
پس دروغ گوست گفتند آن مسئلها کدام است گفتند سوال کنید از جوانانی که در زمان پیشین بودند و
رفتند و غایب شدند و بخواب رفتند چه مدت در خواب بودند تا بیدار شدند و عدد ایشان چند بود و با ایشان
غیر ایشان چه چیز بود و قصه ایشان چگونه بود و سوال کنید از موسی و قصه خضر او و امر کرد که از پی عالم برود
و از او یاد گیرد عالم کی بود چگونه از پی او رفت و قصه او چگونه بود و سوال کنید از قصه شخصی که مشرق و
مغرب آفتاب گردید تا بسد یاجوج و ماجوج رسید گشتید چگونه بوده است قصه او و اخبار آن سه مسئله
چنانچه علمای دانستند ایشان گفتند و گفتند که اگر جواب شما نگوید بیغمبر که ما گفتیم او صادق است در دعوی پیغمبری
و اگر بخبر داد از جز در جواب ها پس تصدیق او بکنید ان آنکه [illegible] از برکات [illegible] در بیان حقایق و دقایق منتشر گردید که اگر کسی این مسئله [illegible] [illegible] گویند و توضیح داحی است
[illegible] و در آن زمان کمتر علوم [illegible] است و حل این از مشکلات شمرده میشد [illegible]
در مقام [illegible] بود [illegible] سوال میکردند هم چنانکه حالا نیز در میان اهل بادیه و ما نند آنها امر قریب بهمین
حمله پس گفتند مسئله چهارم کدام است گفتند بپرسید که قیامت کی بر پا میشود اگر دعوی کند که میدانم پس او
کاذب است زیرا که وقت قائم شدن قیامت را بغیر از خدا کسی نمیداند پس ایشان بر گشتند که نزد ابو طالب عم
جمع شدند و گفتند ای ابو طالب پسر برادر تو دعوی میکند که خبر آسمان با و میرسد ما از چند مسئله سوال میکنیم
از او

از او اگر جواب گفت میدانیم او راست میگوید و اگر جواب نگفت میدانیم که دروغ میگوید پس ابو طالب فرمود که سوال کنید باز او
[illegible] پس آن سه مسئله پرسیدند حضرت رسول فرمود که فردا جواب میگویم شما را و ان شاء الله نگفت پانزده روز [illegible]
روز وحی از آنحضرت محبوس شد تا آنکه بسیار مغموم شد و شک کردند آنها که ایمان آورده بودند و کفار قریش شادی کردند و استهزا
نمودند و ابو طالب بسیار رنجیده شد پس بعد از چهل روز جبرئیل سوره الکهف آورد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل دیر
آمدی پس جبرئیل گفت ما قدرت نداریم که بی رخصت خدا نازل شویم پس آیات قصه اصحاب کهف آورد با گفتن
ان شاء الله که گفتن ان شاء الله در مقام وعده از مندوبات اکیده است و از قواعد مذهب امامیه آنست که پیغمبر و امام ترک
ترک اولی نکردند پس چگونه ترک مندوب میکردند و اگر بگوئی در حدیث بعد از آن مندوب ستایش باشد [illegible]
مندوب [illegible] و در زمان حضرت سلیمان بود و نیز اگر مندوب اولی نبود پس [redacted] بسبب ترک
او حبس وحی که نوعی است از عقاب و حبس بارد و پس [illegible] حالا از آن اشکال [illegible] حالی که مخلیت نه چیزیکه یکی از آنها
منسوب است در سه چیز که ترک [illegible] [illegible] [illegible] نماید و عقل [illegible] [illegible] تا قضی است فیما نحکم
حذا [illegible] ترک [illegible] در علت تاخیر نزول جبرئیل تا [illegible] [illegible] نماید و تنبیه بر طلاب علوم زمانه اگر
ترک یک مندوبی [redacted] نوع از التفات فیاض مطلق گردد پس چگونه با [illegible] دقیق و معاصی [illegible] حقایق
دقایق میکنید سبحان الله [illegible] [illegible] [illegible] حضور [illegible] [redacted] قلب [illegible] [illegible] بلفظ بلفظی
[illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قضا یا [illegible]
[redacted] قدرت حق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اختیار زیرا که [illegible]
[illegible] کار [illegible] انست [illegible] اگر خواهد خدا [illegible] اگر خدا خواهد [redacted] [illegible] خدا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اسباب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [redacted] [illegible] [redacted] [illegible] حسینی هم چنانکه [illegible] [illegible] صلی الله علیه
کرده است که در شب [illegible] [illegible] امام حسین [illegible] [redacted] [illegible] محمد بن حنفیه [illegible] رسید و گفت
ای برادر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پس اگر در حرم خدا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یزید بن معویه فی الحرم فاکون الذی یستباح به
حرمة [redacted] هذا البیت [redacted] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اشرف [illegible] [illegible] چنانکه در اخبار مستفیضه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible marginal notes]

وحضر [illegible] زمین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم [illegible] [illegible] [illegible]
دریا [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [redacted] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر بنا
کردن زیرا که [redacted] [illegible] زمین [illegible] آدم [illegible] [illegible] خانه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [redacted] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عرفات [redacted] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [redacted]
میقات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روایت که روزی حضرت امام حسین [illegible] [illegible] رسید و حضرت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عایشه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ثواب یک حج [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] [illegible] ثواب یک حج [illegible] [illegible] حضرت فرمود [illegible] [illegible]
ثواب دو حج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ثواب سه حج حضرت فرمود [illegible] [illegible]
عایشه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ثواب [illegible] حج [illegible] [illegible] [illegible]
پس [illegible] عایشه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حسین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
علیهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد حنفیه گفت اگر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فلما کان السحر ارتحل الحسین
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذلک ابن الحنفیه [illegible] محمد حنفیه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] فقال اتانی رسول الله بعد ما فارقتک فقال یا حسین اخرج فان الله
شاء ان یراک قتیلا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فقال محمد بن الحنفیه
انا لله و انا الیه راجعون فما معنی حملک هولاء النساء معک و انت تخرج علی مثل هذه الحال قال فقال لی

قد قال

[illegible marginal notes]

[illegible marginal notes]

قد قال لی ان الله قد شاء ان یراهن سبایا [illegible] [illegible] زینب [illegible] [illegible] ام کلثوم [illegible] [illegible] [illegible] سکینه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [redacted] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [redacted] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سکینه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [redacted] قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلاتهم خاشعون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عن اللغو معرضون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و الذین هم للزکوة فاعلون [illegible] [illegible] [illegible]
و الذین هم لفروجهم حافظون [illegible] [illegible] [illegible] الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر
ملومین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک
هم العادون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و الذین هم لاماناتهم و
عهدهم راعون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و الذین هم علی صلواتهم
یحافظون [illegible] [illegible] [redacted] [illegible] [illegible] اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس
هم فیها خالدون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [redacted] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] حضرت رسول [illegible] [illegible] [illegible]
السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسم الله
الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون [illegible] [illegible] حضرت رسول فرمود [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] اولئک هم الوارثون الذین یرثون
الفردوس هم فیها خالدون پس حضرت رسول فرمود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حضرت رسول فاطمه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] مبارک [illegible] [illegible]

[illegible marginal notes]

و۵ اژدهه چشمه از بینی معروف آن آنحضرت در دکان حضرت امیرالمؤمنین جاری شد و بانی سبب آن روز سه روز تزویج کنند چنین فاطمه برگشت دید که از علی بن ابیطالب بجانب آسمان نوری ساطع است تا اطراف آسمان را روشن کرد و اینک آنحضرت را بعد از آن طفل دیگر در میان جامه پیچیده و آنحضرت او را بر آن جامه انداخت و دست در وی کرد و بیرون آورد پس فاطمه جامه محکم تر آورد و باز آنحضرت بدان جامه پیچید و باز آنحضرت قوت کرد و جامه را پاره کرد همچنین در دو جامه و سه جامه و چهار جامه محکم آنحضرت را بست حضرت امام را پاره کرد پس شش جامه دیبا محکم حاضر کرد و آنحضرت را در آن جامه ها پیچید پس پوست محکم بر روی آنها پیچید باز آنحضرت بقوت بازو همه را از هم درید و بقدرت حق تعالی بسخن آمد و گفت ای مادر دست مرا مبند که میخواهم دستهای خود را بدرگاه خدا بتضرع و دعا بر دارم و بانگ زد آن طفل تا تمام تکبیر گفت و بیرون آمد ابوطالب چنین حالت را مشاهده کرد فاطمه را گفت که دستهای او را بر دار که کار او عجیب است و مانند فرزندان دیگر نیست چون روز دیگر شد رسول خدا نزد فاطمه آمد حضرت امیرالمؤمنین را در کنار گرفت در دامن کذاشت و باز حضرت امیر بر آنحضرت سلام کرد و خندید و برگشت و سوره مؤمنون را تمام خواند که از آن بعد درون بینی داخل شده بعد از آن فاطمه ... گفت که حق خداوند کعبه که خدا و رسول را شناخت و بانی سبب آن روز سه عرفه گفتند بعضی حضرت امیرالمؤمنین و لیه فرزند من علی و سعید شد و هر کس شنیدند که او از برای طعام مردم ذبح کرد و جمیع اهل مکه را از آن طعام خوراند و ندا میکرد در میان مردم که هر که خواهد از طعام فرزند من علی تناول نماید بهشت شود و هر زنی که بر در خانه کعبه طواف نماید پس با من بیعت کند و تعظیم و تکریم کردند و او را تعظیم نموده و بعد از آن از دلیل او تا دل سی مبارک حضرت رسول ... خواب شب بگذارید و متوجه تربیت آنحضرت شد و جهد بلیغ آنحضرت ... در وقت خواب ... و در هر روز و در هر ... بر کتف مبارک ... علوم ... آنحضرت را بر میداشت ... و علوم از ... که نشسته است

که نسبت است و محقق است که ... این حدیث ... آنکه در شب ولادت آنحضرت قریب چهارده ماه شعبان کرده باشند و ... [illegible]

بها حکمت ابتدای ... سوره مؤمنان ... مؤمنین است ...

تا انتهای وی ... العین ... چنانکه ... از طرق عامه و خاصه از رسول خدا منقول است که سه کسند که هرگز ... مؤمن آل یس و علی بن ابیطالب و آسیه زن فرعون و مؤمن آل فرعون و ... آنحضرت ... صدیقان بسیار تصدیق کنندگان ... مؤمن آل فرعون و مؤمن آل یس ... علی بن ابیطالب ... در نماز ... و بعد از نماز ... و بعد از آن بعد آنکه ... هرگز کلمه ... قد افلح المؤمنون الذین ... خشوع بجا آوردن ... که فرمود ... بر آنحضرت ... کلمه ... امام حسن و ... امام حسین ... از مسجد در آمدند صبح طالع شده بود حضرت امیر فرمود ... والصبح اذا تنفس ... و گواهی ده در روز قیامت ... رسول خدا نماز کردم ... قیامت ... ای خدا تو گواه باش ... آنحضرت ... از مال دنیا ... اطاعت علمای ... پروردگار ... غریب

الا فتنی به گرفته بودند و کلان ... امیر علیه السلام ... تمام ... اما ... در منزل ام کلثوم مشغول عبادت بود ... ای خدا ... اللهم بارک لی فی الموت ... تفقدونی ... بر سنگ ... پیغمبر در خواب دیدم که فرمود یا ابا الحسن انا مشتاق الیک وانک قادم الینا فی العشر الاخیر من هذا الشهر ... سر ... بدبخت ترین امت ... خضاب کند ... ام کلثوم ... اضطراب ... از ... عظمت خدا ... در شب ... حسنین ... خوف ... تقیه ... حضرت رسول ... آنحضرت ... قیصر روم ... بزبان رومی ... مدینه ... حضرت رسالت پناه از دنیا رحلت کرده ... اسیر ... فاطمه ... مدینه ... ام کلثوم ... بر شهادت آنحضرت گرد

بر شهادت آنحضرت گرد ... ام کلثوم ... ولا تجزع من الموت ... امام حسین ... آنحضرت ... زینب و ام کلثوم و سکینه ... لا اله الا الله ... ام کلثوم ... امام حسن ... ابو قبیس ... خانه ... مدینه ... مکه ... غم و الم ... سوم شهادت آنحضرت ...

در آن وقت تسبیح در آن بلاد با تسبیح و تنجیم است و شیم در روز ... از مسلم بجانب مدینه برگشته بودند ...
که بعد از آنکه خبر ورود اهل بیت ... در مسجد رسول الله باواز بلند گفتم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل
الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلا مضرج والراس منه علی القناة یدار ...
و اهل مدینه با گریه و زاری از مدینه بیرون رفتند ...

[illegible]

[illegible]

که هر کس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است ...
تعلمون ان هذا سیف رسول الله ... قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان هذه عمامة رسول الله
انا البسها قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان علیا کان اولهم اسلاما واعلمهم علما واعظمهم حلما وانه
ولی کل مؤمن ومؤمنة قالوا اللهم نعم قال فبم تستحلون دمی و ابی الذائد عن الحوض یذود عنه رجالا کما یذاد البعیر
الصادر عن الماء ولواء الحمد فی یدی ابی یوم القیامة قالوا قد علمنا ذلک کله ونحن غیر تارکیک حتی تذوق الموت
عطشا فلما خطب هذه الخطبة وسمع بناته و اخته زینب کلامه بکین وارتفعت اصواتهن فوجه الیهن اخاه
العباس و علیا ابنه وقال لهما اسکتاهن فلعمری لیکثرن بکاؤهن القصه ... بمسجد در آمد در محراب نشست
و مصحف خواندن مشغول شد ...

[illegible]

حضرت ...

[illegible]

سیم آنست که هر پیشنماز ... موعظه ... نگاه نکند ... بلکه نگاه کند ... خدا ...
قوم ... از او سؤال ... اطاعت ... بکند ...
... اطاعت ...
... خدا ... و رسول ... چهارم آنست که ...
ارواح ... آفتاب ...
... معصوم ...
و مقصود از پنجم آنست که ...
... آنست ...
... حکم ...

[illegible]

رسول ... که در شب معراج ... صورت علی بن ابی طالب ... گفتم ای حبیب من جبرئیل ...
چه صورت است ... ملائکه ... پروردگارا فرزندان آدم
در دنیا ... علی بن ابی طالب ... محبوب ... حبیب ...
او ... زیارت ...
... صورت علی ... آنحضرت ...
... صورت ... ملائکه ...
... شهید شد ملائکه ... آسمان ...
... زیارت علی ...
... الفضة
... حضرت صادق ...

[illegible]

علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا

[illegible]

[illegible]

... تمام دنیا ... [illegible]

... شفاعت ... قیامت ... [illegible]

[illegible] جمیع معارف ... چنانکه ... از رسول خدا روایت کرده اند که ... ینظر الی

اسرافیل فی هیبته والی میکائیل فی رتبته والی جبرئیل فی عظمته والی آدم فی هیبته والی نوح فی صبره والی ابراهیم

فی سخاوته والی سلیمان فی ملکه والی موسی فی شجاعته والی عیسی فی ... والی محمد فی شرفه ومنزلته فلینظر

الی علی بن ابیطالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

تکمله [illegible] از روی [illegible] و ظلم [illegible] مخلوقات خاطر جمع گشته آرام گرفتند چنانچه در اینجا حدیث است
که در آن حال حضرت ابوطالب بر کوه بر آمد و از آن حالت [illegible] گفت ایها الناس بدرستیکه حق تعالی در این
شب حالتی پدید آورده است و خلق مبارکی آفریده است که اگر او را اطاعت نکنید و اقرار بولایت او ننمائید و شهادت
بامامت او ندهید [illegible] ساکن نگردد [illegible] در تهامه [illegible] قریش گفتند ای ابوطالب آنچه
میگوئی [illegible] و اطاعت مینمائیم پس ابوطالب بگریه در آمد و دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت الهی و سیدی اسئلک
بالمحمدیة المحمودة والعلویة العالیة والفاطمة البیضاء الا تفضلت علی تهامة بالرأفة والرحمة پس حضرت فرمود
که [illegible] آنکسیکه دانه را شکافته و گیاهها [illegible] آورده و پروردگار جلیل است سوگند
یاد میکنم که جمیع عرب این کلمات را نوشتند و در جاهلیت [illegible] نزار و سید لوی با این کلمات خدا را دعا
و دعاء ایشان مستجاب میشد و حقیقت معنی این کلمات را نمیدانستند چون ولادت حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
عظیم [illegible] ستاره [illegible] قریش [illegible] تعجب کردند و گفتند در آسمان
حادثه غریب حادث گردیده ابوطالب از خانه بیرون آمد در کوچه و بازارها میگشت و بآواز بلند میگفت ایها الناس تمام
حجت خدا چون مردم ابوطالب را دیدند پرسیدند که این چه انوار است که [illegible] ابوطالب گفت که بشارت
باد شما را که ظاهر شد [illegible] از دوستان خدا که حق تعالی او را کامل [illegible] ختم خواهد کرد
اوصیای پیغمبران [illegible] و پیشوای متقیان [illegible] شیاطین [illegible]
منافقان [illegible] علامات [illegible] پیغمبران [illegible] کلید علم و حکمت
است و هلاک کننده شرک و شبهات است ابوطالب [illegible] این کلمات [illegible] تا صبح شد [illegible] از قوم [illegible] غایب شد
حارث گفت یا رسول الله [illegible] حضرت فرمود [illegible] رفت [illegible] در کوه لکام [illegible]
[illegible] اسرار [illegible] و علوم [illegible] حق تعالی [illegible] وصف کرده بود
برای ابوطالب [illegible] در کوه لکام [illegible] مرده یا زنده
پس چون ابوطالب بسوی آن غار رفت و داخل شد [illegible] را دید که مرده است [illegible] در جامه پیچیده رو بقبله
خوابیده است و [illegible] دو مار یکی سیاه و یکی سفید نزد او ایستاده [illegible]
[illegible] ابوطالب را دیدند [illegible] پنهان شدند و ابوطالب نزدیک [illegible] رفت و گفت

السلم

بولایته
السلام علیک یا ولی الله و رحمة الله و برکاته پس حق تعالی بقدرت کامله خود [illegible] زنده گردانید و برخاست و دست بر روی خود
مالید و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و الامام بعد رسول الله
پس ابوطالب گفت [illegible] گفت چه علامت ظاهر شد [illegible] ابوطالب
گفت [illegible] فاطمه را درد زائیدن گرفت [illegible] اضطراب
[illegible] اسم اعظم الهی [illegible] ساکن گردید
[illegible] که تو را در این امر معاونت نمایند [illegible]
[illegible] ابوطالب [illegible] ناگاه دیدم که
چهار زن پیدا شدند [illegible] سفید پوشیده بودند [illegible]
گفتند السلام علیک یا ولی الله [illegible] فاطمه [illegible]
از نزد او [illegible] تا حضرت امیرالمؤمنین متولد شد [illegible] ناگاه دیدم که بسجده
رفته است و مانند خورشید [illegible] و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا وصی محمد رسول
الله بمحمد یختم الله النبوة و بی تتم الوصیة و انا امیرالمؤمنین پس یکی از آن زنان [illegible]
[illegible] گفت السلام علیک [illegible]
[illegible]

حنته میکردند آن زن گفت ای ابوطالب این فرزند طاهر و مطهر است [illegible] در دنیا مگر [illegible]
مردی که خدا و رسول و ملائکه [illegible] آسمانها و زمینها [illegible] و دریاها او را دوست میدارند و لعنت میکنند [illegible]
[illegible] ابوطالب گفت [illegible]
[illegible] شهید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الکعبه [illegible]
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که لهدمت و الله ارکان الهدی و انطمست و الله نجوم السماء و اعلام التقی
و انفصمت و الله العروة الوثقی و قتل ابن عم المصطفی و قتل الوصی المجتبی و قتل علی المرتضی و قتل و الله سید الاوصیا
و قتله اشقی الاشقیاء [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای استاد

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین

تو کشته او حرمت بگو بر کفت آن بیسی آن شنبه جفا که را او کردم و او به بر زبانی افکندم و مردم در رسیدند
و دفع او کردند و او به کرفتیم و نزد شما آوردیم آه ای ... در زنان در آن زمان که آن زن را ندانند قتل امیر المؤمنین
شنیدند شوهر خود را اختیار کرد و در آن خضرت به کرفت ... برابر هم چنانکه در ملهوف ... آورده است گفته جابر
جابر بن ناحیة الحمیری ... از جانب ... فلما قتل ... اهل ... سید
الحسین قتل ... پس مرد گفت ای کنیز که خداوند را آگاه باشی که اکنون تو کشته شد قالت الجاریة فقام
الی سادتی و انا اصیح فقمن فی وجهی و صحن ... زنان و یکی از ایشان استعلام حال سید الشهدا و شنیدند
که ندانند ... شنیدند با کتاب تمام ابواب ... برکت ... اوست
آنکه دید ... صیحه کشیدند زیرا که ... شنیدند و کس ... که قاتل او ... وقعه می‌گفت
و او را ... که ... نکند ... شنیدند بلکه دولت ... آن کفتند بلکه در ملهوف روایت
کرده که و تسابق القوم الی نهب بیوت آل الرسول و قرة عین البتول حتی جعلوا ینزعون ملحفة المرأة عن ظهرها و خرج
بنات آل رسول و حریمه یتساعدن علی البکاء و یندبن لفراق الحماة و الاحبة یعنی بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند
آن بدبختان قوم غارت ... زادگان ... فاطمه زهرا شدند بلکه بر ... یکدیگر
سبقت می‌گرفتند حتی شروع کردند با ... زنان آن کشیدند ... چنانکه
آن بدبختان ... نهب ... بر یکدیگر ... کردند ... چنانکه منتهی رفت که در غارت خانه
زنان جمع شدند یکی ... و دیگران ... می‌کنند ... چنین می‌کردند ... از راه
فراق حمایت کنندگان و حرمت ... الا لعنة الله علی اهل الشقی و الطغیان ... فی ...
~~البته ... بقول ... والحج ... تا تو البیوت من ظهورها ... لکن~~
~~البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون~~ ... گفته ... قال تعالی فی سورة التوبة
و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون و ستردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما
کنتم تعملون یعنی بگو ای محمد صلعم بامتان خود که بکنید هر چه خواهید از نیک و بد پس زود در خواهد دید عمل شما

حذا

...

خدا و رسول او و ... جمیع مؤمنان و زود در رد کرده می ... گوید ... خداوند که دانا ...
است بر غائب و حاضر پس خبر دهد شما را به آنچه کرده شما ... به آنچه ... که این ... از ... مندان ... و
جمیع ... خودی از سینه درد ... بر آورد ... بر خوب ... که ... و ... آگاه ... زند
چه مضمون ... اکر چه ... تقطیع ... بر ... و لیکن مقتضای اخبار مستفیضه باطلاع
خدا و رسول و ائمه در دار دنیا نیز دلالت می‌کند ... پس در ... روایت ... که ... در
آنحضرت مذکور شد فرمود هو الله علی بن ابیطالب ع ... از صادق ع روایت ... سؤال کرده شد از ... آیت
پس فرمود و المؤمنون هم الائمة ع و عیاشی ... آنحضرت روایت کرده که تعرض الاعمال علی رسول الله اعمال العباد کل
صباح ... ابرارها و فجارها فاحذروا و هو قول الله ع و قل اعملوا الآیة یعنی اظهار کرده می‌شود اعمال بندگان
در هر صبح چه نیکوکاران باشند و چه بدکرداران بر رسول خدا پس حذر کنید از اعمال بد و اینست معنی ... و در
کافی از صادق ع روایت کرده که ما لکم تسوءون رسول الله صلعم فقیل کیف نسوءه فقال اما تعلمون ان
اعمالکم تعرض علیه فاذا رای معصیة فیها ساءه ذلک فلا تسوءوا رسول الله صلعم و سروه یعنی چه شده است
شما را که بد می‌کنید با رسول خدا صلعم پس گفته شد چگونه بد می‌کنیم با آنحضرت فرمود آیا نمی‌دانید که اعمال شما
عرض کرده می‌شود بر او هر گاه ببیند معصیتی در میان آنها بد آید آنحضرت پس بد مکنید با او ... شاد کنید او را
... رؤیت ... آن ... معطوف ... چنانکه رؤیت
... رؤیت ... رسول ... مؤمنان ... رؤیت معطوف ... چنانکه رؤیت
... است از علم ... اعمال ... آن ... پس رؤیت ... چنین باشد ...
این معنی ... مؤمنین ... معنی ... حکم ... ملکوت
آسمانها و زمینها ... ابراهیم خلیل ... زیرا که مقتضای این
اخبار آنست که آنچه در آسمانها و زمینها است ... و ... است ...

در نظر ایشان حاضر ... و اکر ... در این ... که ملکوت آسمان و زمین ... در ... امت ... دلالت بر ...
جمیع اعمال جمیع امت و جمیع احوال از ... ایشان ... بر عرض اعمال که مقتضای اخبار مستفیضه است
... حیا ... دعوی اطلاع ... در حفظ خدا و ...
مشغول معاصی کرد و ... اولیا ... و ... حفظ اعمال ...
ببینم ... قضیه یوسف صدیق ... زلیخا ... رسید ... که
زلیخا ... در خانه ... جامه ... بر روی ... یوسف ... گفت ... دارم که
در حضور ... شنیع کردم یوسف فرمود اگر تو ... می‌بیند ... چگونه شرم نکنم
از پروردگار ... مطلع است ... و ... از عقب ... او
بگیر و ... زلیخا ... از خداوند شرم نماید تو چرا از خدا و رسول و ائمه ... شرم نکنی و
... مرتکب معاصی شوی ... مخالف مذهب تو ... بر کنند که تو ...
که ... ببیند ... احوال تو اطلاع ... اگر ... حاضر باشد ... بعضی ... کسی
خدا و رسول و ائمه ... صحیح ... مرتکب ... معاصی ...
... معصیت ... تقصیر ... معصیت ...
... است ... اقسام ... واجب ... مرض ...
... کند ... عبادات و ...
... و ... علم ... قلم ...
زیرا که ... تصنیف و تالیف ... اول ... عادات ...
... زیرا که در حدیث است که ... قدرت ... مشغول ... آن ...
جلد چهارم بحار الانوار از ... امام ...
کنند ... مؤمنان ... الدعوة ...

و سید ایشان است

... است ... اگر ... در حضرت
و ... خدا ... از ... و ...
... ناگاه ...
... رسول خدا فرمود ...
داعی ... فقال رسول الله یا ابا الحسن ادع الله بالعافیة فان الله
یجیبک فیه فدعا له فلما کان عنده ... کل مکروه و عاد الی افضل ما کان علیه
من النبل و الجمال و الوسامة و الحسن ... رسول خدا ...
از ... آورد ... فقال ابوه یا محمد ...
کان اجذم و ابرص ... فان ذلک کان حتما ... رسول الله صلعم لکن الله ع قد خلصه
من هذه الا ... نعیم الجنة ...
...
دعا کند ...
... رسول الله ... اتق الله ... بعافیة الله ایاک ...
...
... خدا ... معلوم ...
...
پس رسول خدا تبسم کرد ...
... زیرا که ... مقام احتجاج ...
او ... در مثل این مقام ...

فرمود که اینک دعای علما از برای پسر تو مثل دعای او است بر تو و خدا آنچه اکرم کرد [illegible] چیزی است که تلبیس کنند با بر بندگان
خدا و دین [illegible] تحقیق و تصدیق کنند به دروغ گو بندها و آنچه جواب و سؤال است که اشتباه [illegible] دلیل معروف
که در السنه متکلمین متداول است که اظهار معجزه در ید کذاب قبیح است [illegible] بعید [illegible] شبهه
شنید متحیر شد [illegible] و گفتا [illegible] راست گو [illegible] گفته است [illegible] بیک که تا ع ملکند آنچه
که من گفتم پس رسول خدا فرمود ای ابوالحسن [illegible] کرد کافر از آنهم [illegible] از طغیان و اتکا [illegible] دعا کن برای آنچه
دل خواه او است و بگو اللهم ابتله ببلاء لا ینهض منه [illegible] این کلمه را گفت پس [illegible] نمودار [illegible]
و برص که بدتر [illegible] مستولی شد براو درد و بعد و شروع کرد به پا و استغاثه و میگفت با محمد قد عرفت صدقک
فاقلنی ای محمد شناختم صدق تو را اخلاص کن رسول خدا فرمود که اگر خدا میداند صدق تو را آنچه نجات
خواهد تو را ولکن او عالم است باینکه تو بیرون نمیروی از این بجز آنکه تو زیاد [illegible] کن پس ابوالحسن فرمود
باقی ماند [illegible] در این مرض تا هلاک گشت که معجزه آشکارا کشف کار عبرت شد از برای عبرت گیرندگان
و علامت حجت واضح باشد از برای آنچه که باقی ماند از برای آینندگان و عبرت باشد از برای فکر کنندگان
و باقی ماند بسر او با [illegible] و عاقبت تا [illegible] که عبرت از برای عبرت گیرندگان و ترغیب باشد از برای کافران
در ایمان و تزهید باشد از برای ایشان در کوه دعو [illegible] رسول خدا فرمود در هنگامیکه [illegible] بعد از
زوال او [illegible] بندگان خدا کوان [illegible] خدا بکنید که شوم است بر صاحب جفا و تقرب بجویید به نور خدا
[illegible] از برای شما [illegible] کنید عمرهای [illegible] در دنیا [illegible] خدا
در جهاد تا برسید بطول عمر در آخرت در نعیم دائم و بذل کنید [illegible] حقوق لازم
تا طول کشد عمر شما در بهشت پس برخواست جمعی و گفتند ای رسول خدا بدنهای ما ضعیف است و عمرهای ما کوتاه است
و اموال ما وفا نمیکند [illegible] کنند ما [illegible] ما را از نفقه عیال ما [illegible] کنیم پس رسول خدا فرمود که [illegible]

فلیکن [illegible]

فلیکن [illegible] من قلوبکم والسنتکم قالوا کیف یکون ذلک یا رسول الله قال ص اما القلوب فتعقدونها
علی حب الله وحب محمد رسول الله وحب علی ولی الله ووصی رسول الله وحب المنتجبین للقیام بدین الله وحب
شیعتهم ومحبیهم وحب اخوانکم المؤمنین والکف عن اعتقادات العداوات والشحناء والبغضاء واما الالسنة
فتطلقونها بذکر الله تعالی بما هو اهله والصلوة علی نبیه محمد وآله الطیبین فان الله تعالی بذلک یبلغکم افضل
الدرجات وینیلکم به المراتب العالیات [illegible] در فضیلت تعلیم شریعت فوق [illegible] است و اهم [illegible]
علوم شریعه علم بعدد گناهان است و اگر چه حصر گناهان که در هیچ کتابی حدیث ندیده ام [illegible] مگر از بعض که نحو آنچه
فرموده اند که کبایر گناهانی که معتقد نزد یک [illegible] است [illegible] عشر آنچه گناهان
کبیره اند [illegible] و ارتکاب هر یک مزیل عدالت است لهذا فرق در میان صغیره و کبیره نگذاشته اند [illegible] بعد از [illegible]
اول کفر دوم قتل نفس محترمه اگر چه ذمی [illegible] و ولد از زنا باشد سوم عقوق والدین و [illegible] الحکم که التحبیب و [illegible]
[illegible] باشد پس در وجوب و حرمت عقوق [illegible] ان امر بترک واجب و فعل حرام نماید [illegible]
جایز نیست هم چنانکه صریح حدیثی است که در کتاب منتخب روایت [illegible] و روی بعض الاخبار ان الحسین مر علی
عبد الله بن عمرو بن العاص فقال عبد الله من احب ان ینظر الی احب اهل الارض الی اهل السماء فلینظر الی هذا
المجتاز وانی ما کلمته منذ وقعة صفین فقال له الحسین ع یا عبد الله ان کنت تعلم انی احب اهل الارض الی اهل
السماء فلم تقاتلنی وتقاتل ابی واخی یوم صفین فواهدان ابی خیر منی عند الله [illegible] فاستعفه عبد الله
یعنی گذشت روزی امام حسین بر عبد الله بن عمرو بن عاص یعنی پس عبد الله گفت [illegible] دوست [illegible] باشد که نظر کند بمحبوب
ترین اهل زمین بسوی اهل آسمانها [illegible] از روز [illegible] صفین تا حال با او
متکلم نشده ام [illegible] امام حسین فرمود عبد الله اگر میدانی که من محبوب ترین اهل زمینم بسوی اهل آسمانها پس چرا در جنگ
صفین با من و پدر و برادرم جنگ کردی [illegible] بخدا که پدرم بهتر از من بود در نزد خدا [illegible] عبد الله
معذرت [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله با طاعة الآباء و [illegible]

فقد اطعت ابی فی حرب صفین فقال الحسین ع اما سمعت الله تعالی فی کتابه المبین وان جاهداک علی ان تشرک
بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما فکیف خالفت الله تعالی واطعت اباک وحرب ابی وقد قال رسول الله ص
انما الطاعة للآباء بالمعروف لا بالمنکر وانه لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق فسکت عبد الله بن عمرو
ولم یرد جوابا العلم باخسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین یعنی امام حسین به پسر عمرو گفت حضرت رسول
امر کرده است مردمان را به اطاعت پدران و پدر تو [illegible] عمرو بن عاص [illegible] اطاعت کردم حضرت فرمود
آیا نشنیدی که خدا فرموده است اگر جد و جهد کنند پدر و مادر تو که تو شریک [illegible]
قرار دهی از برای من چیزی که تو را به آن علمی نیست پس اطاعت [illegible] تو چگونه [illegible] خدا کردی و اطاعت
پدر تو نمودی و با پدرم جنگ کردی و تحقیق که رسول خدا نیز فرموده است که اطاعت پدران مگر در معروف
نه در منکر و فرموده است که نیست طاعت از برای مخلوق در معصیت خالق پس عبد الله ساکت شد و جوابی نگفت زیرا که
که زیان کار دنیا و عقبی [illegible] الکلم [illegible] تعرب بعد الهجرة [illegible] قذف محصنة و محصن [illegible] مطلق حرام است
۷ اکل مال یتیم و [illegible] ورد مظالم نیز در این عنوان مندرج است [illegible] صغیر [illegible] اکر سبب
[illegible] صغیر [illegible] قیمت کنند [illegible] فرار از زحف یعنی جهاد [illegible]
از جهاد اگر نیز چنین است [illegible] مرده [illegible] در روضه [illegible] زیرا که [illegible] عقل
طالب [illegible] است [illegible] جنگ کنند و فرار نمودن دلیل [illegible] است [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible] ۹ [illegible] و مقدمات ۱۰ لواط و
مقدمات [illegible] ۱۱ وطی حیوانات [illegible] ۱۲ [illegible] حرام ۱۳ نظر با حرام با شهوت بلکه بهر کس و بهر چیزی اگر چه
از جمادات و حیوانات باشد نظر با شهوت حرام است و دلیل بر این عموم اگر چه در [illegible] ولکن از [illegible]
علما [illegible] از [illegible] عموم [illegible] اجماع نیز [illegible]
عموم [illegible] آیه [illegible] عموم است ۱۴ سرقت ۱۵ شرب مسکرات و [illegible]

آنکه

آنکه شرب [illegible] هر چیزی که عقل [illegible] کند و شراب [illegible] نیز چنین است و خورانیدن و کشیدن [illegible]
آن نیز چنین است و اگر [illegible] نیز [illegible] متغیر کند [illegible] عقل از [illegible] حرام است [illegible]
[illegible] و منوم حرام نیست مگر [illegible] حرام [illegible] ترک نماز [illegible] ۱۹ شرب [illegible]
۱۶ اکل میته خواه از [illegible] خواه از مرده ۱۷ اکل دم مسفوح ۱۸ اکل لحم خنزیر و ما اهل لغیر الله به و [illegible] ۱۹ [illegible]
[illegible] تجبر [illegible] آیه [illegible] ۲۰ یأس از روح الله ۲۱ امن از مکر الله ۲۲ قنوط از رحمة الله
[illegible] معاصی است [illegible] یأس از روح الله آنست که یأسی
از روح الله [illegible] یأس از نعم دنیویه است و آن یأسی از نعم اخرویه است ۲۳ ظلم اگر چه بحیوانات باشد
۲۴ معونة ظالمین ۲۵ رکون الی الظالمین ۲۶ یمین در دروغ ۲۷ حبس حقوق ۲۸ کذب ۲۹ بهتان ۳۰ کبر ۳۱
اسراف ۳۲ خیانت ۳۳ مکر ۳۴ کتمان شهادت ۳۵ کتمان حکم [illegible] شهادت و حکم [illegible] اول [illegible]
[illegible] حرام است [illegible] ۳۶ حکم از غیر مجتهد جامع
الشرائط ۳۷ [illegible] در نزد چنین کسی [illegible] احکام در [illegible]
کاغذ آوردن و قلم تراشیدن و [illegible] نیز حرام است ۳۸ حفظ کتب
ضلال [illegible] و غالب مواضع کتب [illegible]
[illegible] چنین است و معنی [illegible] مکتوب است [illegible] ورق و یا [illegible] باشد و معنی [illegible] از حفظ
محفوظ نمودن از ضیاع است [illegible] یا در کاغذ و پوست [illegible] و معنی
کتاب ضلال آنست که در او نوشته باشد امری که در شریعت ما حرام باشد پس دفاتر و ارقام و [illegible]
و [illegible] و حدیث [illegible] که حجت [illegible] نیز چنین است [illegible] بدلت [illegible]
و [illegible] که [illegible] در میان [illegible] کار [illegible] تضییع و حک [illegible]
باید [illegible] از اندراس شریعت [illegible] از ضیاع ملت [illegible]

[illegible]

نندیدیم مسلمانه از سلطان تا عملہ و رعایا و عوام الناس که یک دفعه حکمی از قضات جوره بازگشتند یا شوند [illegible]

[illegible]

حکم و یا یک حکم از احکام اینها و اصحاب خالک رو به از خزانه بیرون آید [illegible] در این اعصار که مجتهدین بسیار شدند و شهری خالی از اجتهاد نیست باز ملاحظه می‌کنیم که در بسیاری از احکام غیر مجتهدین راجح‌تر از احکام مجتهدین است [illegible] مدح

[illegible] کتب سماویه قدیمه حرام است حفظ اینها و اگر معلوم نباشد [illegible] ۹۳ استحقار اولیاء الله و اظهار آلست [illegible] علمای عاملین در هر عصر [illegible] اولیاء الله مندرجند تحت آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا [illegible] مومنین [illegible] و اعداء الله حرام است پس باید از اولیاء الله نیز باشند [illegible] که او ولی خداست [illegible] در حدیث است که الله انه یحب [illegible] ولی [illegible] است

۹۴ استخفاف حج [illegible] و احکام شرعیه نیز چنین است [illegible] ۹۵ [illegible] تحلیل حرام و تحریم حلال ۹۶ منع مساجد [illegible] از آنکه ذکر خدا در آنها [illegible] نماز باشند و خواه قرآن و تدریس و روضه و موعظه پس اگر کسی [illegible] منع کند که در مسجد [illegible] ۹۷ سعی در خرابی مساجد ۹۸ کتمان حق از علم و غیره ۹۹ رشوه ۱۰۰ [illegible] وقوف در بلاد کفر با تمکن از خروج [illegible] از کتاب [illegible] الفواید [illegible] رسول [illegible] مومنین [illegible] حقیقت [illegible] ۱۰۵ استکبار از عبادت خدا [illegible] حضور جماعات و دخول مساجد و استماع روضه سید الشهدا و مجالس درس که منتفع از آنها شوند [illegible] قطع طریق ۱۰۸ [illegible] در اسواق و محلات مسلمین [illegible] مردم [illegible] افساد در زمین ۱۱۰ تحریف کلم از مواضع [illegible]

[illegible]

وبنده و قسم ۸۶ قطع رحم ۸۷ افترا بر خدا و رسول و ائمه [illegible] ایذاء رسول و مومنین ۸۹ ترک واجبات ۹۰ اتیان بدع ۹۱ [illegible] جنب و حائض و نفسا [illegible] در مسجد مکه و مدینه [illegible] حرام است [illegible] و نیز در اینها [illegible] ذهب [illegible] مردان [illegible] اکل و شرب در اوانی ذهب و فضه [illegible] مردان و زنان [illegible] و ساختن [illegible] احتیاط [illegible]

[illegible] چای و قلیان و دوات و [illegible] ظاهر است [illegible] صور مجسمه که سایه [illegible] ۱۰۷ استخفاف بفقیر مسلم [illegible] در حدیث است که کسیکه استخفاف کند بفقیر مسلم [illegible] استخفاف کرده است بحق خدا و خدا استخفاف خواهد کرد باو در روز قیامت [illegible] تشبیه زن [illegible] حرام است [illegible] ۱۰۸ [illegible] ساز [illegible] حرام است [illegible] روضه [illegible] ۱۱۲ [illegible] غنا [illegible] ترجیع صوت [illegible] مطرب [illegible] حلال [illegible] اگرچه [illegible]

[illegible] معاشرت زنی با زنان دیگر در حالیکه [illegible] یا مرد در [illegible] رحمت خواب [illegible] اگر محرم در میانه ایشان نباشد نیز چنین است [illegible] ترک کنند ۸۰ تحدث زن از برای دیگری [illegible] در خلوت [illegible] حرام باشد ۸۱ تزیین زن از برای غیر شوهر ۸۲ خروج زن از خانه بی اذن شوهر [illegible] لعنت میکند هر ملکی که در آسمانست [illegible] ۸۳ [illegible] در حدیث است که کسیکه پر کند چشم خود را از حرام [illegible] آتش در روز قیامت مگر توبه کرده باشد و کسیکه مصافحه کند با زن نامحرم [illegible] آتش [illegible] ۸۴ نظر بعورت مسلمان [illegible] و در حدیث است که کسیکه نگاه کند در عورت برادر مسلمان [illegible] ۸۵ [illegible] ظالم [illegible] العلماء [illegible] ۸۸ [illegible] دنیا [illegible] ۸۹ سحر ۹۰ تعلم نجوم و فلسفه و هیئت [illegible] ۹۲ القاء بغضاء و عداوت در مابین مومنین و مومنات ۹۳ اعانت بر اثم و عدوان ۹۴ استخدام ملائکه و جن و [illegible] [illegible]

[illegible]

تامل است اگرچه اظهر است زیرا که مثل معامله حشرات و میمون و مانند آنها است که عقلا از او احتراز میکنند [illegible] زیرا که منافع آنها از برای [illegible] [illegible] مثل سر [illegible] ۹۶ بیع قرآن [illegible] ۹۹ [illegible] ۱۰۰ [illegible] ۱۰۱ [illegible] حفظ حشرات [illegible] ۱۰۳ [illegible] ۱۰۴ [illegible] ۱۰۵ [illegible] ۱۰۶ [illegible] ۱۰۷ غیبت ۱۰۸ بهتان ۱۰۹ نمیمه ۱۱۰ مدح کسیکه مستحق ذم است [illegible] ۱۱۱ اجرت [illegible] ۱۱۲ حمیت و عصبیت [illegible] ۱۱۴ سوء خلق ۱۱۵ [illegible] ۱۱۶ [illegible] ۱۱۷ تجسس عیوب مومنین [illegible] ۱۱۸ سوء ظن بمومن [illegible] ۱۱۹ لعن کردن [illegible] ۱۲۰ [illegible] ۱۲۱ [illegible] ۱۲۲ تدلیس ۱۲۳ غصب ۱۲۴ ظلم ۱۲۵ ضرب مسلمان [illegible] ۱۲۶ حبس [illegible]

[illegible]

تحریر الحکم ... و یارکتی فدان قریه صنعا ... با عذری ... حلال ... و تکنی
آن عذری باید اعظم از لیلة حرام باشد ۱۳۱ خواستگاری کردن زنی که دیگری او را خواستگاری کرده و هنوز رد و جواب
نشنیده ۱۳۲ خواستگاری کردن زنی که در عده باشد ۱۳۳ خواستگاری کردن زن شوهردار ۱۳۴ نکاح
محارم نسب و رضاع ۱۳۵ ایذاء اهل ذمه و معاهدین و داخلین بدار الاسلام با امان و لکون یکار مسلمین
و یا لسببه ۱۳۶ ایذاء صید حرم ۱۳۷ سلام کردن بکفار ۱۳۸ سؤال ... عدم
حاجت ۱۳۹ رد سؤال سائل با علم باحتیاج و قدرت مسئول عنه بر رفع حاجت وی ۱۴۰ غضب کردن
بر مسلمانان و ایشان ... بدون باعث ... شرعی والا غضب لله ... از اعظم عبادات است ...
و بمقابله ایشان ... که ... ملک موت را ... جهت ... ایشان ... کردید که در شب
معراج ... بالای ... و ... سلام نکرده ... چنانچه در جلد چهارم
بحار الانوار از ابی ایوب ... روایت کرده که وقتیکه
پیغمبر از دنیا رحلت فرمود ... فرای ... خالیه
فقال لبعض اهل المدینة ما حالکم فقیل له توفی رسول الله صلعم فقال ... الیوم الذی
هو فی کتابنا ... مدینه ... خالی است ... از سکنه باشد ... بعضی
از اهل مدینه ... جهت ... پیغمبر از دنیا رفته ... نزد
داود ... است که پیغمبر آخر الزمان ... وفات
میکند ثم قال فاین ... فی المسجد فاتی المسجد فاذا ابو بکر و عمر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف
و ابو عبیدة الجراح و الناس ... المسجد ... مردم مدینه ... که در مسجد رسول خدا
... مسجد رفته ... که جای نشستن ... نماند فقال ... الی الذی خلیفة نبیکم ... ابا بکر ...

راه بدید

ان ... که داخل مسجد شوم و مرا ارشاد کنید ... خلیفه ... اوست ... ابو بکر
کردند ... گفت که من از اولاد داود ... که سؤال کنم از چهار حرف ... جواب
ابو بکر ... الاسلام ... بیخبر ... امیر المؤمنین ... از در
از در مسجد ... گفتند علیک بالفتی ... امیر المؤمنین ... نزدیک او در مسجد
... گفت انت علی بن ابیطالب ... علی بن ابیطالب ... که در کتب ... دیده ... و شناخت
فقال له علی انت فلان بن فلان بن داود فقال نعم ... که تو ... فلان ... پدر ... و گفت
... ابو بکر ... از چهار حرف ... الیس
... کردند فرمود ... اول حرف کلم الله به نبیکم ... جبرئیل ...
و خبرنی عن الملک الذی زحم نبیکم و لم یسلم علیه و خبرنی عن الاربعة الذین کشف عنهم مالک طبقا من النار
و کلموا نبیکم و خبرنی عن منبر نبیکم ای موضع هی من الجنة ... اول سخن که تکلم کرد خدا با پیغمبر شما در شب
معراج ... از نزد پروردگار ... ملکی که پهلو زد بر پیغمبر شما و سلام ... و بر او سلام
نکرد ... چهار نفر که ... طبقه از طبقات آتش جهنم برداشت ... خواندند
... منبر پیغمبر ... قال علی ... اول ما کلم الله به نبینا ... آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
قال الیس هذا ... قال ... آمن بالله ... الیس هذا ... قال
... فقالوا ... والمؤمنون کل آمن بالله ... کتاب ... آیه
... مستور ... که خدا با پیغمبر ... حرف ... نزد خدا
آیه والمؤمنون کل آمن بالله ... از پیغمبر ... گفت ... نامه
در وقت برگشتن از نزد حق ... پیغمبر ...
... زمانیکه ... اولیت ...
است ... زمان ...

... در کوت ... ابیت فاة رسول الله صلعم لما رجع من عند
ربه و الحجب ترفع له قبل ان یصیر الی موضع جبرئیل ناداه ملک یا احمد قال لبیک قال ان الله یقرء
علیک السلام و یقول لک اقرء علی السید الولی السلام فقال ما السید الولی فقال الملک علی بن ابیطالب قال
الیهودی صدقت و الله انی لاجد ذلک فی کتاب ابی ... خبر ده ... از آن ... تو
... وقتیکه برگشت از نزد پروردگار ... وحجب ... برداشته
... ملکی ... جبرئیل ... یا احمد گفت لبیک ملک گفت پروردگار
تو ... سلام ... بر سید ولی ... گفت سید ولی ... گفت علی بن ابیطالب ...
گفت راست گفتی ... که در ... در کتاب پدرم یافته ... فقال ... اما الملک الذی زحم رسول الله
فملک الموت جاء من عند جبار من اهل الدنیا قد تکلم بکلام عظیم فغضب لله فزحم رسول الله
و لم یعرفه فقال جبرئیل یا ملک الموت هذا رسول الله احمد حبیب الله صلعم فرجع الیه فلصق به و اعتذر
و قال یا رسول الله انی اتیت ملکا جبارا قد تکلم بکلام عظیم فغضبت لله فلم اعرفک فعذره ...
پهلو زد بر رسول خدا ملک الموت ... برگشته ... از نزد جباری از جبابره ... که تکلم
کرده ... بکلام عظیم ... ملک الموت غضب کرده ... خدا ... از پیغمبر گذشت
و پهلو بر او زد و سلام نکرد ... گفت جبرئیل ... ای ملک الموت این رسول خدا احمد حبیب ...
برگشت ... و عذر خواست ... رسول خدا ... عذر او را
قبول کرد ... چهار نفر که مالک طبق آتش ... برداشت ... بهم ... رسول خدا گذشت
بمالک ... و ... گفت ... جبرئیل ... ای مالک ... پیغمبر رحمت است ...
... مالک ... که بردارد طبقی از آتش ... طبق ... برداشت ... ناگاه ...
... فرعون ... و ... اعمال صالح ... جبرئیل
غضب کرد ... برداشت ... اما منبر رسول الله

فان مسکن

کلام ... ملک

تونید ... سید ... منبر ...

فان مسکن رسول الله صلعم جنة عدن و هی جنة خلقها الله بیده و معه فیها اثنی عشر وصیا و فوقها قبة یقال
لها الرضوان و فوق قبة الرضوان منزل یقال له الوسیلة و لیس فی الجنة منزل یشبهه هو منبر رسول الله قال
الیهودی صدقت و الله انه لفی کتاب ابی داود ... جدی ... اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله و انه الذی بشر به موسی و اشهد انک عالم هذه الامة و وصی رسول الله قال ... امیر المؤمنین
... مسکن رسول خدا جنة عدن است ... بهشت است که خدا ... حق کرده و با رسول خدا است
... رضوان ...
... قبه ... رضوان ... منبر رسول
که او ... وسیله ... مرتبه ... باشد ... منبر رسول
خدا است ... کتاب ... پدرم ... دیگر
... مصطفی ... و ...
موسی ... امیر المؤمنین ...
دین ... غضب کنید ... خدا
... و حلم ... برای خدا ... غضب ... عاصیان
... برای خدا ... غضب ...
... و ...
... که ... و ... تو ...
... و ...
و ... علوم شرعیه ... در ...
... مسائل ...
... که در ...
و ... اسباب ... جمع ... انگور ...

دشمنان ایشان صادر میشد اما نزد و زود نتیجه بایشان عرض میشد است دعلی وبا تفصیل جمیع آنها که بایشان میگفتند
دیده و دیگر اقدام ایشان جهت براکل رطب انگور و اقتدار ایشان بکونه و عراق از قبیل
القاء بتهلکه نمیکند و جواب اینان شبهه به وجه ممکن است اول آنست که تکلیف ایشان عمل بعلمیست که از روی
اسباب ظاهریه باشد نه اسباب خفیه الهیه قضائیه سیم آنست که علوم ایشان از مقام بدین تکلید و مقام
لوح محفوظ که قابل بدا نباشد نمیرسد و از این جهت طلب اکر رغبت خبر از چیزی میدهند و خلاف آن ظاهر میشد
و میفرمودند که بدا شد پس عرض اعمال مانند آن باحتمال بدا خواهد بود پس رجحان مانند بیکه معروض برایشان گفتند
فلان ظالم انگوری که مسموم نمود است که تورا هلاک نماید و این انگور که در مجلس آن است و تکلیف بخوردن میکنند جزم مسموم است
و ایشان یقین بضرر آن نمیکنند بلکه احتمال بدا شد و باضرار میدهند بلکه بعد از خوردن نیز یقین بضرر
نمیکنند زیرا که همه جهات احترام ایشان لازم میدانند و جایست که بنا بر ایشان نمیخورند پس میگویند
ام چنانکه نهر قاتل است روح و بنحو حسد بانسر دفع است و معلوم است که طبیب کسی که بادفع آن تناول
کنند یقین بضرر آن نمیرساند بلکه اگر دافع بسیار قوی باشد منظن بضرر نمیکند و ابدان و ارواح ائمه البته اقوی است
دفع سموم از ادویه قویه و اگر بگوئی که آنچه مخلوق است در صفت بغض ایشان واقع شد پس لوح محفوظ
باید حتمی باشد و از اینست که در السنه مشهور شد که در مدح امیر المؤمنین میگویند فهو قضا و قدر
میگویم که ام چنانکه این جا علا اقتضا اطلاع ایشان بر
لوح محفوظ میکند منکر ظهور خلاف در اخبارات ایشان اقتضای عدم اطلاع بر تمام
پس بر سبیل پس طرح یا بتقیید یکی از دو جا علا لازم است و ممکن است که هر دو جا
بکار بریم و تکلیف بگوئیم که محفوظ از بدای در مرتبه الوهیه نیست زیرا که وقتیکه الواح ارواح ائمه
محفوظ از نسیان باشند پس جمیع مخلوقات که لیت ترا از ایشان تبه کوهند پس لوح محفوظ به جهت
ندرت تعلق محو بر آن لوح محفوظ نامیدند الا بدا تعلق بر آن نیز میکند و حدیث نیز در مجالس سابقه گذشت
که هر چیز تعلق تغییر بر هر چیزها بلکه ثابت است در لوح محفوظ و قواعد عقلیه نیز چنین اقتضا میکنند

زیرا

دیگر ... اطاعت امر ایشان لازم است [illegible]

زیرا که ... مجدد از آیات و اخبار که از خلفا ظاهر میگشت پس لوح محفوظ نیز قابل محو
بوده هر باره قابل تغییر است ... و آیه کل شیء هالک الا وجهه و امثال این مفهومات در نفی صور نیز
دلیل است بر این معنی چنانکه از اخبار ظاهر میگشت که لوح محفوظ نیز هالک است و جمیع ملائکه خواهند
مرد و معلوم است که تغییر بالاتر از مردن نیست سیم آنست که اگر تسلیم کنیم که ... آنچه که ذکر شد
پس میگوئیم که علم ایشان از روی کار بر دیده نیست بعینه چنانکه انگور که در خور دن و نیا مهلکه واقع شد
از این جهت علم با ایشان نیامد چه که علم بهم رسانیدند مهلکه واقع شد پس ام چنانکه علم داشت که آن انگور
مسموم است علم نیز داشت که خواهد خورد و در همان وقت خواهد مرد و روز و ساعت آن ایام زندگانی با خر رسیده
پس خوردن این انگور مثل حضور در غزا است بر اقتضای روح دینی باشد پس ام چنانکه دفاع غزا ... جایز است
دفاع مطلب این انگور نیز باید جایز باشد پس خوردن این انگور ... و نفس نیز تعلق بلطائفهم
این انگور ... مثل آنکه ایشان است در غزا ... که از بر اقتضای ارواح ایشان و اگر انسان این مقام بالاتر
قدم گذارد میتوان بگوئی که محل بر ... در حق ایشان نیز حدیث و روایت بعضی از ارواح ائمه قبض میکنند نقل کرده
و نیز چنین ... والا قرآن با نیکه عقده محال است پس ممکن است که خدا قبض ارواح ایشان نماید بایت مینوشی
کرده باشد پس وقتیکه عمر ایشان با نجام رسید حق اسباب قبض روح حق که مباشر شوند و عصیان قتله ایشان
بنا براین ... نمی آنست که جواب ایشان نزد ظالم مجبور براقدام مهلکه نمودند چنانکه آنست که اگر عمل
بامیکونه علوم نمیکنند جبر لازم می آید زیرا که این علوم ایشان بالاتر از علم خدا نیست که این از بعضی مهلکه انکشید بود
پس ام چنانکه اگر خدا دستان ایشان را از بر دانستن آن انگور علم عاجز میکرد و دستید ... قطع نمیکرد و باید
تا ترتیب ... بر مردانست جبر لازم می آید ام چنین است اگر ایشان جبل میکردند تمام آنست که باد له عقلیه و نقلیه
ثابت کرده ایم که ایشان معصومند و امری خلاف شرع با ایشان صادر نمیشد پس آنچه از ایشان صادر شده
مشروع است اگر چه ما علم بعلت و لمیت و حکمت نداشته باشیم و این جواب اصوب اجوبه است القصه از آنچه گفته

[illegible]

دعا اخبار مسطور با بد که تا ... در هر وقت که امام حسین و اصحاب او واقع شد انکه ... دعا میدیدند و یا اینکه در همان روز ... با تفصیل ایشان عرض میکردند و اولاد و اهل بیت ... دعا
منع آب فرات که از ایشان دیدند و صدای العطش اطفال که میشنیدند و اجتماع اعدا و قتل اعوان سید الشهدا که
ملاحظه میکردند میدان رفتن قاسم و علی اکبر که ... مطلع شدند و شیون عورات که در وقت ... شهید
مشاهده میکردند و ... واجداد و دوازده امام ... ازلام حسین که در زیر خنجر ... میدید
و در بابودن ... زینب و کلثوم که بالعیاث ... میکردند ... حسین ... میکردند
و با آن رافت که در حیوانات ... کشیدند ... رقت بر حیوانات نمودند
و ضمانت آهوی صحرا کردند این بابویه از ام سلمه رضی روایت کرده اند که روزی رسول خدا در صحرائی میرفت
ناگاه شنید که منادی ندا میکند که یا رسول الله حضرت نظر کرد کسی را ندید پس بار دیگر ندا شنید و کسی ندید و در مرتبه
سیم نظر کرد آهوئی دید که بسته اند آهو گفت این اعرابی مرا شکار کرده است و دو طفل در این کوه دارم مرا رها
کن که بروم و ایشان را شیر بدهم و برگردم فرمود که خواهی کرد گفت اگر نکنم خدا مرا عذاب کند مانند عذاب عشار پس حضرت
آهو را رها کرد تا رفت ... در میان ... که گوئی فرض ...
... که ... و تشنه گذاشتم ... برده ... و ... و ...
آن آهو فرزندان ... دادن برگشت و حضرت آن را بست چون اعرابی آمد گفت ... کرد گفت
یا رسول الله آن را کن ... گرد دو ید و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله ... روایت
کرده است که آن آهو ... بعد از حرقت آهو با فرزندان خود رفت و قصه ... حق ... ایشان
نقل کردند که حضرت رسول ضامن ... مستغاث ... که حضرت ... آه ... ترس
ایشان ... که ... حیوانات روانه ... کنند که در ... آنحضرت ... کشته ...
... بر ... و ... آهو ... ایشان ... جفا ...
... کند ... آنحضرت ... آهو ... بر باس

آنحضرت

[illegible]

[illegible]

آنحضرت میمالیدند پس باید در کرامت و مسلمان شد و گفت آهو را رها کردم و در آن موضع مسجدی بنا کردند و حضرت ...
در گردن آن آهو ... مانند ... کردم ... از آن آه ... باید صدقه کوفه دیشم
که در وقتیکه آهو ... دیدند که ... قدم امام حسین میمالیدند و ...
او ... رفتن ... میکردند ... متاثر شدند و ... السلام قدم ... در ...
رفت ... مجلس ... در ذم معارضه با اولیاء الله است قال تعالی فی سورة الاعراف و اتل علیهم نبأ
الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ...
... روایت کرده ... احمد ... خبر و قصه
آنکسی که ما داده بودیم با و آیه از رحمت و کرامت خود ... اختیار ... نسخ و گمراه شد
الحسنه ... شیطان ... او ... و قوت ...
او ... که ... روایت کرده که این آیه در بیان قصه بلعم بن باعورا
نازل شد ... و از بنی اسرائیل ... علم بعضی از کتب خدا ... روایت کرده
که اصل ... این آیه بلعم ... اختیار کند ...
... بلعم بن باعور است که اسم اعظم ... و قوم ...
کرده که اسم اعظم عطا کرده شد ... بلعم ... که با آن اسم اعظم دعا میکرد و مستجاب میشد
پس ... فرعون ... در طلب موسی و اصحابش ... بلعم ادع الله علی
موسی و اصحابه ... علینا ... خدا ... موسی و اصحابش که تا خدا ... بلعم
الاغ خود سوار شد تا برود در طلب موسی و اصحابش حمار امتناع از رفتار کرد پس او را زد و آن حیوان ...
خدا ... آورد ... علی ما ... الله و قوم مؤمنین
... که ... پیغمبر خدا و قوم ...

[illegible]

آنقدر آن حیوان بی‌زبان سوز که گفت و منع شد اسم اعظم از زبان او و این است معنی فانسلخ منها و از تواریخ ظاهر می‌گردد
که قصه بلعم بعد از [illegible] غرق شدن فرعون بود و آیات هم که او [illegible] بات قوم عمالقه بود و
کیفیت در مجمع البیان چنان است که بعد از آنکه بنی اسرائیل بجهت قبول توبه گوساله پرستی یکدیگر را [illegible]
گشتند حق تعالی امر کرد که ای موسی بنی اسرائیل را از مصر بیرون ببر که ما زمین شام را [illegible]
پس گفت ای قوم حق تعالی حکم چنان است که به بیت المقدس روید و [illegible] گفتند چنین کنیم ایشان قبول
نموده از مصر بیرون آمدند و در کنار آمدند که حق تعالی موسی را وعده داده بود که زمین مقدسه که انبیاء [illegible]
داشتند با هم [illegible] شام بنی اسرائیل ارزانی دارد و این موضع در آن وقت منازل جباران بود و ایشان را
عمالقه می‌گفتند و مردمان بلند بالا و توانا بودند و بعد از معامله گوساله [illegible] در رسید [illegible]
روید که هزار قریه دارد و در هر قریه هزار باغ است و جهاد کنید با جباران پس موسی دوازده نقیب از لشکر
اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند از دوازده اسباط بنی اسرائیل با قوم خود نزدیک مملکت اریحا
رفتند جهت تفتیش مردم جباران دیدند خبر شدند که موسی بگرفتن ملک ایشان آمده [illegible]
اریحا [illegible] و نزد بلعم آمد و گفت موسی روی به شهر ما آورده [illegible] دعائی کن تا حق تعالی او را و
و قوم او را هلاک کند بلعم گفت او پیغمبر خداست و من دعا بر او نتوانم کرد روز دیگر [illegible]
نزد زن بلعم آمد و او را [illegible] که از بلعم التماس کند [illegible] بسیار [illegible]
بسیار کرد تا بلعم بر آن داشت که دعا کرد [illegible] بسبب [illegible] بنی اسرائیل [illegible] عبارت
از [illegible] حق تعالی آن زمین [illegible] تیه بر قوم موسی زندان کرد [illegible] هر روز [illegible] می‌گشتند [illegible]
رفتند [illegible] بنی اسرائیل [illegible] موسی [illegible]
بلعم [illegible] موسی گفت بار خدایا [illegible] مقام ولایت [illegible]
مقام نبوت بار خدایا [illegible] موسی [illegible] تا از ایمان

نوکری بود در آن [illegible]

بیرون آمد [illegible] از پوست بیرون آید [illegible] فانسلخ منها [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] آیات [illegible] اسم [illegible] آیات [illegible]
[illegible] مطلب عظیم [illegible] قصه بلعم [illegible]
از [illegible] و معارضه با اولیاء الله [illegible] اسم اعظم [illegible]
[illegible] و تفصیل [illegible] فصل اول [illegible]
[illegible] مصدر [illegible]
و قسم مصدر [illegible] و قسم مصدر [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] در جلد رابع بحار الانوار
[illegible] بنی [illegible]
از ثوبان روایت کرده که یهودی بخدمت آنحضرت رسید و گفت یا محمد سؤالی دارم [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] قول الله عز و جل یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات این الناس یومئذ قال فی الظلمة دون الجسر
[illegible] قول خدا [illegible] در آن روز در کجا باشند
[illegible]
اگر [illegible] صورت

[illegible] در نزدیکی جسر ظلمت است [illegible] ظلمت [illegible]
[illegible] که [illegible] علم [illegible]
آن وقت [illegible] قال فما اول
ما یاکل اهل الجنة اذا دخلوها قال کبد الحوت [illegible]
[illegible] قال فما طعامهم علی اثر ذلک قال کبد الثور گفت چیست
طعام ایشان بعد از آن [illegible] قال فما شرابهم علی اثر ذلک قال السلسبیل گفت چیست
ایشان بعد از [illegible] سلسبیل قال صدقت یا محمد [illegible] لا یعلمه الا نبی قال و ما هو
قال من شبه الولد اباه و امه قال ماء الرجل ابیض غلیظ و ماء المرأة اصفر رقیق فاذا علا ماء الرجل
ماء المرأة کان الولد ذکرا باذن الله عز و جل و من قبل ذلک یکون الشبه و اذا علا ماء المرأة ماء الرجل خرج الولد
انثی باذن الله و من قبل ذلک یکون الشبه ثم قال صلی الله علیه و آله و الذی نفسی بیده ما کان عندی شیء مما سالتنی
عنه حتی انبانیه الله عز و جل فی مجلسی هذا [illegible]
[illegible]
[illegible] بیرون [illegible]
[illegible] قدر [illegible]
که چیزی [illegible] در نزد من حاضر نیست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
احاطه تامه [illegible]

[illegible]

و تا عضو

دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و تا عضو [illegible] تا [illegible] حافظ [illegible] سلسبیل [illegible]
و باطن [illegible] روایت کرده که [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] در میانه مردی از اصحاب او [illegible] بن سنان [illegible]
مردی از انصار [illegible]
مرتد شد و نزد قیصر روم رفت و [illegible] قرآن [illegible] قول خدا [illegible]
غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین [illegible] قیصر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] الی قیصر ملک الروم اما بعد [illegible]
الله [illegible] هو عالم الخفیات و منزل البرکات [illegible]
[illegible] کتابک [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] اسم الله [illegible]
علی کل داء [illegible] الرحمن [illegible] الرحیم
[illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible] یوم الدین [illegible]
[illegible] الدنیا [illegible]

ایاه او خله الجنة برحمته و اما قوله ایاک نعبد فانا نعبد الله ولا نشرک به شیئا و اما قوله و ایاک نستعین
فانا نستعین بالله عز و جل علی الشیطان الرجیم لا یضلنا کما اضلکم و اما قوله اهدنا الصراط المستقیم فذلک
الطریق الواضح من عمل فی الدنیا عملا صالحا فانه یسلک علی الصراط المستقیم و اما قوله صراط الذین انعمت علیهم
فتلک النعمة التی انعمها الله عز و جل من کان قبلنا من النبیین والصدیقین فنسئل الله ربنا ان ینعم
علینا کما انعم علیهم و اما قوله غیر المغضوب علیهم فاولئک الیهود بدلوا نعمة الله کفرا فغضب علیهم
فجعل منهم القردة والخنازیر فنسئل الله ان لا یغضب علینا کما غضب علیهم و اما قوله ولا الضالین
فانت و امثالک یا عابد الصلیب الخبیث ضللتم من بعد عیسی بن مریم فنسئل الله ربنا ان لا یضلنا
کما ضللتم و اما سؤالک عن الماء الذی لیس من الارض ولا من السماء فذاک الماء الذی بعثته بلقیس الی
سلیمان بن داود و هو عرق الخیل اذا اجریت فی الحرب یعنی آن آبی که نه از زمین است و نه از آسمان پس آن
آبیست که بلقیس [illegible] برای سلیمان بن داود فرستاد و آن عرق اسبان بود در وقتیکه میدویدند در حالت جنگ
و اما آن نفسی که [illegible] روح است پس آن صبح است [illegible] هم چنانکه در قرآن فرموده که والصبح اذا تنفس و آن
عصای موسی [illegible] بود و هر وقتیکه روح در او حلول میکرد [illegible]
روح از او مفارقت میکرد [illegible] و آن عصا [illegible] ده ذراع طول او [illegible]
[illegible] و اما [illegible] است که در دنیا [illegible] است [illegible]
و اما [illegible] از اولاد آدم [illegible] در دنیا [illegible] و در آخرت [illegible]
[illegible] آن [illegible] که او در بهشت [illegible] در جهنم و اینست قول خدا فیها فاکهة
و نخل و رمان پس کاغذ [illegible] قیصر فرستاد [illegible] قیصر کاغذ [illegible] مسلمان
[illegible] کرده [illegible] اسلام [illegible] قیصر [illegible]
قیصر [illegible] کرد و گفت [illegible]

[illegible]

ابی حمد [illegible] که از [illegible] کی [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] رسول الله [illegible]
و روح است از خدا و محمد پیغمبر است [illegible] عیسی [illegible]
که هر کس از شما [illegible] سلام [illegible] رسول الله [illegible] اسلام از دنیا
رفت [illegible] سلطنت [illegible]
زیرا که اگر [illegible] کند عدم مزاحمت [illegible] پادشاه کند [illegible]
مزاحمت او [illegible] ملک [illegible] از شیعیان علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible] از اطاعت [illegible]
[illegible] دنیا و معلوم است که [illegible]
معاشرت کند از خلق [illegible] سلوک [illegible] با علما [illegible] پادشاه [illegible]
و علما [illegible] پادشاه [illegible]
پادشاه علم [illegible]
اجرت [illegible] حرام [illegible]
[illegible] دنیا و عقبی [illegible]
[illegible] دنیا و عقبی [illegible]
[illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] مناظره [illegible]
[illegible] مناظره [illegible]
[illegible] تصنیف [illegible] علما [illegible] مناظره
[illegible] سید مرتضی [illegible] کتاب [illegible] کرده

که سؤال کرد علی بن میثم [illegible] فاضل [illegible] که آیا [illegible] ابلیس [illegible] الخیر کله
و یامر بالشر کله فقال بلی [illegible] یامر بالشر کله و هو لا یعرف [illegible] الخیر کله و هو لا یعرف قال لا
فقال له ابو الحسن فقد ثبت ان ابلیس یعلم الشر و الخیر کله قال ابو الهذیل اجل یعنی [illegible] ابلیس [illegible]
از هر خیر و شر [illegible] گفت [illegible] که [illegible] منهی عنه [illegible] ابلیس
[illegible] علی بن میثم [illegible] ابو الحسن [illegible] تحقیق [illegible] ابلیس [illegible] هر خیر
و شر [illegible] ابو هذیل گفت بلی [illegible] اخبرنی عن امامک الذی تأتم به بعد الرسول [illegible] هل یعلم الخیر کله و الشر کله
قال لا قال له فابلیس اعلم من امامک اذا فانقطع ابو الهذیل گفت پس [illegible] از امام [illegible]
تو بعد از رسول خدا [illegible] که [illegible] خیر و شر [illegible] شیطان [illegible] علم [illegible] امام تو
[illegible] ابو هذیل [illegible] که ابو هذیل [illegible] در علم [illegible]
جواب علی بن میثم [illegible] شیطان [illegible] و سلطنت [illegible] معرفت [illegible]
خیر و شر [illegible]
[illegible] علم [illegible] خیر و شر [illegible] ابوبکر [illegible] انواع [illegible]
[illegible] اکر علم [illegible] خیر و شر [illegible] سلام [illegible]
[illegible] فصل چهارم [illegible] اسم اعظم [illegible] حکمت [illegible]
در [illegible] مردم [illegible] دستور [illegible]
اسم اعظم [illegible] اسلام [illegible]
تعلم اسم اعظم [illegible]
علوم [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] علم [illegible]
دو وقت [illegible] عید غدیر [illegible] عید غدیر است

احمع نصر ... تفسیر اولی الامر [illegible]
بر امامت

بر مردم اطاعت [illegible] لازم است این حقیر گفتم [illegible] عموم [illegible] اطاعت لازم است و اگر خصوص
[illegible] لازم است [illegible] حکم حاکم [illegible] عموم [illegible]
اگر چه ظاهرا [illegible] حکم حاکم [illegible] بینه است [illegible] که فلان شخص
فلان [illegible] عاصبیت [illegible]
[illegible] عموم [illegible]
[illegible]
بر وجوب اطاعت [illegible] آیه اولی الامر [illegible] رسوله [illegible] عموم
[illegible] در جلد رابع [illegible]
تفسیر اولی الامر [illegible] فقیل له ما الدلیل علی امامة امیر
المؤمنین علی بن ابیطالب ع فقال الدلیل علی ذلک من کتاب الله عز و جل و من سنة نبیه و من اجماع المسلمین فاما کتاب الله
فقوله عز و جل یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فدعانا سبحانه الی طاعة اولی الامر کما دعانا
الی طاعة نفسه و طاعة رسوله فاحتجنا الی معرفة اولی الامر کما وجبت علینا معرفة الله تعالی و معرفة الرسول فنظرنا
فی اقاویل الامة فوجدناهم قد اختلفوا فی اولی الامر و اجمعوا فی الآیة علی ما یوجب کونها فی علی بن ابیطالب فقال
بعضهم اولو الامر هم امراء السرایا و قال بعضهم هم العلماء و قال بعضهم هم القوام علی الناس و الآمرون بالمعروف
و الناهون عن المنکر و قال بعضهم هم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع و الائمة من ذریته فسألنا الفرقة الاولی فقلنا لهم
الیس علی بن ابیطالب من امراء السرایا فقالوا بلی فقلنا للثانیة الم یکن ع من العلماء قالوا بلی فقلنا للثالثة الیس علی ع قد
کان من القوام علی الناس و الآمر بالمعروف و الناهی عن المنکر فقالوا بلی فصار امیر المؤمنین معنیا بالآیة باتفاق الامة و اجماعها
و تیقنا ذلک باقرار المخالف لنا فی الامامة و الموافق علیها فوجب ان یکون اماما بهذه الآیة لوجود الاتفاق علی انه
معنی بها و لم یجب العدول الی غیره و الاعتراف بامامته لوجود الاختلاف فی ذلک و عدم الاتفاق و ما یقوم مقامه
من البرهان و اما السنة فانا وجدنا النبی ص استقضی علیا علی الیمن و امره علی الجیوش و ولاه الاموال و امره باداءها

[illegible]

الى بنى جذيمة الذين قتلهم خالد بن الوليد ظلما واختاره لاداء رسالة الله سبحانه ولا يبلغ عنه في سورة براءة
وان تخلفه عند غيبته على من خلف ولم يعتب النبي صلعم حتى عنه الشيء في احد غيره ولا اجتمعت هذه الاشياء في احد
بعد النبي صلعم كما اجتمعت في علي ع و سنة رسول الله صلعم بعد موته واجبة كوجوبها في حياته وانما يحتاج الامة
الى الامام لهذه الخصال التي ذكرناها فاذا وجدناها في رجل قد سنها الرسول فيه كان اولى بالامامة ممن
لم يسن النبي صلعم فيه شيئا من ذلك فاما الاجماع فان الامامة تثبت [illegible] من وجوه كلها منها انهم قد
اجمعوا جميعا ان عليا ع قد كان اماما ولو يوما واحدا ولم يختلف في ذلك اصناف اهل الامامة ثم اختلفوا
فقالت طائفة كان اماما في وقت كذا وكذا وقالت طائفة بل كان اماما بعد النبي صلعم في جميع اوقاته ولم
يجمع الامة على غيره انه كان اماما في الحقيقة طرفة عين والاجماع احق ان يتبع من الاختلاف ومنها انهم
اجمعوا جميعا على ان عليا ع كان يصلح للامامة وان الامامة تصلح لبني هاشم واختلفوا في غيره وقالت
طائفة لم يكن يصلح لغير علي بن ابي طالب ولا يصلح لغير بني هاشم والاجماع حق لا شبهة فيه والاختلاف لا حجة فيه
ومنها انهم اجمعوا على ان عليا ع كان بعد النبي صلعم ظاهر العدالة واجبة له الولاية ثم اختلفوا فقال قوم كان
مع ذلك معصوما من الكبائر والضلالة وقال اخرون لم يكن معصوما ولكن كان عدلا برا تقيا على الظاهر
لا يشوب ظاهره الشوائب فحصل الاجماع على عدالته واختلفوا في نفي العصمة عنه ثم اجمعوا جميعا على ان ابا بكر
لم يكن معصوما واختلفوا في [illegible] عدالته فقالت طائفة كان عدلا وقال آخرون لم يكن عدلا لانه اخذ
ما ليس له فمن اجمعوا على عدالته واختلفوا في عصمته اولى بالامامة ممن اختلفوا في عدالته واجمعوا على
نفي العصمة عنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

مجملاً دمشقیه عیسی از شهر بیرون آمد قوم کازران سه دید که جامه‌ها پاک میکنند گفت عیسی مؤلف
گوید که چنین ابابیل و اصحاب و عظ و هدایت هر چیزی که می‌بینند از دین خوب و نصیحت استنباط میکنند اما
عیسی نزد ایشان رفت و گفت اینجامه‌ها پاکیزه کرده اید چرا تنهای خود پاکیزه نمیکنید گفتند چه چیز گفت لا اله الا
الله عیسی رسول الله همه یکبار بعیسی ایمان آوردند و جامه‌ها به صاحبان دادند همراه عیسی رفتند بکوه رسیدند
که بر کنار آن صید مرگ در دید عیسی بیکوشی گفت میخواهید که کاری کنید که روزی از کنیز پاکیزه تر خورید و بهشت
روید گفتند بلی گفت بگوئید لا اله الا الله عیسی روح الله رسول الله ایشان نیز بعیسی ایمان آوردند و از جمله
حواریین عیسی شدند دوازده کس کازران بودند و هفت کس صیادان که جمله نوزده تن باشند پس عیسی با ایشان
بشهری در آمد و قوم را دعوت کرد گفتند معجزه توچیست فرمود هر چه خواهید تا از حق تعالی درخواهم پس
کل صورت مرغ بساخت و باد در آن دمید و مرغ زنده شد باذن حق تعالی قوم برفتند و نابینای
مادرزاد را آوردند و گفتند اگر تو پیغمبری او را بینا گردان جبرئیل آمد و گفت ای عیسی دم تو شفای بیماران
گردانیدیم عیسی دم در دمید بینا شد باذن الله تعالی پس برد ثمر آوردند که از سر تا پای او پیس بود گفت این
علت را نیز دوا کن عیسی دم در دمید آن علت از وی زایل شد بامر حق تعالی پس مرده را بیاوردند او را نیز
زنده گردانید و بسیار مردگان را زنده کرد و آنکه یحیی پیغمبر بود چه یحیی پسر خاله عیسی بود و بعد از شهید شدن
از حضرت صادق منقولست که حضرت عیسی دعا کرد که حق تعالی حضرت یحیی را برای او زنده گرداند پس بر در
قبر یحیی آمد و او را ندا کرد یحیی او را جواب گفت و از قبر بیرون آمد و گفت ای عیسی چه میخواهی از من گفت میخواهم
که در دنیا باشی و مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی گفت ای عیسی هنوز ~~[illegible]~~ حرارت مرگ از من ساکن نشده
و باز دیگر میخواهی که حرارت و شدت مرگ را در دنیا هم پس بقبر خود برگشت و عیسی معاودت نمود
در همین مقام الحق که روح الله اکثر نامیدند که ای ساکف با یکه نوع عالمیان است وار دواج به آنجناب بر سر کردانه
و در همین مقام است که در اخبار سماوی شبیه فاطمه و کفتند مادر یحیی زکریا به تشبیه بجا و حقانیت شبیه یحیی

حرارت مرگ

[illegible marginal notes]

حسین را کرده اند و مولانا کربلا و زنج تولد یحیی ~~[illegible]~~ سبا بر روایتی روز عاشورا و ششت سوکی از آب
ذات که ما ~~[illegible]~~ یعنی در قرآن نام میلاد ~~[illegible]~~ داند که نشنه شد از حسین سه نزد دریاهای کشتند و تفصیل این احوال
بنحو احتصار ایشان در ضمن اخبار اهل بیت اطهار بیان میکنم الحمد لله اسلام محمد باقر منقولست که روزی حضرت
امیر المؤمنین بحضرت فاطمه گفت که آیا چیزی داری که بخوریم فاطمه گفت سوگند بخدا که حق تو عظیم گردانیده
است که سه روز است که در خانه ما چیزی نیست بغیر آنچه تو سه بر حفا اختیار کردم و از برای تو حاضر کردم حضرت
امیر فرمود چرا مرا خبر نکردی حضرت فاطمه گفت که رسول خدا مرا نهی فرمود از آنکه از تو چیزی بطلبم پس حضرت امیر
بیرون آمد و از شخص یک دینار بقرض گرفت و برگشت یکی نه بیاورد در سه مقداد را که ملاقات کرد و از مقداد پرسید
برای چه بیرون آمده مقداد گفت از شدت گرسنگی بیرون آمده ام حضرت فرمود که من نیز برای این بیرون آمدم و گیت
دینار بهم رسانیدم و تو را بر خود اختیار میکنم پس دینار را به مقداد داد و با دست خالی نه برگشت چون داخل شد
دید که حضرت رسول نشسته است و فاطمه نماز میکند و در میان ایشان چیزی گذاشته که روی پوشیده است چون فاطمه
از نماز فارغ شد آن ظرف سرپوشیده را نزد ایشان گذاشت و سرش گشود دید که کاسه ایست پر گوشت و نان و دیگر
است در دو پس است حضرت امیر فرمود ای فاطمه از کجا آوردی این را فاطمه گفت از جانب خدا آمده است که خدا روزی میدهد
هر که را میخواهد بحساب پس حضرت رسول فرمود که میخواهی بیان کنم برای تو مثل تو و مثل او سه گفت بلی فرمود که مثل تو مثل
زکریا است که داخل شد در محراب بر مریم و نزد او روزی یافت و از او پرسید که این روزی از کجا آمد از برای تو مریم
همین جواب را گفت که فاطمه گفت پس یکماه اهل بیت از آن کاسه میخوردند که نمی شد پس حضرت باقر فرمود که آن
کاسه نزد ما است و حضرت صاحب الامر آن را ظاهر خواهد کرد و طعام بهشت از آن کاسه خواهد خورد و در حدیث معتبر
از ابن عباس منقولست که روزی حضرت رسول خبر داد از ظلمی که بعد از آنحضرت بر اهل بیت کرام او واقع خواهد شد
چنین مصائب حضرت فاطمه را بیان نمود فرمود که در آن وقت حق تعالی ملکه را مونس او خواهد کرد اینکه او را ندا خواهد کرد
چنانکه مریم دختر عمران را ندا میکردند خواهد گفت ای فاطمه بدرستیکه خدا تو را برگزیده است و مطهر و معصوم گردانیده
است و تو را فضیلت داده است بر زنان عالمیان ای فاطمه قنوت و خضوع بسیار کن برای پروردگار خود و سجده و رکوع
کن با رکوع کنندگان چنین ببینید آن در که با مرعظم بر شکم او زنند مریض و صعب شد حق تعالی مریم دختر عمران را سه ببیمار

پس او نور شد که خدمت کار و مونس و یار او باشد و در آن علت و اندوه و شدت آه آه کرد یاروح را بانی معصومه
~~[illegible]~~ که او بیار و مصیبت کافی بحکمت و سر آنچه حدیث که
از امام حسین هم روایت کرده اند بر نخورده ایم و آن حدیث اینست که در دمشقیه تمر و اولاد او با بر سر ~~[illegible]~~ ملا
که ما را کشتند از بدن جدا کنند بعد از آنکه شیار فرمود اشترد روح مادر معصوم در طرف ~~[illegible]~~ است و روح
یحیی مظلوم در طرف چپ نشسته است این هماسر و حکمت در ستان خدا البته دانند که با سه بر آنحضرت نیز آن
علم است که بیمار پرستاری کنند و مونس و یار او در آن علت و اندوه و شدت و مصیبت باشند یعنی عیسی و نیز حکما
سر حضرت امام حسین در خرابه دمشق فرموده است که شب در خواب دیدم قلت یا روح الله الی اراه ان القتیل
اما آنچه ذکر شده تشبیه یحیی بر کربلا و فاطمه بمریم ظاهر شد و لا تشابهات بسیاری پس در حدیث است که فرزند ششم
ماهه متولد نشد زنده نماند مگر عیسی و امام حسین و در بعض از اخبار حضرت یحیی عوض عیسی ذکر شده و لکن مولد ایشان پس
در احادیث معتبره وارد شده است که کربلا بهتر محلیست فرموده است که در احادیث معتبره بسیار تفسیر آیه شریفه و آوینا هما
الی ربوة ذات قرار و معین وارد شده است که ربوه حیره کوفه است و سواد نیک کربلا بعید است و ~~[illegible]~~ باشد یا نجف
اشرف و قرار مسجد کوفه است و معین نهر فرات است و یحیی بن عبدالله روایت کرده که در حیره در خدمت امام جعفر صادق
بودم که روزی آنحضرت سوار شده بعد چون رسیدیم بموضعیکه محاذی حاصر است و نزدیک بکنار شط فرات رسیدیم فرمود
که آنحضرت پس فرود آمد و دو رکعت نماز گذارد و فرمود که میدانی که حضرت عیسی در کجا متولد شده است گفتم نه فرمود
که در همین موضع که من نشسته ام پس فرمود که میدانی که آن نخله که مریم حرکت داد و خرما از آن ریخت در کجا بود
گفتم نه پس دست مبارک خود را بجانب عقب خود دراز کرد و فرمود که در اینجا بجایی رسید که میدانی منظور بوده
در آنجا که خدا فرموده است و آوینا هما الی ربوه ذات قرار و معین گفتم نمیدانم پس بدست خود اشاره بجانب راست
بطرف نجف اشرف فرمود که این کوه است و فرمود که ما معین آب فرات است و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که چهار زمین بر یکدیگر فخر کردند پس کعبه فخر کرد بر کربلا حق تعالی وحی نمود بسوی کعبه که

ساکت باش

ساکت باش و فخر مکن بر کربلا که این بقعه مبارکه که موسی ندا از درخت در آنجا شنید که منم پروردگار تو و آنست ربوه و بلندی
که مریم و مسیح را در آنجا جای داده ام و آن دالیه که سر مبارک امام حسین را در آنجا شستند مریم عیسی را در آنجا شسته است
و غسل کرد از ولادت ادارعج بزرگ از آنحدیث شریف ظاهر میشود که سر سید الشهدا را بعد از بریدن شستند
در آن دالیه است باید در قتلگاه جائی بود که مشهور کرده اند همین مکانست نه مکان بریدن سر ~~[illegible]~~
~~که امام و آنها موضع وی در پائین کفن و شستن بدیدند موضع بریدن و شستن~~ است تا منافی نکند
با آنچه مسموع از بعضی مرده شده که موضع موت و دفن امام باید یکی باشد اگرچه منافی نیست
و ممکن است که مشهور که موضع بریدن و شستن یکجا نیست و آنجا معتقد بجای است که زن حامله در آنجا آنحضرت
نشسته اگرچه با اینها منافات دارد با آن اخبار که چنین در پای مبارک و در یک و دستش ظاهر شد اگرچه ممکن است
که آن چنین بعد از شستن هم ملاقات باشد و ممکن است که پیشتر از سرها است از برای تعظیم مرگ آنحضرت و رکن خود شکسته
باشند و بسیار موضع که مریم عیسی را شستند ~~[illegible]~~ مجملا انواع شباهت در میان عیسی و حسین است بلی ~~[illegible]~~ تب
وصف کرده اند که عیسی با وجود آن رتبه عظیمه که در نزد خدا داشت جامه پشمینه پوشید و پشمینه بر سر نهاد و اکثر
ذخیره نگذاشت و زن و فرزند و خانه نداشت که در غم ایشان باشد و هر جا که شب در آمد بخفت و
امام حسین هم جامه‌های فاخره پوشید ~~[illegible]~~ حق بند که و سر بها
هر که دوام آنها و اتقیاء و حشم و خدم داشته و خانه و زن و فرزند و نزاع و اسب و شتر و سلاح داشت پس
از این جهت شباهت در میان او و عیسی نیست و لکن این کلام از عدم اطلاع بر اسرار شاهان شده چه متوقف
نشسته با زنان ~~[illegible]~~ عشق و دنیا را که بقدر امکان ~~[illegible]~~ رو در ~~[illegible]~~ هر که بیند مانند آن تا در علیه گماشته
باید که خوردن و نه پوشیدن و کار و نه شنیدن و بخشیدن از عیسی در آن مقام او را طلب او به که بکربلا طلبید و از وی
بند شوار و شخص به آن دست مبارکش کوفتند و جوها با کاره نامردی کردند تا حبس آنکه و خیمه
و خدم باشد ~~[illegible]~~ که یک مثقال گرفتند در و قیمه نخواستند تا از برای تحصیل نثار کردی
همان که حسین داشت و بار عشق بر دنیا نهاد که اگر وردند ~~[illegible]~~ که وقتی که بیداد خواستند عیسی که

[illegible marginal notes]

بگشند ... [illegible]

[illegible]

محرم است قال تعالی فی سورة البقرة و یسئلونك عن الاهلة قل هی مواقیت للناس والحج ولیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولكن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلكم تفلحون

[illegible]

سؤال کرد ابو العلاء ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ان العالم لا ابتداء له لانه قدیم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

صنع از علم و حلم و جهاد و عطا و مانند اینها در ایشان بیشتر است ... آنست ... بالذات ... اخلاق الهیه
و ملکات حسنه ... حضوع و خشوع و مذلت روی نیاز بدرگاه بی نیازی ... می آورند با جمیع ... مناجات
میکنند ... صفات ... دنیویه ... چگونه صنعت ... جاهل
... که ... اطلاق ... حمد ... توان کرد ... فی کلام ابی
بصیر ... ابو عبدالله ... ابو ... والله ... خلق الله ... و هم ... الیه
علی خلقه و در این معنی ... که خروج و دخول ... جاری
... و الملائکة ... صفات از دعا و ... سجده ... است ... سجده ... قوم حالی
است ... جمیع ... خروج و دخول جمیع فیوض ... از جانب اقدس ... و از این جانب
نیز ... طاعات و عبادات و ادعیه و خیرات ... خدا ... باید ... دعا و
... باید ... چنانکه از اخبار ... عبارت ایشان [illegible] استغفار ... توان کرد
... و این معنی ... دو قسم ... آنکه ایشان واسطه فیض ... تأثیر باشند که خدا ایشان را خلق کرده ...
فیض ... از خلقت و رزق و غیر آنها ... تفویض کرده باشد و این معنی ...
... جمیع ... ایشان ... باشند ...
... و این معنی ... بعض ... جمع
... ایشان ... احادیث ... حضور امام ...
روایت ... از ... تعزیه دار ... باید ...
باشد که ... محسوب ... معلوم ... تعزیه داری ... از ...
... باشد ... تعزیه داری محسوب ... اطهار ... باید
تعزیه داران ... کسی ... اختیار ... سازند
... تعزیه داری ... و ...
است ... عظیم ... نمی ...

استعانه

... از ... (حاشیه)

استعانه از شرّ لعین ... رحم الراحمین ... از ... تعلق ... هم ... بر [illegible] کم الله
... دلالت میکند بر ... آنکه الله
... اینها ... صلوات بر محمد و آل ... طیبین و ...
... در حدیث است که ... معلوم است ... اتفاق ... الطاهر ... حبیب
... بعد از ... عالم ... اینها ... چهارم
... حسینی ... که اینها ... محمد ...
... که هر کس ... تعزیه داری ... مصیبت
... و گریه کند ... و اسپاه و دیگر ...
و دیگر ... ساه ... مردمان ... سر
آنست که ... جماعت ... مصیبت ... نشسته ... رفتن سر کند
و دیگر ... کتیبه ... مرده است ... حکم ... است ... دادیاه
و ... میکند ... از رفتن ... میکند ... سر ... سیاهان
که ... از آن ... کنند از ... و خرابی ... نقار
کنند ... ضعف ... گرسنه در مقابل ... بر
... عوام ... که ... حسین ... آب ... از خرابه ...
... در ... حسینی ... کرد ... ستم
... مردم ... است ... میکنند
و ... رسول خدا ... بزرگی
... چنانکه ... رسول الله

اما ... الحمزة الاقصار ... کنند و ...
... چنانکه ... کردند ...
شنید و کیفیت ... آتش ... جد ...
... در قلوب ... خراب ... العابدین ...
کرات ... اکبر ... قیامت ... باید ... الم
ذلیل ... از ابتدای عالم تا قیام قیامت ... کرد و بیعت
... قبول ... و در نظام آنست که قوام نظام عالم ... توحید
... توحید از روی ... خواهد شد ... توحید است ...
... توحید ... که توحید از روی ... کفار ...
... عالم باطن ... بعض ... میان ...
... آتش ... علی ... جنانکه
در ... عالم ... خالی از ... و از اینجهت
... ابراهیم ... توحید ... موسی
و محمد و غیر اینها ... حضرت امام حسین ...
که ... آتش ... بسیار ... حسین ...
... توحید ... معلوم میکنند
... شفاعت ... [illegible]
نجات ... از ... که اخبار ... که ... میکنند ...
شفاعت کردن ظاهر شد زیرا که ... شفاعت ... روز ...
... روز کار است زیرا که از اخبار ... معلوم ... امام ... شد تمام

... شود تعزیه دار ... از ... روز ... جانب ... بر سر ...
در خدمت تعزیه داران ... ایشان ...
رسد ... تعزیه ... کند ... طیب ... اینکه ... خرج میکنند ...
از غنی و فقیر لباس سیاه ... و اغلب ... جاری ...
از ... طنبور ... دست ... خاک ...
... تعزیه ... سیاه ...
... تعزیه داری ... عظم ابواب تعزیه ... است و از ...
... عباس و ... سید الشهدا
... ابواب ... باید ... که ... تعزیه
ابراهیم ... المواقیت منها معروفة ... فاوقات معروفة ... فاما المواقیت ... المشهورة
فاربعة اشهر الحرم التی ذکرها الله ... منها اربعة حرم ... اثنا عشر شهرا ... اولها
المحرم ... ذو الحجة ... رجب ... ذو القعدة ... ذو الحجة و المحرم متصلة ... فیه
الذنوب ... تعزیه ...
... محرم ...
... ربیع الاول
... اشهر الحج
معروفة و هی شوال و ذو القعدة و ذو الحجة و انما صارت هذه اشهر الحج لانه من اعتمر فی هذه الاشهر
فی شوال او فی ذی القعدة او فی ذی الحجة و نوی ان یقیم بمکة حتی یحج فقد تمتع بالعمرة الی الحج و من اعتمر
فی غیر هذه الاشهر ثم نوی ان یقیم الی الحج او لم ینو فلیس هو ممن تمتع بالعمرة الی الحج لانه لم یدخل مکة فی

اشهر الحج فسر بها اشهر الحج فعند قوم الحج اشهر معلومات وشهر رمضان معروف ولا المواقيت المبهمة التي اذا دخلت [illegible]
وجب فيها انتظار عدة الاشهر فعدة الاشهر في الطلاق والمتوفى عنها زوجها فاذا طلقها ان كانت تحيض
فعدة بالاقراء والتي قد يئست من الحيض وان كانت لا تحيض فعدتها ثلثة اشهر [illegible] وكذا في الدين الى اجل
الذي يكون بينهم وشهرين متتابعين في الظهار وشهرين متتابعين في كفارة قتل الخطأ وايام الصوم في الحج
[redacted] لمن لم يجد الهدي وصيام ثلثة ايام في كفارة اليمين فهذه المواقيت المعروفة والمبهمة التي ذكرها [illegible]
في كتابه يسئلونك عن الاهلة [illegible]
[illegible]

والحكم

[illegible]

[illegible]

على صحبة

عمل باین جا کنم فرمود که روز قیامت که عالم دلشاد است بگریزند و مردان ایشان شفاعت کنم و تو متفقه علیه
بر سر کس تو نزدیک است شفاعت کس از عزیز من انا نجد بیت نکته و بال که وقت سوخته و خاک شکاخته که
دل آینست که مادران خطا طبیعی اهل بیت خواهند دهند و هیچ قسم از ایشان نیکی نمی کنند فی طه الشیخ
محبت حضرت رضی نکنی حسین کرده از برای کسی باشد که عزیز تر از حسینش باشد [illegible]
رضا هست امت و در قیامت از تو تقصیر حسین ندو نیاد است پس امت نیز الا قدح ان و غم و حزن
ده روز ترجیح بر عیش دکان را دهند و میقات سیم زیارت امام حسین است [illegible] که در اینجا
حضور روز عرفه تو آن بسیار نیکو است [illegible] حسین [illegible]
در اینجا ایضا خفی عظیم و ادراک میکنند و اگر از او محروم است از دار نیز جانب آن تسلی با امکان کل تکلیف
در کافی از یونس روایت کرده [illegible] روایت کرده که با امام جعفر صادق ع
عرض کردم که فدای تو شوم بسیار اوقات یاد میکنم حسین را پس چه بگویم فرمود بگو صلی الله علیک
یا ابا عبدالله تعید ذلک ثلثا بدرستیکه فرمود بدانکه سلام از نزدیک و دور با آنحضرت میرسد
پس یونس میگوید عرض کردم که فدای تو شوم مرخص ام که زیارت کنم پس چه بگویم و چه کنم فرمود اذا اتیت
ابا عبدالله فاغتسل علی شاطی الفرات ثم البس ثیابک الطاهرة ثم امش حافیا فانک فی حرم من حرم الله
وحرم رسوله وعلیک بالتکبیر والتهلیل والتسبیح والتمجید لله والتعظیم لله کثیرا والصلوة علی محمد
واهل بیته حتی تصیر الی باب الحیر ثم تقول السلام علیک یا حجة الله وابن حجته السلام علیکم یا ملائکة
الله وزوار قبر ابن نبی الله ثم اخط عشر خطا ثم قف وکبر ثلثین تکبیرة ثم امش الیه حتی تاتیه
من قبل وجهه فاستقبل وجهک بوجهه وتجعل القبلة بین کتفیک ثم قل السلام علیک یا حجة الله
وابن حجته السلام علیک یا قتیل الله وابن قتیله السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره السلام علیک یا وتر الله
الموتور فی السموات والارض اشهد ان دمک سکن فی الخلد واقشعرت له اظلة العرش وبکی له جمیع
الخلایق وبکت له السموات السبع والارضون السبع وما فیهن ومن یتقلب فی الجنة والنار من

خلق

محبی ۴۳۲ در [illegible]

بکمنه حکم [illegible] در غایب [illegible]

حلق ربنا وما یری وما لا یری [illegible] در این فرات باو جهانیکه زیارت قبر [illegible]
اد و جه داری که اگر عنایت خدا در تحقیق [illegible] معصومین ع داخل بهشت خلد محقق وفات میشوند [illegible]
معلق دیگران در بهشت دنیا که دار السلام است میشوند تا بقیامت و از این فقره زیارت ظاهر [illegible]
[illegible] او ظاهر میشود زیرا که در امام جعفر ع منقول است [illegible] بزرگوار منقول از سایر معصومین
نخواهد شد پس الحاکی بهشت خلد میشوند تا آنکه تاسف و تمنا کنی بیکه محروم از زیارت قبر شده اند تاسف
کشند و تمنا کنند با تو ایجاد مقصد و شریک شوند بلکه زیاد از ایشان متاب شوند هم چنانکه ظاهر میشود از حدیث
که در تهذیب روایت کرده که خداوند عالم فرموده است که من القاء میکنم نماز [illegible] حفار که او نافع
مکار نماز شب تا صبح کند بی نماز شب تاسف کشد و ثواب او زیاد گردد و التهم محلی [illegible] در محرم است
ثم تعم فی سورة الاعراف ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها وذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا
یعملون نعتی از برای خدا هست نام از برای غیر او اسمها که از همه اسمها بهتر است هم از حیثیت لفظ و هم از حیثیت معنی و هم از
حیثیت مصداق زیرا که مقتضای تحقیق آنست که خدا واضع الفاظ است و معلوم است که حق بهترین [illegible] الفاظ را از برای
خود اختیار میکند و از این است که اولیا لا اله الا الله تعالی الکوب فرموده زیرا که الفاظ حروف خواص است که بابت عدد و جفر
و غیر آنها اندکی از آنها اظهار کرده اند و از جمله آنها تسخیر قلوب و اطمینان و ورد بزرگ خوف از جن و سباع و غیر آن
و از اینست که عرفا حلاوتی در یاد کردن این اسم میبابند که از هیچ شیر نیز آن حلاوت [illegible] در این است که در مقام
قسم یاد کردن اسمها را که کلمه قسم قرار داده اند و بعضی آنها قسم حرام دانسته اند و جواب جمعی رده کان است که مجلسی نگه
اسم حق که هر کوشش تعظیم داند و با تو نیز بشتی نمیشوند [illegible] در فیها کان از حسن حیثیت
کم از اسما مثل لذت بسیم این هم است و نام ذاتیه استادی [illegible] مکه کاکه آنکه کثرت مرض تلخی مایل [illegible] اعاد نا الله منه
پس چنانکه کسی گرسنه است بسیار میل با اسماء العلی حسنه و بسیار از سرد مر لذت [illegible] مرض [illegible]
وهکذا والد مجلسی که آنکه نکرده تو به بگذار قسم بر ایام از این ظلم دست بردار باید بردار و آنچه گواهی بد زیرا که اگر بگوید
ایران بد بنود کوم و تا بیک کرد در بول بنود کوم و قابل ایراد باشد البته از تو میکرد پس اسم ای [illegible] کو در
احسن از اسم خدا دانسته در اسما حسنی لطافت اسما [illegible] کرده است و لکن کتب معانی سبی واضح است و محتاج

دار انجهت لمقا [illegible] خلیل حق
ایهای حق [illegible] جهت
اسم [illegible]
نیز [illegible] عبد ذاکر
[illegible]

جانیزم
بیان است و از این ظاهر میشود که اگر واضع لفظ بشر نیز باشد بهیت حسن کمال است از برای خدا وضع کنند زیرا که کسیکه
اهل بیان به رتبه داشته باشد که اختراع اوضاع نماید البته حکیم خواهد بود و حکیم هر کار میکند از روی مصلحت
و حکمت میکند و معلوم است که هیچ معنی بالاتر و بهتر از این معنا نیست پس الفاظ آنها نیز مرالتب چنانی باشند
و چون دعا کردن بی تحقق ممکن نیست مگر بلفظ و هیچ لفظ نیز بالاتر و بهتر از اسما خدا نیست از انجهت تفریع نمود
اسماء حسنی را امر بدعا کردن به معنی اگر بخواهی که کسی را از برای حاجت بخوانی و ادعیه و داستقاو آنها و ناله
به مدعو حق کردن و بدرو بر لو کردن بر داقوام نکنند که اسما آنها در صفت بعضی کمالات واقع
ستاکه که در حسن آنها معین کردیم اند بلکه خدا بگوی و اگر ارید کی نیز که عدول میکنند در اسماء
خدا پس اصنام را با اسماء حق خدا میخوانند یا خدا را با اسماء اصنام میخوانند و یا لبتر را متعلق با غیر آن
با اسماء خدا مثل خالق و رازق تسمیه میکنند مانند دست جزا داده میشوند ایشان با آنچه میکنند [illegible] از الحاد
و ظلم و کینه که در حساب دیگر ظاهر هر پیغمبری و هر وصی و ولی که هیبت مستعلی شده از اسماء آل عبا که تفیع کنند
نجات میرسد پس مریدیه آنها که از این حصر استثنا نمیفاد و یا ملکه ایشان نیز از اسما حسنی دانست [illegible]
ملکه عیاشی از امام رضا ع روایت کرده اذا نزلت بکم شدة فاستعینوا بنا الی الله تع وهو قول الله تعم
ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها قال قال ابو عبدالله ع نحن والله الاسماء الحسنی الذی لا یقبل من احد
الا بمعرفتنا قال فادعوه بها واترکوا الذین یلحدون فی اسمائه عماهی علیه فیسمون بها اصنامهم
و لصنعونه بما لا یلیق به و لیسمونه بما لا یجوز تسمیته به [illegible] جه از این اخبار ظاهر میشود که
بحقیقت اسما حسنی خدا ائمه اند و تایید میکند آنچه را که آنچه از اخبار ظاهر میشود که آدم و عزرائیل [illegible]
[illegible] و مادرکو غانیه نام داد و غیر آنها خدا را با اسماء ایشان قسم دادند دعای ایشان مستجاب شد [illegible]
و لکن میباید جمع در مابین ظاهر و باطن کند پس اسما حسنی در عالم الفاظ [illegible] رحمن و رحیم است هم چنانکه
[illegible] در مصباح از قمی روایت کرده که مثل رحمن و رحیم است و مقصود جمیع اسماء خداست و در عالم جواهر
و ممکنات وجه الله است نیز این است زیرا که بنابر تعمیم در معنای الفاظ و لو بنحو مجاز اسم هر چیز علامات

سقدره

سقدره [illegible] مقام الفاظ رحمن و رحیم و مانند آنهاست و عظم و آنها حسنی اسما اند و مقام تجوهر [illegible]
و ممکن شدند [illegible] معصومین اند نظیر تجسم و تمثل
اقوال و الفاظ و اعمال در روز جزا زیرا که کار اسم نیست مگر کشف از مسمی و کشف که ایشان کرده اند میکنند
هیچ اسمی ممکن نیست عقلا تا الفاظ الله هم شنیدن خدا متذکر میشوی [illegible] و ایشان هم نیز تا کسی میدید
متذکر خدا میشد زیرا که از سر تا پا متخلق باخلاق خدائی بودند و از اسم همان معنی بذهن میرسد که خدا شنیدن و از
دیدن ایشان اکثر صفات جمالیه و جلالیه بمقام گنجایش در رسد بحدیکه از برای ملکه عظام امر مشتبه میشد هم چنانکه
در علل الشرایع در باب علت [illegible] تسمیه فاطمه باسم زهرا زیرا که [illegible] زهرا از زهره [illegible]
بفتح زا است که تعریف کامل است و یا از زهره بضم زا است که بمعنی بیاض و حسن است و [illegible] و نیز زهرا نیز گویند
که زنیکه رویش با بدرخشند پس زهرا میدانی آنحضرت سفید و نیز از ... بیان کرده [illegible]
[illegible] پس روایت کرده از جابر که بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که چرا فاطمه را زهرا نامیدند فقال
لان الله عزوجل خلقها من نور عظمته فلما اشرقت اضاءت السموات والارض بنورها وغشیت ابصار
الملئکة وخرت الملئکة ساجدین وقالوا الهنا وسیدنا ما هذا النور فاوحی الله الیهم هذا نور من نوری
اسکنته فی سمائی خلقته من عظمتی اخرجه من صلب نبی من انبیائی افضله علی جمیع الانبیاء واخرج من ذلک
النور ائمة یقومون بامری یهدون الی حقی واجعلهم خلفائی فی ارضی بعد انقضاء وحیی پس اسماء ملکه اکر
امر بر ملکه مشتبه شد چه اسجود افتادند و حال آنکه سجده از برای غیر خدا جایز نیست [illegible] ولا اقل از اینکه از دیدن آن نور
خدا یاد ایشان افتاد پس سجدا کردند از برای تعظیم و تحیت خلق آن فرموده است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
هم چنانکه در بهار الانوار از ابان بن تغلب روایت کرده که از صادق ع عرض کردم لم سمیت
الزهراء زهراء فقال لانها تزهر لامیر المؤمنین فی النهار ثلث مرات بالنور کان یزهر نور وجهها صلوة

دار [illegible]

[illegible]

عند صلوة الغداة والناس في فرشهم فيدخل بياض النور في حجراتهم بالمدينة فتبيض حيطانهم فيتعجبون
من ذلك النور فيأتون النبي صلى الله عليه وآله فيسئلونه عما رأوه فيرسلهم الى منزل فاطمة فيأتون منزلها فيرونها
قاعدة في مصلاها والنور يسطع من محرابها ومن وجهها فيعلمون ان الذي رأوه كان من نور
فاطمة عليها السلام فاذا انتصف النهار وترتبت للصلوة زهر نور وجهها بالصفرة فتدخل الصفرة في حجرات
الناس فتصفر ثيابهم والوانهم فيأتون النبي صلى الله عليه وآله فيسئلونه عما رأوا فيرسلهم الى منزل فاطمة فيرونها قائمة
في محرابها وقد زهر نور وجهها بالصفرة فيعلمون ان الذي رأوا كان من نور وجهها
فاذا كان آخر النهار وغربت الشمس احمر وجه فاطمة فاشرق وجهها بالحمرة فرحا وشكرا لله
فكانت تدخل حمرة وجهها حجرات القوم وتحمر حيطانهم فيعجبون من ذلك ويأتون النبي صلى الله عليه وآله ويسئلونه
عن ذلك فيرسلهم الى منزل فاطمة فيرونها جالسة تسبح الله وتمجده ونور وجهها يزهر بالحمرة
فيعلمون ان الذي رأوا كان من نور وجه فاطمة فلم يزل ذلك النور في وجهها حتى ولد الحسين عليه السلام
فهو يتقلب في وجوهنا الى يوم القيمة في الائمة منا اهل البيت امام بعد امام پس این سه نور منتقل
بحسین شد و در حدیث ندیده‌ایم و از کسی نشنیده‌ایم که این سه نور با این احوال از امام حسین بروز کرده باشد
بلی [illegible] نور احمر از آن فاطمه بیشتر ظاهر شد روزی شنو را ابن عباس در مدینه از خانه [illegible] بیرون آمد
دید هوا منقلب و تیره و تار و گویا دیوارهای مدینه همه خون آلود است [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] بعد از [illegible] دید [illegible]
[illegible]
فاحدث [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible]
[illegible]

حسینی

[illegible]

حسینی سر ببرند و [illegible] زیرا که از خبر [illegible] و [illegible] سر [illegible]
[illegible] وکعب الاحبار نیز خبر داده [illegible] حسینی [illegible]
روایت کرده که در زمان خلافت عمر [illegible] داخل اسلام شد وجعل الناس يسئلونه عن الملاحم التي تظهر في آخر الزمان
[illegible] فصار كعب يخبرهم بانواع الاخبار والملاحم
والفتن التي تظهر في العالم ثم قال ان اعظمها فتنة واشدها مصيبة لا تنسى ابد الآبدين مصيبة الحسين
وهي الفساد الذي ذكره الله تعالى في كتابه المجيد حيث قال ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي
الناس وانما فتح الفساد بقتل هابيل بن آدم ويختم بقتل الحسين او لا تعلمون انه تفتح يوم قتله ابواب السموات
ويؤذن للسماء بالبكاء فتبكي دما فاذا رأيتم الحمرة في السماء قد ارتفعت فاعلموا ان السماء تبكي حسينا فقيل
يا كعب لم لا تفعل السماء كذلك ولا تبكي دما لقتل الانبياء ~~[illegible]~~ ممن كان افضل من الحسين قال ويحكم ان قتل
الحسين امر عظيم وانه ابن سيد المرسلين وانه يقتل علانية مبارزة ظلما وعدوانا ولا تحفظ فيه وصية جده
وهو مزاج ماء فم رسول الله ويذبح بعرصة كربلاء فوالذي نفس كعب بيده لتبكينه زمرة من الملائكة في السموات
السبع لا يقطعون بكاءهم عليه الى آخر الدهر وان البقعة التي يدفن فيها خير البقاع وما من نبي الا
ويأتيها ويزورها ويبكي على مصابه ولكربلاء في كل يوم زيارة من الملائكة والجن والانس فاذا كانت ليلة الجمعة نزل
اليها سبعون الف ملك يبكون على الحسين ويذكرون فضله وانه يسمى في السماء حسينا المذبوح وفي
الارض ابا عبد الله المقتول وفي البحار الفرخ الازهر المظلوم و[illegible] این عبارت ظاهر میکند که حسین نیز درخشندگی
داشته است [illegible] وانه يوم قتله تنكسف الشمس بالنهار ومن الليل ينخسف القمر وتدوم
الظلمة على الناس ثلاثة ايام وتمطر السماء دما وتدكدك الجبال وتغطمط البحار ولولا بقية من ذريته
وطائفة من شيعته الذين يطلبون بدمه ويأخذون بثاره لصب الله عليهم نارا من السماء احرقت الارض
ومن عليها ثم قال كعب يا قوم كانكم تعجبون بما احدثكم فيه من امر الحسين وان الله تعالى لم يترك شيئا كان
او يكون من اول الدهر الى آخره الا وقد فسره لموسى وما من نسمة خلقت الا وقد رفعت الى آدم وعرضت

[illegible] باظهور ذات انسان از آدم [illegible]

عليه في عالم الذر ولقد عرضت عليه هذه الامة ونظر اليها والى اختلافها وتكالبها على هذه الدنيا الدنية
فقال آدم يا رب ما لهذه الامة الزكية وبلاء الدنيا وهم افضل الامم فقال له يا آدم انهم اختلفوا فاختلفت
قلوبهم وسيظهرون الفساد في الارض كفساد قابيل حين قتل اخاه هابيل وانهم يقتلون فرخ حبيبي محمد المصطفى
ثم مثّل لآدم عليه السلام مقتل الحسين ومصرعه ووثوب امة جده عليه فنظر اليهم فرآهم مسودة وجوههم فقال يا رب
ابسط عليهم الانتقام كما قتلوا فرخ نبيك الكريم ~~[illegible]~~
محمد لب سرخ [illegible] حسینی [illegible] کرده‌ام [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از مردی [illegible] ام سلمه رسول خدا [illegible] زینب [illegible] ام کلثوم و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
زینب در [illegible] حسینی [illegible]

در عالم

در عالم [illegible] جو و [illegible] حفظ کند [illegible]
[illegible] فاطمه و از امام حسینی [illegible]
آن دختری که در خرابه شام [illegible] زینب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ام سلمه از خانه بیرون آمد و گفت [illegible]
[illegible] از حضرت رسول الله شنیدم که [illegible]
فرزندم حسینی در عراق شهید خواهد شد در زمینی که او را کربلا گویند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بی‌آنحضرت مالا مؤمنان نیز و آنچه از لیلی نمود و با تفاق اهل بیت از مدینه بیرون رفتند یکی بکی شبهات
و اینها منافقند در شبیه میکنند حظ از علم ندارند و اگر بگوئی که اینها اشباح چه بوده‌اند
اشباه و معنی اول اظلال و عکوس است آنچه دیده میشود در آئینه و اجسام چنانچه در حدیث که آدم
نمودند اشباح محمد و آل طیبین او چه تصریح باین فرموده است مرکه آنم که اشباح علیهم السلام
منجب و در آن هنگامیکه ایشان آدم و ام آدم هنوز بدید نشده و جهت خارج معصومین مشغول
بجهاد و مستبشر بان بلیات تا آن بوده‌اند تا آنچه دیده شد از با بت اظلال و عکوس باشند بی معلوم که دلالت
این با جهاد و استلذاد ایشان بکمال از باب تقدیم اشباح است بر جهت خارجیه و اینها از سابق
حصه لیس میباید اشباه باشند نه اشباح با آنکه معنی ها از معنی تقریب است نه تحلیل و ادعای تعزیه
داری کائنات است در تشبیه و غیر آن در حقیقت چیزها از آنها نیست و از احادیث معلوم میشود که آنحضرت داشته
اقدام مهلکه محض و لعینبر طاوس نیز در ملهوف فرموده والذی تحققناه ان الحسین علیه السلام کان عالماً بما انتهت
حالهٔ الیه و کان تکلیفه ما اعتمد علیه خبر جماعة قد ذکرت اسماء هم فی کتاب غیاث سلطان
الوری لسکان الثری باسنادهم الی ابی جعفر محمد بن بابویه فیما ذکره فی اماليه باسناده الی المفضل بن
عن الصادق علیه السلام عن ابیه عن جده علیهم السلام ان الحسین بن علی بن ابیطالب دخل یوماً علی الحسن علیه السلام فلما نظر الیه
بکی فقال له الحسن علیه السلام ما یبکیک یا ابا عبدالله فقال ابکی لما یصنع بک فقال له الحسن علیه السلام ان الذی
یؤتی الیّ سمّ یدس الیّ فاقتل به ولکن لا یوم کیومک یا ابا عبدالله یزدلف الیک ثلثون الف رجل
یدعون انهم من امة جدنا محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و ینتحلون الاسلام فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک
و انتهاک حرمتک و سبی ذراریک و نسائک و انتهاب ثقلک فعندها تحل ببنی امیة اللعنة
و تمطر السماء رماداً و دماً و یبکی علیک کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار و حکی
جماعة منهم من اشرت الیه باسنادهم الی عمر بن ابی النابت رضوان الله علیه فیما ذکره فی اواخر
کتاب

حدیث از عمر بن

کتاب الشافی فی النسب باسناده الی جده محمد بن عمر قال سمعت ابی عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام یحدث اخوالی آل عقیل
عقیل قال لما امتنع اخی الحسین علیه السلام عن البیعة لیزید بالمدینة دخلت علیه فوجدته خالیاً فقلت له جعلت
فداک یا ابا عبدالله حدثنی اخوک ابو محمد الحسن عن ابیه علیه السلام ثم سبقتنی الدمعة و علا شهیقی فضمنی الیه
و قال حدثک انی مقتول فقلت حوشیت یا ابن رسول الله من القتل فقال سئلتک بحق ابیک بقتلی
خبرک فقلت نعم فلو تأولت و بایعت فقال حدثنی ابی ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخبره بقتله و قتلی و ان تربتی
تقرب من تربته فتظن انک علمت ما لم اعلمه و الله لا اعطی الدنیة من نفسی ابداً و لتلقین فاطمة اباها
شاکیة ما لقیت ذریتها من امته و لا یدخل الجنة احد اذاها فی ذریتها
بی در ملهوف کیفیت رفتن او به کربلا بنا کرده و فرموده است و سار الحسین علیه السلام
حتی صار علی مرحلتین من الکوفة فاذا بالحر بن یزید الریاحی فی الف فارس فقال له الحسین علیه السلام الناس علینا
فقال بل علیک یا ابا عبدالله فقال لا حول و لا قوة الا بالله ثم تراد القول بینهما حتی قال الحسین علیه السلام فاذا
کنتم علی خلاف ما اتتنی به کتبکم و قدمت به علی رسلکم فانی ارجع الی الموضع الذی اتیت منه فمنعه الحر
و اصحابه من ذلک و قال بل خذ طریقاً لا یدخلک الکوفة و لا یوصلک الی المدینة لاعتذر الی ابن زیاد بانک
خالفتنی فی الطریق فتیاسر الحسین علیه السلام حتی وصل الی عذیب الهجانات قال فورد کتاب عبیدالله بن زیاد الی
الحر یلومه فی امر الحسین علیه السلام یامره بالتضییق علیه فعرض له الحر و اصحابه و منعوه من المسیر فقال له
الحسین علیه السلام الم تامرنا بالعدول عن الطریق فقال له الحر بلی و لکن کتاب الامیر عبیدالله قد وصل الی یامرنی فیه
بالتضییق و قد جعل علی عیناً یطالبنی بذلک قال فقام الحسین علیه السلام خطیباً فی اصحابه فحمد الله و اثنی علیه
و ذکر جده صلی الله علیه و آله ثم قال انه قد نزل بنا من الامر ما قد ترون و ان الدنیا تغیرت و تنکرت و بعد الخطبة قال ثم ان
الحسین علیه السلام رکب و سار کلما اراد المسیر یمنعونه تارة و یسایرونه اخری حتی بلغ کربلا و کان ذلک فی الیوم الثانی
من المحرم فلما وصلها قال ما اسم هذه الارض فقیل کربلاء فقال انزلوا ههنا محط رحالنا و مسفک دمائنا
و هنا فنزلوا جمیعاً و نزل الحر و اصحابه ناحیة و جلس الحسین علیه السلام یصلح سیفه و یقول یا دهر اف لک من خلیل کم لک

بالاشراق و الاصیل من طالب و صاحب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل و کل حی سالک سبیلا ما اقرب الوعد من الرحیل
و انما الامر الی الجلیل قال فسمعت زینب بنت فاطمة علیها السلام ذلک فقالت یا اخی هذا کلام من ایقن بالقتل فقال نعم
یا اختاه فقالت زینب وا ثکلاه ینعی الحسین الیّ نفسه قال و بکی النسوة و لطمن الخدود و شققن الجیوب
و جعلت ام کلثوم تنادی وا محمداه وا علیاه وا اماه وا اخاه وا حسیناه وا ضیعتنا بعدک یا ابا عبدالله قال
فعزاها الحسین علیه السلام و قال یا اختاه تعزی بعزاء الله فان سکان السموات یفنون و اهل الارض کلهم یموتون
و جمیع البریة یهلکون ثم قال یا اختاه یا ام کلثوم و انت یا زینب و انت یا فاطمة و انت یا رباب انظرن
اذا انا قتلت فلا تشققن علیّ جیباً و لا تخمشن علیّ وجهاً و لا تقلن هجراً و فی روایة اخری انه لما سمعت
زینب بعض کلمات الحسین علیه السلام اهوت الی جیبها فشقته و خرت مغشیة علیها فقام علیه السلام فصب علیها الماء حتی
افاقت ثم عزاها بجهده
بی از ملهوف آنست که ورود ایشان بکربلا
در ایام محرم بوده و در بعضی اخبار اینست محرم است و اشتهار تعزیه داری در این دهه مؤید اول است که روز اول ماه محرم ملائکه
کرده باشند و اول غم ایشان باشد و روز دویم وارد کربلا گشته باشند که محل غم و بلا بوده است محلی هست که
در سفهات حضرت بعد که اکبر است قال انهم الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن
و دا تعیر لان الایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند نزد رحمن محبت حذف متعلق
وی برعموم است یعنی در همه خلوقات دوستی قرار میدهد و همانا سر آنست که همه خلایق آشفته جمال
حضرت ذوالجلال میباشند و بر فطرت توحید مفطور شده‌اند که بیایشان آورده‌اند
صالح بوده که مقتضای عموم جمع محلی باللام است بجای آورده نوع الکمال
بهم میرسانند و بمقتضای آنچه خدا فرموده است که من کوشش او و گوش او شوم متعلق باخلاق
خداوند میگردد پس ذات خداوندی که دارای همه جهات سازش لطف و عطا و عفو است هر چیز را
دوست میدارد و اصل نزول این آیه در شان علی بن ابیطالب است چنانکه از بعض علماء خاصه شفاعتی

میگردانند برای آنحضرت رحمی ذات حق و محبت خصوصی در قلوب و دلها بندگان خود

روایت

روایت شده از ائمه حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی باسناد خود از براء بن عازب روایت کرده
و نیز باسناد خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیرالمؤمنین
نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مؤمنان مرا میکنند و ازدیاد از ابن جبیر از ابن عباس روایت
کرده است در تفسیر این آیه یعنی محبت علی در دل هر مؤمن است و نیز از ابن عباس روایت کرده است که ما در
خدمت بودیم که حضرت رسول دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد و بعد از تکبیر پس سر بسوی آسمان بلند
کرد و علی را گفت یکه دستهای خود را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن هر چه خواهی از خدا سؤال کن که بتو عطا میکند پس علی
دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خلق دوستی
پس حق تعالی این آیه را فرستاده و حضرت آنرا بر اصحاب خواند ایشان از این دعا تعجب بسیار کردند
حضرت فرمود از چه تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص نازل شده و ربعی
در مذمت دشمنان ما و ربعی در حلال و حرام است و ربعی در فرائض و احکام و بدرستیکه حق تعالی بهترین آیات
قرآن را در حق علی و مدح او فرستاده است و نیز کسیکه جمیع اعمال صالحه را بجا آورد چنانچه مقتضای جمع محلی باللام است
بجز معصوم نمیباشد و در آخر زمان
مؤمن معصوم میباید که همه اعمال صالحه را بجا آورد مانند آنکه تکلیف مردان و مکلفین است بعمل آورده باشد مگر علما و اکر چه این
کلام خالی از مناقشه نیست زیرا که مقابله جمع بجمع مفید توزیع است عالیا نه عموم و نیز اگر مختص بعلی باشد
ابیات ... باصیغه جمع ادا نمیکرد که جمع مخف و اکثر دیگران هم استثناء کرده شد را اکثر لازم میآید بلی سیاق
آیه اقتضا میکند که مختص بکسی باشد که اکثر اعمال صالحه را بعمل بیاورند و اینجا نیز با تحقیق تمام بجا آورده بالجمله
از یکان مجلد اصل نزول هر آیه از برای کتاب الله او لفظی عموم دارد و عبرت بعموم لفظ است نه خصوص مورد
پس هر که ایمان بیاورد و اعمال صالحه کند ظاهر بمقام رحمانیت خدا که مقام استیلاء او است نسبت بهمه سزاوار است
بر همه عالم اقتضا میکند که ایشان او را سازد در مخلوقات ظاهر نماید و هر قدر بیشتر میکند استیلا بیشتر میگردد

تا بجائی می رسد که دوستی و طیور و حیوانات نیز ماتم حسینی را ظاهر می کنند سبحان الله اگر چه خون در قرآن است
دیگر مقصود از جانب دیگر است چه این بی بضاعت [illegible] بخاطر رسیده [illegible] سبب محبت [illegible] سید الشهدا [illegible]
که حسینی [illegible] است بهانه در قلوب شیعیان و محققین در بعضی قلوب جا داده که در زیارت و [illegible]
نیز اقتضای این میکند زیرا که در کثیر [illegible] است [illegible] دل بجز از محبت حسینی نباید باشد
و این منافات ندارد [illegible] چند در سول و سایر معصومین [illegible] فرموده اند و مکرر گفته اند
که حسینی [illegible] زیارت کنید [illegible] و گریه از برای او بکنید و مانند اینها [illegible] اهتمام
در باب معصومین دیگر [illegible]
بر جمیع و از اینست که شیعیان اهتمامی که در باب حسینی دارند در باب دیگران ندارند چه از زیارت و چه از اقامه عزا
و چه از صرف مال اگر [illegible] که البته در [illegible] نزدیک بده هزار [illegible] شیعیان
مصرف می رسد [illegible] سیاه پوشی کنند و این [illegible]
از جمله از صرف کردن مال در راه حسینی [illegible] جمیع [illegible] صالحه
[illegible] در قلوب [illegible] جبینان و [illegible]
و اهل آسمانها نیز [illegible] از [illegible]
یعنی [illegible] که [illegible] جمیع [illegible] صالحه [illegible]
[illegible] صالحه [illegible] اصول و فروع [illegible] محتاج [illegible]
[illegible] از امام زین العابدین [illegible] که اولاد [illegible]
[illegible] در حالت عبادت [illegible]
[illegible] تا بیت [illegible]
در از حد و حصر بیرون است [illegible] در [illegible] کی دیدند که [illegible]
[illegible] نیزه و سنگ و مانند آن [illegible] از امام زین العابدین [illegible] که آن [illegible] بار [illegible]
کنند [illegible]

[illegible]

که از [illegible] بر دلیت مبارک [illegible] در جنگ [illegible]
[illegible] برای [illegible] اتفاق افتاد [illegible] جهاد [illegible] زیرا که اگر
[illegible] از ضعف [illegible] جهاد [illegible] آنحضرت با [illegible]
[illegible] حسنه [illegible] مشهورتر است از [illegible] محتاج [illegible] آنحضرت
آنحضرت [illegible] و [illegible] بر مصیبت [illegible]
افضل الله [illegible] صبر [illegible] ابن ابی لیلی [illegible] رسید که [illegible]
لذیذ ترین چیزها [illegible] ترین چیزها [illegible]
کم کردن آن [illegible] تلخ تر است [illegible] آنحضرت [illegible] شهید شدند
[illegible] اولاد [illegible] اولاد [illegible] و اولاد امام حسن [illegible]
[illegible]
پس چه صبری [illegible] آن بزرگوار که با همه آن تلخیها [illegible] شربت [illegible]
از دین [illegible] و [illegible] سید بن طاوس [illegible]
روایت کرده که فلما لم یبق الا اهل بیته خرج علی بن الحسین و کان من اصبح الناس وجها و احسنهم خلقا
فاستاذن اباه فی القتال فاذن له ثم نظر الیه نظر آیس منه و ارخی علیه عینیه و بکی ثم قال اللهم اشهد فقد برز
الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک [illegible]
[illegible]
[illegible] و کیسوی [illegible]
[illegible]
[illegible] و ببینم که [illegible] مردم [illegible]
در [illegible]

[illegible]

[illegible] کار [illegible] ابراهیم [illegible] و [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] بر [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] نشستند [illegible]
[illegible] در وقت [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] عدم [illegible]
[illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] فاطمیه و دختران علویه [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام حسن و امام حسین منقولست که حضرت رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در هنگام غضب [illegible] آنحضرت [illegible]

دو [illegible]

دو [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] سفید [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] استقامت [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
المؤمنین منقولست که [illegible] از رسول خدا [illegible] و در حدیث
[illegible] سفید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
معلوم [illegible] امام حسین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سوار [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
حسین علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ابت العطش [illegible] الحدید [illegible] الحسین [illegible]

وداع داغ فراق بر دل دوستان نهاد ... حکمت چه بود که علی اکبر با آن کمال معرفت و علم و فضل ...
میدانست که آب نیست بارها از پدر طلب آب میکرد و آتش بر دل سوخته تشنه لبان میزد ... حکمت آن
بود که علی اکبر اسباب ظاهریه منقطع میدید از عالم با اسباب باطنیه که مقتضای مقام ملامت بود رسید
[illegible] میکرد که مقام ملامت آنست که کرم با ابتلا در مقابل چنین فتح باشد که از
فرزند عزیز صاحب [illegible] ... آب طلب تشنه [illegible] رسانده ... که چنین علی اکبر مقام ملامت بجا آورد
که ... [illegible] ... در غم [illegible]
... [illegible] ... باشد
باشد و یا اینکه ... [illegible] ... بود که شیعیان در همه عصار بگویند و بشنوند [illegible]
در قلب ایشان ... [illegible] ... مرد است که آب با وجود ... از دشمنان [illegible]
... [illegible] ... حکمت ... [illegible] ... مقام [illegible]
[illegible] ... مقام ... [illegible]
کرده باشد و در مقابل آن ... [illegible]
و کار ابراهیم و اسمعیل عجب ... که ابراهیم سخت است که فرزند خود را در ره خدا فدا سازد
و با اسمعیل جوان مرد ... جان در ... خلیل ... جوان مرد ...
که فرزند عزیز خود را ... و اسمعیل ... که جان عزیز ...
می بازم و ... [illegible]
و ... اسمعیل ... [illegible]
[illegible] ... قضیه ... که لا حیلی ... [illegible]
و ... [illegible] ... نگفته بگوید یا ابتی قاتل ... [illegible]

حدیث

حدیث ... فلیس ... [illegible] ... علی اکبر ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
و ... [illegible] ... ترجیح ... [illegible]
... [illegible] ... ترجیح از جمیع وجوه ... ترجیح از بعض وجوه ...
[illegible]
حدیث ... [illegible] ... علی اکبر ... [illegible]
... [illegible] ... ابراهیم اسمعیل گفت یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک
اسمعیل در جواب گفت یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین ... [illegible]
که مأمور ... [illegible] ... اگر خدا خواهد ... صبر کنندگان ... اسمعیل ...
... [illegible]
... علی اکبر ... [illegible]
و ... علی اکبر ... [illegible]
... [illegible] ... اسمعیل ... [illegible]
که ... وصیت ... [illegible]
... [illegible] ... وصیت ... [illegible]
اول ... [illegible] ... خداوندی ...
... [illegible] ... وصیت ... [illegible]
رحمت ... [illegible]

آنکه ... [illegible] ... در وقت ... [illegible]
عاقلان ... وصیت ... در وقت ... [illegible]
وصیت ... [illegible] ... حضرت عزت ... [illegible]
و ... [illegible] ... رحم ... [illegible]
دل ... [illegible] ... عالم ... [illegible]
... [illegible] ... اولی الالباب ... [illegible]
... [illegible] ... اسمعیل ... [illegible]
... [illegible]
آنست ... موسی کلیم الله ... [illegible]
مصیبت ... [illegible]
اسمعیل ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت عزت ... وصیت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... فرزندان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
... [illegible] ... اسمعیل ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] ... فرزند ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... علی اکبر ... وصیت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... وصیت ... علی اکبر ... [illegible]
... [illegible] ... اسمعیل ... [illegible]
امید ... [illegible] ... علی اکبر ... [illegible]
... [illegible] ... علی اکبر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
خلعت ... [illegible] ... فرجع الی موقف النزال وقاتل ... [illegible]
اعظم القتال ... [illegible]
علی ام راسه ... [illegible] ... هذا جدی محمد المصطفی ... [illegible]

... [illegible]

علی المرتضی وهذه امی فاطمة الزهراء وهذه جدتی خدیجة الکبری ع ودعهم سنا بخبر الیلث ثم قضی نحبه قال ابو
مخنف لما قتل علی بن الحسین ع خرجن النسوان یبکین فصاح بهن الحسین ع اسکتن فان البکاء امامکن
فحمل علی العدو فهزمهم عنه واخذ راسه فی حجره وجعل یمسح الدم عن وجهه وهو یقول یا ولدی لعن الله
قاتلیک ولعن الله قوما قتلوک ما اشد جرأتهم علی الله وعلی ولد نبیه فهملت عیناه بالدموع وانا بغ
روایت معلوم میشود که زنان میدیدند جنگ کردن ایشان را و اقوال و برو ایشان وجراحات شهید شده قال ابو
مخنف رحمه قال عمارة بن راشد عن مسلم الازدی وکانی انظر اذ خرجت من فسطاط
الحسین امرأة کانها البدر الطالع وهی تنادی واعلاه لیتنی کنت قبل الیوم عمیاء وسدت قبل
هذا الیوم بالثری فی تلک الیها الحسین ع فردها وادخلها الخباء فقلت من هذه فقالوا زینب
ابنة علی بن ابی طالب ثم ان الحسین ع قال انا لله وانا الیه راجعون امامت یا ولدی فقد
استرحت من هم الدنیا وغمها وصرت الی روح وریحان وبقی ابوک بعدها وغمها وما اسرع لحوقه
بک ارغادار لا ملاحظه کنی که انفعال ... در مضمون ورکه حاصل دی ... که انکشت
... که هجوم ام دغم برانکشت
... اگرچه ... مکنی است
که ... لکن ... در اشتیاق انس در یتیم
در کرد ای قیاست قال تعالی فی سورة المدثر کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب
الیمین فی جنات یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک
من المصلین ولم نک نطعم المسکین الخ سبحان الله درجه یابد از یک کلام بار
و درجه در جه از وصاحت تکی حضرت استغفار از هر کلم اش چند ... بحکمت مفتوح

وانزه کلامی

وانزه کلامی کان اشروح جمیع اسباب حرف درجانه و در یک کلمه جمع نموده کیفیات
کانه مخلوقات که در کلام مندمج ساخته و سیر نمودن ان از نفس که سترانرا ابرازی نه ساخته
و دستگیری نمودن از کسی که [illegible] بارنز ان بعالم شهود انداخته و سلوک
که عقبی و جمیع مجموعه و تجارت بازار [illegible] کتیبه مختوم
بیان الیقین احمدی ... انکشاف الیقین آیه شریفه ظاهر میشود که از نفس در کرده اعمال است
اصحاب یمین که در بهشتها نشسته اند که سرکرفته بر جهنم مجرم کرده میبینند از آن که پس بر
سند از کمه کارات که چه چیز راند شما را در سقر و ایشان از برکه ... که ترک نماز و
ترک اطعام مساکین تا آخر آن امور که در شرح مذکور است و همچنین در بیان امور شرطت
پس بمقتضای تنبیه آنست که در انجا نیز ... نظر انها شرط باشد و شرائط رهن پنج است اول آنکه
[illegible] که ... یا آنکه مال ... باشد نه عینی دوم آنکه مال ...
مرتهن باشد نه راهن سیم آنکه مرتهن رهن را قبض نماید چهارم آنکه رهن عینی باشد نه دین
و نه منافع پنجم آنکه با رضای طرفین عقد جاری شود و سیمه این شرائط متحقق گشته و نیازمان دین
باید باشد رهن منفک گشته پس از نفس نیز عین است از اعیان و جوهر است نه جوهر نفیس از اعراض
است ام حیاتکه ... منتهی میکویند نوسی ... با طلب ... که از بنده صادر گشته
الکه مملوک خدا است ... که بنده بر سبیل قرض عطا کرده و جمیع اعراض باشند
نه جوهر و در مقابل آنها نفس را خداوند تعالی بر شهی قبض کرده در ماهی سیاه بیع
محکم داشته که تا ذات از حساب اعمال پاک مانده باشد از درست بر دین بارد و یا رضای طرفین
در عالم میثاق الهی مساوی عقد جاری شده است و معلوم است که کسی رهن بر کار دارد

رفع محبت دوستی که در دنیا ثمرات لیفن اعمی نداردی پس رابطه که از برای عقبی بار شده که یکی
رهن گذارده از برای اینجا چنین کی در صدد تجارت است پس رهن را تا حرف اطلب وقف که
سازی در مقابل اعمی گذاشته است و آن اعمی که از خلد نعوان قرض چند روزی جسته
پس سلطنت و ان اژ نفس میباید شیخ مسخر کردنا با عمل پس باید فکری و تدبیر نماید الیفی
اعمی که نیز طراران اندر خیابند مثل حکایت [illegible] آن زاهد سالم لوح آورده اند
که زاهد متورعی گوسفند فربه از بهر قربانی خریداری در رسن در کرده کشی کرده بجانب صومعه
میکشید که در راه طائفه طراران گوسفند را دیدند طمع بر دل بستند و بعد از تامل بسیار
رای همه بر نوعی از حیله قرار گرفت و متفق شدند که زاهد ساده دل پاک طینت را بدان ...
که گوسفند بدست آرند پس یکی از ایشان [illegible] روی او در آمد و گفت ایها الشیخ ...
از کی میآوری و دیگری بر وی گذشت و گفت اینک بجای من سیم از برای آمد و گفت
الشیخ مکر عزیمت شکار داری که سگ بر دست گرفته یکی دیگر از عقب رسید و گفت ایها الشیخ این
سگ را چند خریده و هم چنین یکی از اطراف جانب دی الشیخ نهاده در گفتن یکسخن متفق الکلمه گشتند
یکی میگفت این سگ شبان است و دیگری میگفت اینک سبان است یکی دیگر طعنه میزد که این مرد
در کسوت اهل صلاح است چرا دست و جامه به پلیدی سگ آلوده میسازد و دیگری مزاح میکرد که
زاهد لیفن سگ را میبرد که برای خدا تربیت کند و بخواند از لبیار ... که ... در دل زاهد
افتاد و گفت مبادا که فروشنده اینجا نور جادو دیده باشد و چشم بندی کرده در نظرم گوسفند
نموده شد پس هیچ بهانه اثری که در دست از اینک بازدارم دار ... برد و وزر ... که یهای یک
ده هم باز ستانم زاهد بیچاره از غایت سالم دلی گوسفند را بگذاشت و در عقب فروشنده روان
شد پس آن جماعت گوسفند را گرفته بخوانه بردند و جمع شدند و ذبح کردند و زاهد مسکین را بیان

حیله

حیله گوسفند از دست رفته و زر بدست نیامد پس بدان ای سالک که طراران شیاطین انس و جن
نیز برای تو جمع شده اند از عمل خیر که اندای بیع دعا ... سبب خیانت که ... و تعوضی جان
که ... لیکن ... که هیچ برخی تو خواهند گرفت یعنی ... که از ... است و دیگری میگوید
... و دیگری میگوید که موجب فقر است و آفت رو و سوسه میکند تا ترک عمل کنی باید که باشارت برساند
... مال ... و فقیر دنیا و عقبی کرده
چه اسباب غنا و فقر دنیوی نیز منوط و متعلق از شرع است پس باب چیزها که شیخ و شیطان و شتان در نظر تو
از اسباب فقر ظاهر میسازند و از اسباب غنی است و بالعکس پس نفس بجهت مرهون کسب ... که اصلا بنظر راه
نبرده و کسب ... بی مردد ... فتوحی ... منا سبب که اسباب فقر و غنی که اجمالا ...
نام در کتاب معارج الیقینی از مؤلفات محمد بن محمد ... از رسول خدا روایت شده که ع... و خصلة
تورث الفقر اوله القیام من الفراش للبول عریانا و اکل الطعام جنبا و ترک غسل الید
عند الاکل واهانة الکسرة من الخبز و احراق الثوم والبصل والقعود علی اسکفة البیت وکنس
البیت بالثیاب وبالیل وغسل الاعضاء فی موضع الاستنجاء ومسح الاعضاء المغسولة بالمندیل
والکم ووضع القصاع والاوانی غیر مغسولة ووضع اواني الماء غیر مغطاة الرؤس وترک بیوت
العنکبوت فی المنزل واستخفاف الصلوة وتعجیل الخروج من المسجد والبکور الی السوق وتاخیر
الرجوع الی العشاء وشری الخبز من الفقراء واللعن علی الاولاد والکذب وخیاطة الثوب
علی البدن واطفاء السراج بالنفس وتحرز البول فی الحمام والاکل علی المشیء والتخلل بالطرفا
والنوم بین العشائین والنوم قبل طلوع الشمس ورد السائل الذکر باللیل وکثرة الاستماع الی الغناء
واعتیاد الکذب وترک التقدیر فی المعیشة والتمشط من قیام والیمین الفاجرة وقطیعة الرحم
ثم قال ع الا انبئکم بعد ذلک بما یزید فی الرزق قالوا بلی یا رسول الله قال الجمع بین الصلوتین

في الرزق وصلة الرحم تزيد في الرزق والاستغفار يزيد في الرزق ومواساة الاخ في الله
يزيد في الرزق والتعقيب بعد الغداة يزيد في الرزق وبعد العصر يزيد في الرزق وكنس الفناء
يزيد في الرزق وصلة الرحم تزيد في الرزق والاستغفار يزيد في الرزق ومواساة الاخ في الله
يزيد والبكور في طلب الرزق يزيد في الرزق وقول الحق يزيد في الرزق واجابة المؤذن تزيد
في الرزق وترك الكلام في الخلاء يزيد في الرزق وترك الحرص يزيد في الرزق وشكر المنعم يزيد في
الرزق والوضوء قبل الطعام يزيد في الرزق ومن سبح الله كل يوم والاكل ما يسقط من الخوان
يزيد في الرزق ومن سبح الله في كل يوم ثلثين مرة دفع الله عنه سبعين نوعا من البلاء ايسرها
الفقر و [illegible] دل عاقل و اى از هم جا دانه چیز ذاهب فتر [illegible]
طبیعت عنان [redacted] دنیا به چه کند با سکنت [redacted] باطن ذات ظاهر به چه سازد [illegible]
از الیم اما بغیر دعا به عوالی است عدیله و ثابت است مدیل متعدد باطن قیام از برای دول [illegible]
آنست که از برای دفع فضلات احلاق رد به از فواحش خود غفلت بدون لباس حیا مرخیزد البته عقبی [illegible]
داکر یک خلقی ردی را از خود دفع کند چند خلق ردی از بی حیائی در تو حاصل [illegible] ایم چنانچه
انبیاء ادبان تلامذ در مجلس استادان ملاحظه کنیم اچه اینها که با کود ادب بی حیائی از علی تلمذ کردند
احترام اساتید داشتم شاگردان بوند اشتند اگر چه خلق سوء خلق جهل را انکه کفایه دیگر سوء خلق تمم
و تحتی و سبب مؤمنی است که بدترین اخلاق است علامت که ندو تا وقت بر زخ دانی کرایان شده
مثل کسیکه [redacted] سوز شی بول را از خود دفع کند دیگر ادبی در نزد ملائکه حفظه اعمال بر بدها [illegible]
و ک سکیه اکل اغذیه روحانیه که اعتقاد علوم است بی طهارت ظاهریه و باطنیه کردند اگر چه [illegible]
جنب [redacted] اند در وجع دارستند دیگر بدر فو بعد عن الله میشده شد زیرا که احترام [illegible]
[illegible] غذای روح که علم است بالاتر است از احترام غذای [illegible] چنانچه اکل نان با جنابت
موجب فقر [illegible] ما مالی بی یکفه اکل او نیز با عدم طهارت باطنیه و شرعیه موجب فقر علم میگردد و [illegible]

و اسئاز دنیا

دست از دنیا و ما فیها شسته دست طمع دراز کند اگر چه از علم سیر میگردند و لکن احاطه علم به غنا [illegible]
میکنند لهو حاز لنه جهت فقیری تو ندیمی اعلی اکل موجب فکرایشان میگردد و گسیکه ذرات [illegible]
علم به حقیر می شمارند از کمیت دونی با زبیها نیند دارا نجهت است که غیر مد فتنی به خلاف تحقیق نیز [illegible]
ام چنانچه کسانیکه ریزه نان را بی بر میچینند از نان میافتند و هم تا حراق پوست سرو دینار [illegible]
لو زانیدن کاغذ است که موجب فقر باطن میگردد است با حراق جلد قلوب [illegible] مثل [illegible]
بیار و دیر است و باشد لو زانیدن کتب علمیه است که موجب فقر اخروی میگردد و شکستن [illegible]
کویا اشاره بشکستن [illegible] استاد علم است وغیر کسیکه منزل فقه و در مقدما علم متوری کنند [illegible]
بسیار غور می نمایند از اصل مسئلها باز می مانند و هم چنانچه فقه بسیار خوانده دلالت [illegible]
میکنند دوقوف در مقدمات نیز دلالت بر فقر نهایت میدهد مطالب علم میباید علامت باشد [illegible]
[redacted] دکنی دچار و ب کردن خوانه در شبکه اسانا است به تهذیب اخلاق در صحبت [illegible]
ظاهر دهان تلبیت [illegible] تحصیل علم و حی حارو ب کردن تلبیت از تهذیب
جهل و رحالیکه ظلمانی باشد از دور حب دنیا و سائر اخلاق ردیه که چینها تحصیل علم موجب فقر [illegible]
میکردد و ستیم [illegible] تعلیق [illegible] ابطال [illegible]
و غسل اعضا و در موضع استنجاء ما نامشرع است با نیکه اگر خواهر تنظیف باطن خفا یا غیره و در حالتی
که آن باطن منتن خلاء ام نجاست دخبایث اخلاق است ما از آنچه دارد نیز بازمی ماند بعید دفع
نشود و در غیر موضعی عمیقه و تطهیر امری و در غیر محل فقه کرده جملة امور و بهران منکر [illegible]
مانند اصحاب بقلوب که منتن خلائست قبل از آنکه تهذیب کنه مانند شستن اعضاء و حرکت
درجلد که موجب فقر اخروی میگردد [redacted] و در لنیه باب اخبار لبیار در باب رحیا ایمان از کافی
و غیر نقل کرده اند و انه عمر نیز منبع فرمه اند از اینکه تحمیل امری [redacted] برکی نامید که قادر او نباشد [illegible]
او مغذا شده باشد از آنجمله حدیثیست در باب ایمان کافی [illegible] از حضرت امام صادق [illegible]

که آنحضرت فرمودند ان الله عز وجل وضع الايمان على سبعة اسهم على البر والصدق واليقين والرضا
والوفاء والعلم والحلم ثم قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الاسهم فهو
كامل محتمل وقسم لبعض الناس السهم ولبعض السهمين ولبعض الثلثة حتى انتهوا الى السبعة
سبعة ثم قال لا تحملوا على صاحب السهم سهمين ولا على صاحب السهمين ثلثة فتبهظوهم
ثم قال كذلك حتى انتهى الى السبعة و نیز [illegible] در همین باب سراج خادم صلی الله کو ید
که فرستاد مرا آنحضرت در پی امری واو در حیره کوفه بود [redacted] نزدیک کو جمعی رفتیم و یکی [illegible]
برگشتیم و در اثنای [redacted] اسباب منزل در حاره [redacted] بعضی در کربند یا در مکان مطلق و کود زنجا
که در آنجا منزلکم [illegible] بود و غمگین کلام شده انجام و بعض حق بوسه نه تیر ملامت
کرده انجام که آنحضرت وارد شد و بر صدر ذراشی نشست و پرسید از آن امری که مرا از برای او
فرستاده بود تا خبر دادم او را از آنچه واقع شده بود و ثنای خدا به کرد و نسبت با ین ائتلاف کو
شدم قوم فقلت جعلت فداك انا نبرأ منهم انهم لا يقولون ما نقول قال فقال يتولونا
ولا يقولون ما تقولون تبرءون منهم بعضی از کفتم فداک ترسم ببرائیم از آنقوم زیرا که قائل
نیستند با ن فضایل که شما [illegible] در حق شما قائل هستیم فرمود ایشان بولا میتا قائلند دیگر قائل
بفضایل که شما [illegible] کوئید نیستند و شما ازین جهت از ایشان تبری میکنید قال قلت نعم قال فهو ذا
عندنا ما ليس عندكم فينبغي لنا ان نبرأ منكم قال قلت لا جعلت فداك قال وهو ذا عند الله
ما ليس عندنا افتراه اطرحنا قال قلت لا والله جعلت فداك ما نفعل قال فتولوهم ولا
تبرءوا منهم ان من المسلمين من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلثة اسهم ومنهم من له اربعة
اسهم ومنهم من له خمسة اسهم ومنهم من له ستة اسهم ومنهم من له سبعة اسهم فلا ينبغي ان
يحمل صاحب السهم على ما عليه صاحب السهمين ولا صاحب السهمين على ما عليه صاحب الثلثة
ولا صاحب الثلثة على ما عليه صاحب الاربعة ولا صاحب الاربعة على ما عليه صاحب الخمسة

ولا صاحب

الخمسة على ما عليه صاحب الستة ولا صاحب الستة على ما عليه صاحب السبعة ولا ضرب لك
مثلا ان رجلا كان له جار وكان نصرانيا فدعاه الى الاسلام وزينه له فاجابه فاتى سحيرا فقرع
عليه الباب فقال له من هذا قال انا فلان قال له وما حاجتك فقال توضأ والبس ثوبيك ومر
بنا الى الصلوة قال فتوضأ ولبس ثوبيه وخرج معه قال فصليا ما شاء الله ثم صليا الفجر
ثم مكثا حتى اصبحا فقام الذي كان نصرانيا يريد منزله فقال له الرجل اين تذهب النهار
قصير والذي بينك وبين الظهر قليل فجلس معه الى صلوة الظهر ثم قال وما بين الظهر و
العصر قليل فاحتبسه حتى صلى العصر قال ثم قام واراد ان ينصرف الى منزله فقال له ان
هذا آخر النهار واقل من اوله فاحتبسه حتى صلى المغرب ثم قام واراد ان ينصرف الى منزله
فقال له انما بقيت صلوة واحدة قال فمكث حتى صلى العشاء الآخرة ثم تفرقا فلما كان سحيرا
غدا عليه فضرب عليه الباب فقال من هذا قال انا فلان قال وما حاجتك قال توضأ و
البس ثوبيك واخرج فصل قال اطلب لهذا الدين من هو افرغ مني وانا انسان مسكين
وعلي عيال فقال ابو عبد الله عليه السلام ادخله في شيء اخرجه منه او قال ادخله من مثل ذه واخرجه
من مثل هذا و کی [illegible] اعضا را شستن [illegible] از خوردن با دستها ایشان را با لت بجا بیدن و [illegible]
که از دنیا شستن [illegible] تعلقات اگر چنین کرد البته باز فرا صبح عود میکند بحکم الهی چنانچه [illegible]
اصل تعلقات به سبز دیکی دنیا در تا نجف فقه [illegible] ظرف [redacted] کذا تنفق کو [illegible]
است باشیم طالب علم را لازم است که قلب خفا و من ملاحظه الهیه حسد و عداوت بگذارد یکبار اصل
الهیه نیز نکنند و اگر اتفاق الهیه شد با تجدید او آب توبه قرائت شستشو دهد که تا شیطانی
اد و بلبیدند دیگی نکنند [redacted] که دیگر قابل شستن نباشد و سر باز کند [illegible]
ظرفها را آب اهمال است با کمر ظرف علم که قلوب است باید [redacted]
مکشوف نباید گذاشت و اسرار دقایق علوم را از غیر اهلش مستور باید نمود و [illegible]

ابی الکم من علم جوهره
کیلا یری علم [illegible]
فیقتلوه

تمام است اما این نکته که مجاهده تکلیف نیست که در ما بین سینه و رب جهت نسبت با طالب علم
و طالب حق آنچه باشد هر روز زیر و بد و بیرون نکند نور حق بر سینه و خانه باطن می‌تابد و کمره کرده
پیش نیز بر فقرا اما اشارات است با نکه قوای عقلانیه که محتاج نفوس پرورد کار ند در هر وقتیکه
خواهش می‌کنند [illegible] تحصیل کمالات از علم یا عمل نباید منع کرد و معامله نفس و نفی بر
او کند و اما اشارات است بر راندن او لاد باطنیه که قوای وحشیه عقلیه می‌شتند چه اسکندر آنها
را نیز و از خفا دور کردن او لاد شیاطین که قوای جهلیه اند بر تو است تشد می‌باشند و در روح گوینده
اشارات است با نکه در راه این واردات و خطورات به خلاف واقع ردشان کن و طاهر و باطن نیک
نیکو کردان و خدعه و فریب حیل و توریه که مسکین اندازی [illegible] و حق حق هم در حالتیکه در بدن
است تمام اما اشارات است با نکه اگر خلل در جانه تزئین قلب [illegible] است
باشد عقاید است حاصل گشتها باید تخلیه کرد تا بحق رسید و خاموشی کردن چراغ با نفس اما
اشارات است با نکه شعله غضب و غیظ و حرص نفس که آن قابلیت نیست که نفس چه که آلهه
در نائی دود شهوت صفت که در اطفاء او بکار برده میکه می‌باید اعتنائی بآنها نکرد و با آلتی
از آلات خارجیه آنها که خاموشی گشاد یا اشارات است با نکه آتش غضب که دعا و نوشتن بر
طالبی خاموشی نباید که نفس مؤمن اشرف است از آنکه آلهه تو نوشتن گشتها که می‌باید که
حفظ کند است و صبر که شیوه کرد تا از خارج [illegible] آنطالم ظالم دیگر و با منتقم دیگر
بر او مسلط گشتها که [illegible] نامزد [illegible]
رسیده باشد اما حکایتیکه در قضیه سلمان با یهود دانا اتفاق افتاده در تفسیر امام در تفسیر الذین یؤمنون
بالغیب از سوره بقره وارد شده که سلمان فارسی گذشت بر قومی از یهود و ایشان
از او در خواستند که لحظه با ایشان بنشیند و ایشان را خبر دهد از آنچه شنیده از محمد
در این روز پس سلمان از حرص که بر اسلام ایشان داشت نشست و گفت شنیدم از محمد
که خدا میفرماید ای بندگان من لا یخفی علی شیء که اگر کسی حاجتهای بزرگی بسازد داشته باشد که شما

حاجتهای او به بر مینیاورید که انکس شفیع میکردانید لیوس شما از که در مخلوقات من در نزد شما
گرامی پس شما حاجتهای او به بر میآورید پس بدانید که گرامی ترین خلق و افضل ایشان در نزد من
محمد و برادرش علی و ائمه از اولاد اویند و ایشانند وسیله بسوی من پس آگاه باشید که هر که در حاجت
و دوست محمد و آل طیبین او بگویند تا اجابت نمایم و حاجات شما بر آورم بهتر از آنکه [illegible]
[illegible] نزد او عزیز ترین اشخاص در نزد کس شفیع بیاورید قالوا السلمان و هم مستهزئین
به یا عبد الله فما بالك لا تقترح علی الله و تتوسل بهم ان یجعلك اغنی اهل المدینة فقال
یهود پس آن از راه استهزاء سلمان گفتند که ای بنده خدا پس چه باعث شده که متوسل بمحمد و آل طیبین
او نمیشوی و از خدا در خواست نمیکنی که تو را غنی ترین اهل مدینه کند اند سلمان گفت که من از خدا چیزی
که نفع تر و جلیل تر و فاضل تر است از مالهای دنیا بوسیله محمد و آل او خواسته‌ام و او اشتیاق [illegible]
نمی عطا کند زبانی که مشغول حمد و ثنا و تمجید او باشد و دلی که بر نعمتهای او شکر کند و بر مصائب
صبر نماید و خدا دعای مرا مستجاب کرده است و مسئول [illegible] مرا عطا فرموده است و آنچه مطلب دعای من است
تمام دنیا و آنچه در اوست از خیرات صد هزار هزار مرتبه افضل است از آنها و در توده سلوک ...
یا اکبر و از زاهدان شیوه زهد بیاموزند الا که و عقلا احاطت ذهن اند معروف دنیا طلب
امور زائده نکردن و التماس کردن که مبتدی برکت ... مبتدی امر با مجاهدة آنها عملا پس از آن یهودان از روی
استهزاء گفتند که ای سلمان دعوای بلندی کردی و مرتبه بزرگی را ادعا نمودی که ما امتحان کنیم
کنیم صدق تو را در دعوای خود پس حالا ما نه ها حقها که بر بدن داریم و تو را میزنیم و تو از خدا طلب
کن که خدا دست ما را از تو دفع کند پس سلمان گفت اللهم اجعلنی علی البلاء صابرا و اداه ایشان میزدند
و سلمان این کلمه را مکرر میکرد پس آنکه ملامت نقدر تازیانه بر بدن آن بیچاره صابر زدند که دیگر نماند
و سلمان بجز از آن کلمه چیزی بر زبان نیاورد که همانا ما رد کنیم با نکه دم نفس مومن احد است از آنچه

معروف نموده‌ند ظالمان که هر سلمی باید معروف باشد تحصیل کمال از برای خود همین آتش غضب از این
را باید خاموش کند و تحمل نمایند ثابت داد آنچه [illegible] که در ظلم با ایشان شریک نکند ظلم با
نسبت ایشان گفتند که ای سلمان ما کمان نداریم که با مثل این عذاب و حرارت در بدن کسی قرار بگیرد پس
چه مانع شده است تو را که سوال نمیکنی از پروردگار خود که نگاه دارد تو را از عذاب گفت چنین
سوال از من خلاف قانون صبر است بلکه من تسلیم میکنم مهلت دادن خدا بر شما را و از او سوال صبر میکنم
از آن حالت نمیدانم پس چرا نافرمان تعجب میکنند از معامله که با حسین که از ظلم آن ظالم در هنگامیکه
برسید آن مظلوم تشنه لب که بر سر من که جدا نماید [illegible] دید که آن مظلوم در تشنگی ناله و در آن
مجلس گفت ای حسین تو ادعا میکنی که پدرت ساقی حوض کوثر است بگو تو را آب دهد تا از معامله لشکر
با سیدالشهدا که چقدر تازیانه بر بدن ضعیف سلمان زده‌اند که چقدر جا ریزی دو انی بزرگواران این ارا
نونین نکرد ند چه سلمی که علی ما سیدالشهدا که گر صبر [illegible] و تسلیم و ترجیح بر جان دهد هیچ چگونه اهل بیت
نه رضا که بالاتر از صبر است ترجیح بر جان ندهند جمله پس آن یهودان را نماز آشتیانه آن قدر که
خستگی از ایشان رفع شد پس ابا ها برخواستند و تازیانه نیاویختند و گفتند آنقدر تو را خواهیم زد
تا جان از بدنت مفارقت کند و یا کافر شوی بر محمد آن بیچاره صابر حاضر گفت در گزارش که خواهم کی
فان الله قد انزل علی محمد الذین یؤمنون بالغیب و ان احتمالی لمکارهکم لاد خل جملة من مدحه
الله بذلک سهل علی یسیر بعض به رشته خدا نازل کرده است بر محمد در مدح متقیانی که ایشان کسانی اند که
ایمان آورده اند بآن امری که غایب است از نظر ایشان که عبارت است از خدا و احوال قبر و شداید حشر
و بهشت و دوزخ است و منم از ایشان هم مکاره شما تحمل میکنم از برای اینکه داخل شوم در زمره مدح
کرده شدگان در این آیه و این مکاره در جنب این نام از بسیار سهل و کم است پس آن یهودان سلمان را
تحمل مکاره ده در جنب اینکه داخل در زمره ایمان آورندگان گرداند بر غیب اندک است [illegible] اند و از دنیا محمد الخ ...
و قضیه ایشان نکند پس نمیدانم چگونه حسینی از اندراج در زمره [illegible] نام نامی سیدالشهدا و مظلوم آل عبا
و سایر نامهایی که اهل دنیا او خوانده‌اند باز نماند بسبب شهادت و را او خوانند دست کشد و بر شمر بیعت

بیعت کند که در حقیقت بیعت در بوجه خرابی شریعت پیغمبر کردن دین با اگر چه [illegible] قیاس این مصیبت بآن مصیبت
جایز نیست زیرا که در آنجا تا یکی نه [illegible] ایشان سلمان تازیانه میزدند دیگر سلمان اگر به شمشیر نزدند
و سکینه به سیلی نزدند و بانه در بند حبس نبستند دلگیر قیاس حسین نیز به راحت چگونه توان کرد
مجلس پس آن قدر تازیانه بر سلمان زدند که وامانده شدند و نشستند و گفتند ای سلمان لو کان لك عند الله
قدر لایمانك لجعل الاستجابة دعائك و کفانا عنك اگر تو در نزد خدا بسبب ایمانت بمحمد قدر و منزلتی
داشتی هر آینه دعای تو را مستجاب میکرد و ما را از تو باز میداشت پس سلمان گفت که چه قدر جاهلید شما
که نمیدانید که خدا نخواسته که اجابت کند دعای تو را که من بر بهره‌ای از او صبر میخواهم و او نیز اجابت
کرده و مرا صبر داده و از او نخواسته‌ام که شما را از من باز دارد پس چند دعای مرا چگونه خواهد داد که پس
باز ایشان برخواستند و تازیانه‌ها را کشیدند و آن بیچاره را مدتی بر زیر تازیانه کرده اند ایشان تاختند و سلمان
لا یزید علی قوله الا اللهم صبرنی علی البلاء فی حب صفیك و خلیلك محمد صلی الله علیه و آله و سلمان زیاده نکرد بر
دعای خود مگر اینکه میگفت خدایا مرا صابر کن بر بلا در دوستی بر گزیده خود که دوست تو است محمد صلی الله علیه و آله
چنانکه حسین نیز زیاد نکرد بر دعای رضا و تسلیم مگر اسم الله و بالله و علی ملة رسول الله میگفت از برای خریدن
پروردگار الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله میگفت از برای تحمل این مصیبتها و میگفت اللهم اشهد علی هؤلاء القوم
میگفت در زمانی که از تیر جلاد برای بر میگفت الی تعلم انهم یقتلون رجلا لیس علی وجه الارض ابن نبی
غیره در وقت بیرون آوردن تیر از جبهه و سینه خود و ساعتی میگفت و هو علی باب تربة
تعیبت الله در وقت تیر خوردن طفلش پس گفتند وای بر تو ای سلمان آیا چه تو را رخصتی نکرده است
بمقام تقیه ضد اعتقاد خود را بگو پس چرا کفر نمیگوئی تا از عذاب خلاص شوی گفت خدا مرا رخصتی کرده است
در تقیه و لکن بر من فرض نکرده است بلکه تجویز فرموده است که من مطلب شما بگویم و این عذاب را
تحمل کنم و احبه انا افضل المنزلتین و انا لا اختار غیره و او را بهتر دانم بهترین دو منزله حصول این تحمل
او در جمیع درجه تحمل مکاره بالاتر از درجه تقیه کردن اینها است و من غیر او را اختیار نکنم و حضرت

گذاشته عدول ... نمی‌کنم پس بار چهارم نیز بر جو استند و تازیانه‌ها کشیدند و بر [illegible]
خون می‌زدند و در این دفعه از همه بیشتر زدند بجهت که [illegible] وقالوا اللهم [illegible]
لا تسئل الله کفنا عنک ولا تظهر لنا ما نریده منک در نقدر زدند که جلد از بدن سلمی سیلان
کها و می‌گفتند از روی تنها که نه از خدا بترس که ما را از تو باز دارد و نه اظهار تبری از محمد بکن
پس یاد کن که خدا ما را هلاک کند اگر از جمله راستگویانی و سلمی گفت من که امید دارم که
هلاک شما را از خدا بخواهم که مرا در میان شما گذاشته که از علم خدا گذشته باشد که بعد از این
ایمان خواهند آورد و من بعد باشم از آنکه [illegible] سؤال کنم یا شما از خدا قطع گردید آنگه ما را از ایشان گفتند
اگر از انبیا هستی دعا کن که هر یک از ما که امید ایمان در او نیست هلاک کند [illegible] فا نفتح له حائط
البیت الذی هو فیه مع القوم و شاهد رسول الله صلعم و هو یقول یا سلمی ادع علیهم
بالهلاک فلیس فیهم احیاء پس دعا کرد دعا نوح علی قومه آه از حسرت اینکه جلد سلمی بر زمین
جاری شده که بهترین [illegible] از این حسینی خواهش
بظهور رسید یا در بارگاه رب حضرت [illegible] آمد پس دیوار [illegible] که سلمی را در آنجا
می‌زدند شکافته شد و سلمی جمال عدیم المثال پیغمبر را دید و پیغمبر نزد آنست [illegible] در آن
عذاب [illegible] و بدن خونین سلمی را دید و گفت ای سلمی بخواه از خدا بر هلاک
این‌ها که در میان ایشان کسی نیست که امید ایمان در او باشد همچنانکه نوح خواند خدا را بر هلاک قوم
خود [illegible] در وقتیکه دانست از جانب خدای تعالی که از قوم او
ایمان نمی‌آورد مگر آنکه پیشتر ایمان آورده‌اند ای رسول مختار من دانم چه حکمت که همینکه
خون از بدن سلمی جاری شد [illegible] طاقت طاق شد و دیوارها شکافت و او را
تسلی [illegible]
زینب در وقتیکه در قتلگاه [illegible] حسینی
السنان [illegible]

لما عرف الله انه لن یؤمن من قومه الا من قد آمن

مرعف

مرعف همچنانکه ابو مخنف روایت کرده که عمر بن سعد لعنه الله به لشکر گفت انهبوا الخیم قالت زینب ابنة علی بن ابیطالب
کنت فی ذلک الوقت واقفة فی جانب الخیمة اذ دخل علی رجل ازرق العین فاخذ جمیع ما کان فیها و نظر
الی زین العابدین و هو مطروح علی نطع من الادیم و ذلک انه کان مریضا فجذب النطع من تحته و رمی به
الارض و التفت الی و عندی و اخذ قناعی من راسی و نظر الی قرطین کانا فی اذنی فجعل یعالجهما حتی نزعهما
بعد [illegible] اذنی و هو مع ذلک یبکی فقلت له لعنک الله تسلبنی و انت تبکی قال نعم ابکی لما اراه
یحل بکم فقالت له قطع الله یدیک و رجلیک و احرقک بالنار نار الدنیا قبل نار الاخرة لا تسلبنی و لا تبکی
قال اخاف ان یاخذها غیری پس من دانم که چه حکمت بود که [illegible] زینب [illegible]
همچنانکه در ملهوف از حمید بن مسلم روایت کرده که او گفت فلما نظر النسوة الی القتلی صحن و ضربن وجوههن قال
فوالله لا انسی زینب ابنة علی علیه السلام و هی تندب الحسین و تنادی بصوت حزین و قلب کئیب یا محمداه صلی علیک
ملیک السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء و بناتک سبایا الی الله المشتکی و الی محمد المصطفی
این گفته [illegible] حسینی [illegible] و این [illegible] در [illegible] حسینی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] همچنانکه روایت [illegible]
[illegible]
گفت من [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] سلمی [illegible]
تدعوا الله بان [illegible]
[illegible]
[illegible]

المسی مقرا طرف العظام کالتمشی [illegible]

و منتهم

[illegible] التی کان فیها [illegible] و هشمت عظامهم و بلعتهم و
[illegible] بکمیه سر هر یک [illegible] گرفتند و با سر دیگر دست راست هر یک [illegible] دست گرفته [illegible]
[illegible] زینب [illegible] ابو مخنف [illegible]
و الله ما [illegible] الا [illegible] و ظهر المختار بن ابی عبیدة [illegible] الثقفی [illegible] بطالب بدم الحسین
و لاخذ بثاره فوقع بخولی بن یزید الاصبحی [illegible] و هو ذلک الاجل قال فلما وقف بین یدیه قال ما صنعت یوم
کربلا قال ما صنعت شیئا غیر انی اخذت من تحت زین العابدین نطعا کان نائما علیه و سلبت زینب
قناعها و اخذت القرطین من اذنها فقال له یا عدو الله و ای شیء یکون اعظم من هذا [illegible]
[illegible]
[illegible]
حرف [illegible] زینب [illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت وای [illegible] قالت قطع الله یدیک و رجلیک و احرقک الله بنار الدنیا قبل [illegible]
الاخرة فقال المختار [illegible] والله لاجیبن دعوتها [illegible] یقطع یدیه و رجلیه و [illegible] بالنار [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] مومنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و انستند

[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] و گفتند السلام علیک
یا محمد یا سید الاولین و الاخرین السلام علیک یا علی و یا سید الوصیین السلام علی ذریتک
الطیبین الطاهرین الذین جعلوا اعلی الخلق [illegible] هؤلاء المنافقین [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روضة الصفا [illegible] حسین بن علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دل طایفه بجهت جنگ حتی امتلات رجلاه من الدم ثم رجع به وقال اللهم انی الملک اشکو
ما یفعل بابن بنت نبیک ثم اقتطعوا العیلی واحاطوا به من کل جانب حتی قتلوه فبکی الحسین
بکاء شدیدا وفی ذالک یقول الشاعر احق الناس ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلاء بعض
سرا و را [illegible] بر دعا بکر لیتی برادو جوانی است که حسین [illegible] در کربلا [illegible] علی کم مقاس [illegible] حجة الله برکس نکرید
چرا گریستی او از برای محبت و [illegible] تا رحمت [illegible] در دین از رفتن او [illegible] حجة الله بر او گریه
کرده [illegible] است که از برای [illegible] شهید [illegible] معلوم است که از رفتن عباس رخنه عظیم در دین شد
که لام حیف برادر [illegible] اخوه وابن والده علی ابو الفضل المضرج بالدماء
آن جوانیکه حسینی [illegible] برادر [illegible] ابو الفضل العباس [illegible] قفا [illegible]
از خدا جان [illegible] کنیه است [illegible] ابو الفضل [illegible] از برای [illegible]
[illegible] منزلت [illegible] دشمنان خدا [illegible] ومن ساواه
لا یثنیه شیء وجاد له علی عطش بماء کربت ماور عباس [illegible] والله که [illegible]
ومخلوقی [illegible] از برای [illegible] آب [illegible]
تمله [illegible] رسول خدا [illegible] الحمد لله الذی جعل من امتی من یضاهی [illegible] عند کفره وعند ابلیسا
نوح [illegible] ای عبد [illegible] یا رسول الله [illegible] کافران شدید است واحکام توحکام
و صبر تو [illegible] در ممالک [illegible] کار [illegible] است [illegible] از تو که از خدا بخواهد
که [illegible] جهنم [illegible] از عرکم [illegible] کافران سلطان کردانند [illegible] ایشان [illegible]
بر عذاب [illegible] در [illegible] عالم [illegible] رسول خدا فرمود که [illegible] تمام متوقف با جان [illegible]
[illegible] طبقات جهنم بعد از آنکه [illegible] کافران [illegible]
تمام [illegible] دعا [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] که [illegible] بدعای [illegible] شدند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بسیاری از کافران اسلام آورند

و بسیاری

و بسیاری از منافقان مؤمن خالص شدند ولکن بسیاری از کافران ومنافقان [illegible] شقاوت غلبه کرد
گفتند [illegible] پیغمبر [illegible] و گفت یا عبد الله انت من خواص اخواننا المؤمنین
ومن احباب قلوب ملئکة الله المقربین انک فی ملکوت السموات والحجب والکرسی والعرش
ما دون ذالک الی الثری [illegible] عندهم من الشمس الطالعة فی یوم لا غیم فیه ولا قتر
ولا غبار فی الجو [illegible] فاضل الحمد وحسبی بقوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب [illegible]
[illegible] در کشتن احمد سفاح [illegible] ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
[illegible]
[illegible] وکتبنا علیهم فیها ان النفس
بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص فمن
تصدق به فهو کفارة له ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون [illegible]
در توراة که نفس مقابل نفس است و چشم مقابل چشم [illegible] مقابل [illegible] و گوش مقابل [illegible]
و دندان مقابل دندان [illegible] قصاص [illegible] قصاص [illegible] از برای قصاص [illegible]
کند [illegible] و کسیکه حکم نکند [illegible] حکم بکنند [illegible] خدا
[illegible] حکم [illegible] جاری است [illegible] که رخنه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سر تحقیق که
ابن عباس از پیغمبر روایت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حسین [illegible] هفتاد هزار [illegible] هفتاد هزار [illegible] کشته شد
[illegible]
دفعه هفتاد هزار [illegible] احمد سفاح و قصه [illegible]

که جمیع از ابراهیم [illegible] احمد سفاح [illegible] ولید بن معویة بن عبد الملک که از جانب [illegible]
دمشق [illegible] مروان [illegible] و [illegible]
کرد [illegible] از بنی امیه [illegible]
[illegible] که خواهد آمد
[illegible] که ابو العباس احمد سفاح و ابو جعفر منصور [illegible] اولاد عباس [illegible]
[illegible] و داود و عیسی و صالح و عبد الصمد و غیر ایشان از ابنای عباس [illegible] بکوفه رفتند [illegible] در مروج
الذهب مسطور است که جمیع اولاد عباس از [illegible] بکوفه رفتند سفاح و ابو جعفر [illegible] عبد الله
[illegible] تا [illegible] رسیدند [illegible]
که [illegible] ابو جعفر منصور [illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] و قایع [illegible] روضة الصفا مسطور است [illegible]
قصه [illegible] بنی امیه است قال محمد بن قتادة عن زید بن علی [illegible] کان فی مدینة الرسول [illegible] قد
سمع ان ملک بنی امیه قد باد وانقرض وقد رجعت الخلافة الی بنی عباس [illegible] السفاح
وقد [illegible] الملوک واذعنت له بالطاعة وخطبوا له فی مشارق الارض ومغاربها ونقش
اسمه علی الدراهم والدنانیر وخافت الملوک والتجأت الیه الامم وهربت من سطوته سلاطین
العرب والعجم وتطایرت منه بنو امیة لعنهم الله شرقا وغربا سهلا وجبلا [illegible] سطوته
وقوة [illegible] لما کان منهم من الطغیان والحقود القدیمة [illegible] ثم [illegible] کتبوا
الیه یطلبون منه الامان ویسئلونه ان یلطف بهم وانه لا یؤاخذهم بما کان منهم ومن الجملة
و یفضلهم علی غیرهم وعلی جمیع اهل مملکته وان یجعل لهم باطنه وظاهره واحدا فقص لهم
بذلک

بذلک [illegible] انه لا یبغی علیهم وان یجعل لهم ما الیه من اهل مملکته وذکر لهم انه لیس فی وجهی
الا مواد والعطایا فاجتمعوا الصغیر والکبیر والرؤس من المردان وسار وانی زینتهم [illegible]
قال فلما اجتمع الکل منهم وکان عددهم سبعین الف فارس مقدمهم زید بن عبد الملک بن مروان
وسار وانی زینتهم وعددهم حتی قدموا الانبار فدخلوا علی احمد [illegible] ابی العباس السفاح فاعلی
مراتبهم ونصب لهم کراسی الذهب والفضة لیجلسوا علیها واقعدهم عن یمینه وشماله ثم انه
جعل منهم امراء ووزراء وحجاب وندماء [illegible] وکانوا یجلسون خلفه [illegible] عنده
وکان الناس منهم الخاص والعام یتعجبون من فعله بهم ویقولون ما رأینا [illegible]
هذا الرجل کیف یفضل علی اعدائه [illegible] الیه ویعطیهم اموالهم وضیاعهم فقال ابو
الحسن [illegible] السفاح ذات یوم جالس علی تخته وبنو امیة حوله وعلیهم اقبیة الدیباج [illegible]
[illegible] بالوان الذهب والفضة والعمایم الملونة متقلدین السیوف المنقطة بالوان الذهب
والفضة [illegible] المناطق [illegible] الجواهر واذا قد دخل علیهم بعض اصحابه وهو [illegible]
فقال له یا امیر المؤمنین العجب کل العجب فقال له یا ویلک ما رأیت من العجب فقال ان علی الباب
رجلا [illegible] الوجه [illegible] عظیم [illegible] حسن الوجه [illegible] وقد علاه الغبار [illegible]
الانهار ومن [illegible] قد قطع [illegible]
[illegible] والراکب علیها [illegible] البالی والشیخ [illegible]
الفانی قد تعجبت منه ومن صورته ومن ذکاة عقله ومن حسن [illegible] وقد اناخها بباب [illegible]
[illegible] والبشارة والعطا [illegible]
[illegible]

سفر ولا جهد ولا تعب فقلت له يا ويلك انت عديم الراي والعقل انما طلبنا منك ان تحدثنا فنظر لي
مغضبا وقال نعم احدثها واخاطبها وابشرها واقدحها واسرحها بالكرامة والحبور ثم انشا هذه
الابيات ينشد ويقول يا ناقتي سيري طي وابشري لجود الوالد بن عجاني عن تلعتي خيرا فتنجي
وتكرمي من سفر شعث وطول هواني الا ايها السفاح والسيد الذي لهم تسطو بكل مكان
انت ناقتي تشكو اليك تاسفا مضتها عن الاسفار والسير ان اطال الملك الباري البقاء بجد كفاني
دعائي النبي كما ان ثم قال يا امير المومنين انه قد قتل يريد الدخول عاجلا والوصول اليك فمنعته
من الدخول فقلت له ما الذي تريد من السلطان فقال استاذن لي بالدخول عليه واني قد اتيت من بلاد
بعيدة وسفر صعب شديد اخوض سواد الليل وحنادس الظلام واريان تطلع الى طلعة هذا الامير
والمور كاشتد الموج والنيران مضرمة في جوانحي او مثل النار اخمادها واطمى طمي سنوا ذهادرها
فتعجبت من فصيح منطقه وحسن استه فقلت له امضي وتطيب خاطرا ولك لنزول عنك الوحشة و
وعناء السفر ثم عد الي حتى اوصلك الى الامير فنظر الي بعين الغضب وقال اني اليت على نفسي ان لا انزع
ثوبا ولا امس طيبا حتى انظر الى امير المومنين وهو على الباب واقف ينتظر الجواب لامير المومنين على
الذي والصواب ثم قال لما سمع كلامه قال السفاح والله هذا صاحبنا سديف ورب الكعبة ثم انه
اذن له بالدخول عليه وقال انه عز علينا وقرب الى نفوسنا قال ولما سمعت بنو امية بذكر سديف
تغير الوانهم واقشعرت منهم الفرايص واخذهم الفزع والجزع والطمع قبل دخول سديف عليهم لانه
كان عبد لبني هاشم وهو فصيح اللسان قوي الجنان شاعر ماهر يصول علينا كالثعبان بسد[illegible] كلامه وكان
كلما اتى موسم الحاج يخرج اليه ويعلو قبة ماء زمزم ويصيح في الناس فيجتمعون اليه بنو يزيد وغيرهم
فاذا تكاملوا بسط لسانه بمدح مواليه بني هاشم وهجو بني امية ويحرض الناس على خلع الخلافة منهم ووضعها
في بني هاشم ويقول الحمد الذي جعلها الله فيهم باختياره باختيار ابائهم فلما كان في بعض المواسم
وقد صعد على قبة زمزم ونادى باعلى صوته يا اهل الصفا واهل مكة ومن دار باب الكعبة العليا
والقادمين من اقطار البلاد شرقا وغربا اسمعوا وعوا ما اقوله وانكلم ثم تكلم في بني هاشم

بكلام

بكلام حسن بليغ وتكلم في بني امية بكلام فاحش فصيح يقطع اكبادهم ويمزق قلوبهم قال فقبضوا عليه
وسحبوه على وجهه وضربوه ضربا وجيعا وعذبوه عذابا اليما حتى ظنوا انه قد مات فرموه على الزبالة حرت
الميلامرأه كانت بيتها قريبة من الزبالة فانتشلته وبررت الحيوة واعطت عليه بن محمد الى بيتها فرسقته
فلما افاق طعمته ثم عالجت جراحاته حتى طابت فلما اسالته فوق النهوض هرب على وجهه الى الشيخ هذا ما
كان بينه وبين بني امية واما ما كان من مدح السفاح فانه لما اذن له احمد السفاح بالدخول دخل و
نظر الى المجلس يمينا وشمالا لا يعدان سلم وحياه باحسن تحية وقال له قدمت خير مقدم وغنمت اكرم مغنم
ولك عندنا الاكرام والانعام وبما تحب وترضى فان لك عزيز علينا فابشر بما تقوى وتتمنى فطاب وطرب والتفت
في المجلس فاذا هو الذين صلبوه وهكذا وقد ملئ المجلس بجمعهم كما مواليه من بني هاشم فترقرق وغرغرت
عيناه بالدموع وبكى فقال له السفاح ما يبكيك وقد نزلت الهنا وزال عنك الهم والعنا فانشا يقول
تعلوا صلى اثارها فسنوها بعد ميل من الزمان اياس لا تقولن عبد شمس عتارا وضعوا كل ماس
واداس ذلها اظهر التودد منها وبها منكم كحد المواسي ولقد غاضني وغاض بغيري قربهم من زارق
وكل حصو كراسي انزلوها بحليث انزلها الله وابدلوها معكس والانكاس واذكروا مصرع الحسين
وزيد وقتيل بجانب النهر باسي والقتيل الذي بحران ثاويا بين غربة وااسي قال الراوي وكان
حين دخول سديف على السفاح بيده في يد سليمان بن عبد الملك فتنفس الصعداء وانشا يقول لا تغرنك
الذين تراهم ان تحتنا لضلوع ذو ردايا فضع السيف وارفع الصوت حتى لا ترى فوق ظهرها
امويا فقال السفاح يا سديف اما ما يظهر من كلامك في حق هولاء فالصلح احل والعفو افضل فالكرم
الناس من عفى عند المقدرة ثم نادى بعض غلمانه فقال على بعض العرق فدفعها الى سديف ليصلح بها
حاله فاحضرت ندفعها اليه فقال له قم وغير ثيابك وتطيب وعد الينا ففعل ذلك عند ما خرج
سديف من عنده وهو مسرح دالقلب اما بنو امية فانهم بقوا في هم طويل وذكر عظيم وفرح السفاح
ما خاطرهم من ذكر بتيقن البلاء فاراد ان يطيب خواطرهم ويسكن قلوبهم عنه فقال يا بني امية
لا يغرنكم كلام هذا العبد السفيه وانه يرجع الى قلة العقل فانا اذا اتاه دعوته انما هو لاجل
المزاح عليه وانتم تعلمون انكم ذو الشوكة ولكم قيام الدولة وليس بذي راي سديد ولا بجزم مس

الى قوله وما يهجو به ولبس عليه عيب اذا ذكر مواليه فعند ذلك تركوا ما في قلوبهم من الجزع والهلع
الذي كانوا عليه فاخرجوا عنه اسلبح حتى هوى في غلالق الحلوق وتحدثوا في امر سديف فقال صاحب
الذي منهم الهرب الهرب ما دام الكم سديف في طلب فقد عاد لكم دامتم وخاد الدولة وهو وحيد
لا ناصر له فيكون لانا له الدولة والموالية وانتم تحت ايديهم وقال ما منهم ان الخليفة الى ويتبع جميعكم
وهو ذميم قال الراوي فلما كان من غد ابكروا الى السفاح في احسن زينة فسلموا عليه فرد عليهم
السلم باحسن التحية ورفع مجلسهم وسالهم عن حالهم وقضى لهم حوائجهم واقبل عليهم بوجهه واقبل الاعظيما
فبينما هم عنده مسرورين باقباله عليهم واذ دخل عليهم سديف وقد غير ثوبه فسلم على الخليفة
ولم يسلم عليهم وقال السفاح انعم الله صباحك وبان فلاحك وظهر نجاحك وكشف بك سحب الظلم
فانك الاخذ بالثار والكاشف عن قومك العار والضارب بسيفك الانبار وهامات الفسق
الاشرار الذين هم وقود النار وحاشاك يا سيدي ان تكون من الغافلين عن نار قبيلتك و
العصبة لعشيرتك يا ابن النجبا من بني عباس وبني هاشم رؤس الناس وسرب من عبد مناف الجواد
وبني عبد المطلب سادات العباد ثم انشا يقول اصبح الملك على الدرجات بكرام سادات وحمات
لك اعني الله خليفة الله ذا المجد والجود والفضل والكرامات اي دهرا مثلنا واي دهر قد غصصنا
بالموت الكربات غدرتنا بنو امية حتى لبس لحم الجسم منهم جمات واستباحوا دماءنا وسبينا
ومنتابذ لدولة النكبات ابن زيد وابن عون ومذحج تاويا بارض الفرات والقتيل الذي
بحران امسى ثاويا بين غربة وفلات كيف سلوا وقد ابيدوا جميعا لا رحم الله من بقي من سنات
قال الراوي فلما سمع السفاح شعر سديف اطرق راسه الى الارض ساعة الا انه سكن ما في الخليفة
من الغيظ ثم رفع راسه وقال يا سديف قلل من هذا الكلام ولا تذكر الذي قد فات
ولا تعد ذكر من قد مات ان اكرم الناس من صفح عن خبر اليه ومن اعرض عما يثقله ليه فلا تعد
عند ناذكر هذا المقال ولا تقرب الينا ذكر هذه الامثال فانهم في الساعة في اكرامه واتحاد بلوغ
الامل والمنى من العطا فخرج سديف من عنده مغتما فلما خرج سديف من عنده اقبل السفاح
على بني امية بوجهه وهم مطرقون على الارض من كلام سديف فقال لهم اني اعلم ان كلام هذا

العبد

العبد لم اغاضكم واوجع قلوبكم فبالله عليكم لا تلتفتون الى كلامه ان لكم عندي ما تريدون وزيادة
على ما تطلبون فخرجت من عنده وقد فرحت قلوبهم من الغيظ على سديف والخوف من بقية كلامه فاجتمعوا
للمشورة فيما بينهم فقال لهم اما تعلموا ان هذا العبد الذليل حيلة والا اهلككم فلا يقبل احد من كبيركم
لا يدوم اقبال الخليفة لكم ويبقى عليكم ولا ينجو منكم احد وقال الاخر دعونا كما يريد بكم الخليفة سوا ا بابكم
يمنعه من فتكه بكم باحيا كم واكرامكم ورفع محلكم ومجلسكم وقضى حوائجكم وقال الاخر من عسى ان يكون الملك
بظاهر الجميع بالمنع عكس ذلك لما فعلتم سابقا فاجتمع رايهم على ان يجتمعوا على كلمة واحدة ويدخلون على
الخليفة ويطلبون منه العبد ويقتلونه وقال بعضهم انكم تسعون الى ما لا يرد الخليفة وجوهكم جميعا
لاجل عبد لهم فان سلمه لكم والا فلا تدخلون مرة واحدة ولكن اذا اردتم الدخول عليه فليدخل الصف وليقف
الثاني على باب القصر فاذا اعطى الصف فليخرج الحماد الكرامة فليدخل الصف الثاني وهكذا لا يمكن منكم
دفعة واحدة قال الراوي اما السفاح فانه لما هجم الظلام وهدت النام ارسل الى سديف من يحضره عنده
فاحضره في ذلك الوقت فقال له يا سديف ما يحملك في الامور ان تستعمل الراي في الاحوال فانه انجح وصاحبه فلح
والصبر يندد بليه ومحصوص اليه فقال يا سيدي الصبر ابو ضني والكتمان قتلني والنظر الى هولاء الفجرة الخلق
ولا يخفى عليك ما فعلوه باباك وقومك وعشيرتك واقربائك من قتل الابطال وهتك الامواد وذبح الاطفال
وهتك الحرم وهم حرم ال الرسول وحملوهم على اقطاب الجمال بغير وطاء وهم عطاش حفاة مكشوفات
الوجوه والنواصي والرؤس معلقا على اطراف الرماح يطاف بها في البلدان جثتهم الطاهرة رميلة بدمائها
في ارض قفار وبهمة عبرا وزوارها الوحوش والطيور فاي عين تجف مدامعها لذلك المصاب واي قلب
لا يحترق من الاكتياب اذا تذكر تلك الدماء السائلة والجثث البالية والرؤس المسالة ثم الان واحصد
سيفك من هولاء الكفرة الفجرة اللئام فان هولاء حزب الشيطان وحشو النيران ثم انشا هذه الابيات
يقول يحق لي ان ادوم ما عشت في حزن اذرا الدموع على الخدين والذقن يا ال احمد يا خير الورى كرما
كان خيركم في الناس لم يكن رجالكم قتلوا من غير ما سبب واهلكم حملت كرها على البدن سكينة ست
النسا ها وقد برزت من خدرها باسرة من شدة الحزن ابكي حسينا وابكي نسوه هتكت ام البنين
فاطمة ام البنين للحسن اشكوا الى الله مما قد لقيت من الظلم الشنيع وسوء الفعل والسنن ثم انتحب

وبكى بكاءً شديداً حتى تغير لونه وهو يصيح باعلى صوته حتى غشي عليه فلما افاق من غشيته رده السفاح
بكى بكاءً عظيماً وهو يصيح باعلى صوته وا ثلاثاه وا ابتاه وا عشيرتاه وا محمداه وا علياه وا حسناه وا
حسيناه ثم التفت الى سديف فقال له ابشر يا سديف فقد بلغ الكتاب اجله وحان اوان ما كنت تامله
فكيف بك اذا اطلقت السبيل تضرب بسيفك كيف شئت فقال والله لئن اطلقت لي فيهم السبيل لارضين
الرب الجليل ولاخذن منهم ثار مولاي ولارضينك يا سيدي فقال له السفاح ثم الان اني قاتلهم
غداة غد انا اعطيك سؤلك وابلغك مامولك فضحك منه وبات تلك الليلة قلقاً ارقاً ينتظر
الفرج بما وعده به فلما اصبح السفاح ذلك اليوم وهو الذي تسميه بنوا العباس يوم ذا القتل
لانه قد قتل فيه السفاح بني امية ... ونادى في سائر البلدان ان الملك السفاح قد بسط الانطاع
وفتح الخزائن وصب الاموال وهذا يوم العطاء ويوم الجزاء ويوم النوال ليوم لا يحتاج فيه الى السؤال الى اخر
الدنيا ... ضرب البوقات ثم انه امر ان ينصب له كرسي ملكه في مجلس لا يوصف مثله طولا وعرضا وجعل
الامراء والوزراء والقضاة واكابر البلاد وارباب الدولة وجميع الجند بعدما فرشه بالديباج
والقسطلاني والطنافس والفرش المنقوشة وكراسي العاج المصفح بالذهب الوهاج واعد فيه من
المساند والوسائد شيئاً لا يحصى ولا يوصف بالاعين ولا اذن سمعت وقد اتخذ في المجلس مخادع
قد ارخى عليها الستور حيث لا يعلم بها الا هو وصناعها وقد اسر الى الخوالف ... فارس من الفوارس
... قد انتخبهم من جنوده وانقادهم واعدهم ... لديه ودفع اليهم السلاح وعدة
الحديد والسيوف المحلية المذهبة المصقلة وزراهم في تلك المخادع واوعز اليهم الى ان يقتل
بني امية قاطبة وفي مثل هذا اليوم قد ذخرتكم فقالوا يا سيدنا ما اوامرنا ...
فقال لهم ادخلوا المخادع وارخوا الستور لتكون اعينكم فيه ناظرة حتى تشاهدوني متى الاشارة
فاذا رفعت القلنسوة عن راسي واحطها الى الارض فاخرجوا شاهرين الاسلحة واعملوا فيهم السيف
ولا تشفقوا على احد ابدا ولو رايتم في المجلس ابي او والدي او اخي فلا ترفعوا عنه السيف اياكم
... التماهل والمراعاة لاحد من بني امية ولم يزل يوصيهم ويؤكدهم في القتل حتى صار كل واحد منهم
يغلي كالقدر على الجمر وادخلهم في المخادع وقد ارسل الى بعض الجند ان اذا رايتموني وقد رفعت

القلنسوة

القلنسوة عن راسي فاخرجوا من المخادع واغلقوا جميع الابواب واياكم ان يخرج من مجلسي احد قال الراوي فلما انقضى النهار
واقبلت بنو امية في احسن زينة يمشون بالجيد ويسحبون اذيال الحلل وهم يتقدمون فوجا فوجا حتى تكاملوا اربعين
الفا فجعل لهم السفاح ذلك المجلس خصوصهم وكان شاعر يمدح السفاح بقصيدة حسنة وقد اعطاه عليها مالا جزيلا
قد دخل في جملتهم فلما وصل الى باب المجلس منعه البواب لمعرفته بمحله عند الخليفة في الانعام عليهم وقد حسدهم على ما هم فيه
من النعمة مما راى عليهم من الحلي والحلل والتيجان في الخيل المسومة والعبيد والخدم وكل ما مد طرفه الى واحد منهم يقول هذا
هو الملك بل ازيد من الملك عظمة وهيبة فظن انه يوم عبوس تحصد فيه الرؤس وتتلف فيه النفوس فحمله على انه قد
حسدهم على ما اعطاه سابقا ... بما يقع عليهم ...
ثم دخل معهم وجلس على كرسي من العاج الابيض ثم ان السفاح نهض وصعد المنبر وسيفه على عاتقه ونادى بعبده
صبيح واقعده عن يمين المنبر وكان عبداً فصيحاً للسفاح جري الجنان وقد اسر اليه ما يريد يفعل ببني امية لعنهم الله واخف
سديف عن ... ثم انه حمد الله واثنى عليه وذكر النبي صلى الله عليه وسلم وقال ايها الناس قد وعدتكم وعلمتم عيده وهذا يوم
انجازها فلكم عندي الغنا والرفاهية فليطلب كل منكم ما يحب فقال قائل منهم هباة الخليفة اجل ما يتمناه متمني فقال
ان لكم عندي العطاء فوق الرضا فاما ابدء بالعطاء بني امية ام بني هاشم فقالوا يا خليفة الله ان بني هاشم سادات العرب فلا
يتقدم السود على السيد فابدأ بهم فقال رجل منهم ... الملك ... الصغار والكبار ولا تحتاج يدي الملك الى ...
فقال يا صبيح ادع لي بني هاشم واحدا بعد واحد ليقبضوا عطاياهم فاذا فرغوا فادع بني امية واحدا بعد واحد حتى يكملوا وقد
كان في يده صحيفة فيها اسماء بني هاشم على حدة واسماء بني امية على حدة فنشر صبيح صحيفته ونادى باعلى صوته اين ابو عبد الله
الحارث بن هاشم هلم واقبض عطاءك فلم يجبه احد فقال سديف يا سيدي واين ابو عبد الله فقال السفاح وما باله فقال
سديف قتل يا مولاي فقال السفاح ومن قتله قال قتله هذا الرجل وهو شيبة بن ربيعة وهو الجالس عندك على كرسي الذهب
فقال السفاح لم اعلم بذلك اضرب على اسمه يا غلام اذا غاب وناد بغيره فنادى صبيح ... اسد الله واسد رسوله حمزة
بن عبد المطلب فقال سديف واين اسد الله حمزة بن عبد المطلب يا مولاي فقال وما باله قال قتل يا مولاي قال السفاح ومن
قتله قال سديف قتله رجل من هؤلاء القوم بيد امه هند ابنة عتبة بن ربيعة يوم احد وقد شقت جوفه واخذت كبده لتاكل
منها لعنها الله ... قطعت اناملها وعلقتها في جيدها قلادة حنقا عليه فسميت بذلك آكلة الاكباد فقال السفاح
لم اعلم بذلك اضرب على اسمه يا غلام اذا غاب وناد بغيره فنادى صبيح اين عقيل بن ابي طالب فقال سديف واين عقيل
بن ابي طالب فقال السفاح ما فعل به فقال سديف قتله رجل من هؤلاء القوم وهو طالع من الشام يريد المدينة
فقال السفاح لم اعلم بذلك اضرب على اسمه يا غلام وناد بغيره ولم يزل الغلام يعيد لهم واحدا بعد واحد حتى يذكر
ما فعل بهم ويقول له السفاح ... كل واحد كان ... فنادى الغلام اين ابن بنت رسول الله سيد شباب اهل الجنة
ابي الحسين بن فاطمة الزهراء ... الحسين بن علي بن ابي طالب فقال سديف يا مولاي واين الحسين
ابن علي بن ابي طالب فقال السفاح وما فعل به فقال سديف قتل بارض كربلاء وقتله امير هؤلاء القوم ...
... وهم جلوس في مجلسك على كراسي الذهب ... عطشانا ...

وركضوا بخيولهم على جثته الشريفة حتى جعلوا

وركضوا بخيولهم على جثته الشريفة حتى جعلوا صدره مرضوضا وهشموا اضلاعه وسبوا حريمه وذبحوا
الاطفال ... وركبوهن على رؤس الرماح وسبوا نسائه وركبوهن الجمال
بغير وطاء وشهروهن بين العرب مكشفات النواصي ... ناحت
عليهم الانس وبكتهم الوحوش والطيور والحيتان في البحور فتغرغرت عين السفاح بالدموع وامسك ... معه
وقال لما علمت بذلك يا غلام اضرب على اسمه وناد بغيره اذا غاب فنادى الغلام اين زيد بن علي زين ... الحسين
هلم الى الخليفة واقبض عطاك منه فقال سديف يا مولاي واين زيد بن علي فقال السفاح وما فعل به
قال سديف قتله رجل من هؤلاء القوم يقال له هشام بن عبد الملك بن مروان وصلبه منكوسا على راسه
... يصلو باعلى خشبة حتى عششت الفاختة في جوفه ثم انزلوه بعد ذلك وحرقوه
وسحقوا عظامه وذروها في الريح ... وهو ينادي باعلى صوته
سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون ... معروف هناك فقال لم اعلم بذلك اضرب على اسمه يا غلام
اذا غاب وناد بغيره فقال الغلام هؤلاء سادات عاشوا سعداء وماتوا شهداء ثم نادى الغلام ...
ابراهيم بن محمد بن عبد الله بن العباس هلم الى الخليفة واقبض عطاك فسكت سديف ولم يرد جوابا
فالتفت اليه السفاح وقال له ويلك يا سديف كلما اذكر واحدا من مواليك بني هاشم انطلقت في
شرح ما فعل به فلما ذكرت اخي وابن ابي وامي سكت عنه فقال له سديف يا مولاي اني استحييت ان
اذكر لك ما فعل به هؤلاء القوم باخيك فقال السفاح سالتك بالله الا ما اخبرتني به فقال له سديف
قتله رجل من هؤلاء القوم يقال له مروان بن الحكم وهو ... في هذا المجلس وادخل راسه في جلد
... وخاط عليه ووضع ... جلد شاة وهو الذي ... وامر ...
يضربه حتى ضربه عشرة الاف سوط في ثلاثة ايام حتى مات من العذاب فقبره هناك ...
فصاح السفاح صيحة كادت نفسه ان تزهق وقال له ويلك اسكت عن هذا الكلام فايقنت بنوا امية
بالهلاك فقام رجل من اوساط القوم يقال له زيد بن ... بن عبد الملك وقال يا ويلك يا عبد السوء
كم تحرض الخليفة على هلاكنا فقال والله ما اريد بذلك الان ... فقال والله اخسا
... وانتقامك ... الف العبد ...

فنظر

فنظر اليه السفاح نظر المغضب وقد انتفخت اوداجه غيظا وحنقا عليهم وصار يرتعد كالفرخ من شدة
الغضب ثم انشا السفاح وهو يقول حسبت امية ان ترضى هاشم عنها ويرضى زيدها وحسينها
كلا ورب محمد ... ستعلم ... اي غبن ... القصاص
عنها وتقتل كل جليل بالمشرقي وسوف تقضي حتوفها ... ثم ان السفاح صاح صيحة منكرة ورفع
القلنسوة عن راسه وجلد بها الارض وقال يا لثارات الحسين يا لثارات بني هاشم يا لثارات بني العباس
فلما سمعت الغلمان صيحته وراوه لما جلد بالقلنسوة الى الارض خرجوا من المخادع شاهرين السلاح
ووضعوا السيف على الصغير والكبير وجعلوا يجلدونهم بالاعمدة والدبابيس وجعل ... الحكم ...
وهو ينادي انا شاعر الخليفة فقال له لولا انك منهم ما دخلت معهم وقتله السفاح بيده ولم يزل السيف
يضرب فيهم ... حتى قتلوهم عن اخرهم وخرج الدم من الميازيب
والانابيب كافواه القرب وامتلات البواليع وساح الدم في الارض فظنوا الخدمة والعبيد الذين حول
القصر بايديهم الخيل والسلاح ان ذلك دم الذبائح التي تذبح للطعام ثم انزل اليهم من جنده من
... الخيل والاسلحة من ايديهم ومن تحرك منهم قتل ومن استسلم منهم اسر ثم امر السفاح ان تجمع القتلى
ويبسط عليهم بساط ... بالموائد وجلس هو واصحابه على القتلى ... فاكل هو ومن
اسلم من بني هاشم ثم التفت السفاح الى سديف وقال له اشتفى صدرك من بني امية ام لا فقال سديف يا
مولاي ما اكلت اكلة ... اطيب من هذه الاكلة الا ان جمعا كثيرا من الكوفة والحيرة منتشرين في سائر
البلدان ... من اصلها ...
بعض ... الى البلدان البعيدة فلا يمكن تحصيلهم فقال له السفاح ... فان الذي فعل بهم
الفعلة لقادر على ان يريهم ... على وجه الارض ابدا و
اما ما كان من البقية الذين لم يكونوا حاضرين في البلد ولم يدخلوا الوقعة فانهم ...
... فارسل اليهم الكتب والرسل ... واظهر لهم انه ندم على ما سلف
وصار كلما وقع في يده واحد اكرمه بالعطاء والحباء وخرج من عنده بالخلع السنية والسيوف المصقلة
والخيل المسومة ويظهر لهم الندم على ما فعل ... ويقول ... احدا من بني
امية فوجهه الي ... لعل الله يتوب علي ويغفر لي ما جنيت من هذه الفعلة الشنيعة ...

متى عوضناه سلافهم وصار لا يا بنيه واحدا فاكثر الا خرجوا من عنده بغاية الكرامة ولم يزل كل
والناس عبيد الدراهم والدنانير هذا وهو قد احضر البنا والصناع والناقشين والمهندسين من جميع
الامصار وقال اريد ان تبنوا لي قصرا يكون على وجه الارض مثله قط ناهيا في الطول والعرض شاهقا في
الهوا باسقا يطلب السماء وتصنعون فيه من التصاوير والتزاويق والنقوش ما لا عين رات ولا اذن
سمعت به فقال لكم ذلك فضبط الالف وخمسمائة صانع وصب لهم المال على التطوع وقال لهم
ما تشتهيه انا ولا امر بحفر خندق مربع وجمع حمرا وبغالا لا تحصى فنقل عليهم الملح وجعله حشوا لاساس
تحت اللبن واخذ العهود والمواثيق على الصناع وقال لهم ان تم هذا الامر الذي اريده اعطيتكم عطاء لم يعط
ملك من قبلي ولا بعدي وان لم يتم فاني احد منكم استقصيت ايصال شيء لكم وقلعتها من غير دفتها
وقد حجبت عنها الناظرين الى ان احكموا اساسه ولم يبق الا التشييد وبقي عمل الصور والتزاويق وجعل
كلما وصل اليه من غيره امير يدخله القصر ويقول له انظر الى هذا القصر وما احدث في عمله وبسط الاموال
عليه الا لاجل بني امية لا سكنهم جميعا فيه وانعم عليهم بنعمة تنسيهم ما كانوا فيه وصار كل من حضر منهم يلتهيه
منه فاذا مضى واحسن في امره يخبر بذ قومه وعشيرته حتى لا تنقلوهم وسكنت جوفهم من الخوف منه
وجعلوا يدخلون فوجا فوجا ينظرون وقد تعبت الصناع فيه فقوم ينقشون وقوم يبيضون وقوم
ينقشون وقوم يعملون الحيطان وقوم يعملون الحمامات وقوم يسقفون وقوم يصبون الذهب والفضة
ويخرطون العاج والابنوس له الابواب فما مضت الايام حتى عمل القصر وغرفه وشرفاته ومقاصيره وعلقوا
عليه الابواب المكللة المكوكبة بالذهب والستور المنقوشة بالدر والياقوت وفرشوا عليه فرش
الوشي والحرير والديباج المطرز بالذهب الوهاج وغير ذلك من الوان التحف والتحيا الاحمر ونقل اليه الاشياء
الثمينة والاسلحة المحلية والثياب العالية والامتعة الغالية ثم اذن للناس ان ياتوا اليه

فليدخل ولينظر من تلك الاشجار ويقطف من تلك الثمار ويليا كل من تلك الموائد ويشرب من تلك

الحيضان فصار الناس يهرعون اليه من كل فج عميق وصار يتحدثون من جميع البلدان ويتعجبون من الناس
من جميع الامصار ان هذا القصر العظيم الشان ما صنعه الا لبني امية عوضا لهم مما عمل بهم وصار كلما
يدخله من بني امية يجزل له العطاء ويصنع له مقصورة وغرفة وشرافة وغير ذلك ويقول هذه
ملك وقومك قادمون عليك فطب نفسا وقر عينا ولم يزل ينادي بينا ويعرف في البلدان بالامان

لبني امية

~~وحسب ... فتح ... خالص ... وكلكم ... كاروان ... علي~~
~~كرد وگفتند هذا سبحبي در بغرور ... كرد فقال يا عبدالله انت من خواص خواص اخلاصنا~~
~~الموفقين من احباب قلوب ملكة الله القريب ... ملكوت السموات والحجب والكرسي~~
~~العرش ونادون ذلك الى ... وصلك عندهم من الشمس الطالعة في يوم لا غيم فيه~~
~~ولا تكون لا غبار ... من اهل المدح ... الذين يؤمنون بالغيب ...~~
لبني امية وتسامعوا كلهم بذلك القصر وشاعوا به فلم يزل اولئك يأتون اليه حتى تكاملوا
في القصر جماعة لا يحصون اولادا وعيالا وهم مستبشرون حائرة عقولهم فيه ومع ذلك انهم يحذرون سطوته
فلم يزل يطمئن قلوبهم ويقول يا بني امية اني رحمت بكم سوءا فمن ذا الذي يحملكم عن مالي
لقادر على ان اسلط عليكم عمالي في كل بلاد حتى لا استحكم الدنيا ولكن استردوا بالعطاء فوالله الذي لا اله الا
هو وحرمة ابائي الكرام ما بنيت هذا القصر الكريم الا لكم كرامة واني اريد به لكم فلي ذكر الله خالصا
فابعثوا الى من نأى منكم وانو لو شئتم وكان يقول بعض الناس سابقا ما عمل هذا القصر الا لخبيئة جعفر
وبعضهم لعمه صالح وبنو امية لا يشكون انما لهم عوضا عما عمل باسلافهم فلما سمعوا ذلك منه اطمأنوا
بالاثم له [illegible] والو لكن منهم من لم يزل الخوف في قلبه وقال يا هؤلاء لا يغرنكم حلم السفاح وقد حلم
على من كان قبلكم وتكرم عليهم وقدر انه يموتهم فاخذهم على الغفلة ونخاف ان تكون مثلهم فقال بعضهم
ان فعل ذلك فتضعوا عنه في القصر واغلقوا ابوابه فلا يقدر عليكم وانتم بهذا الجمع الكثير فلو اجتمع عليكم
اهل المصر لم يقدروا عليكم ولا تلتفت الا الى ما يقولونه فلم يزالوا يتداعون من جميع البلدان حتى
لم يبق منهم الا من شذ وندر فدخل عليهم السفاح في القصر وهم يتسابقون الى الغرف وكل قد دخل
مكانا او سبق الخلوة او حجرة كان له للسادات اريد ان اعمل لكم عيدا عظيما فرحوا وصبحه
الاموال على التطوع واجزل لكم العطاء والحباء فنقل الى المقربين الفواكه والحلاوات والذبائح
ودعا بها باسمائهم وساق البدن للنحر والالات للطبخ فلما اصبحوا تكاملوا واخذت المجالس
واقبل السفاح بنفسه ليجهز دعوتهم فرحبا بهم وامرهم ان لا يفارقوا اماكنهم وخرج من القصر

وركب في اصحابه وحجابه من بعد ما قدم لهم الموائد واشتغلوا بالاكل والشرب وجاء وان تغلق
الدوائر من كل جهة وامر باطلاق الماء في الخندق المحشو بالملح فلما احس الملح بالماء ذاب وتحلل
الملح من تحت اللبن وتداعت اركان القصر وتزعزعت واضطربت الاعمدة ورجفت بهم
فظنوا ان الامر قد نزل بهم من السماء وانه قد احيط بهم فنهضوا عن الموائد وطلبوا المخرج كانت
الابواب مغلقة في وجوههم فما كان الا ساعة حتى سقط القصر عليهم فطبق فوقهم ولم يخرج
منهم نفس واحد فهلكوا عن آخرهم لا رحمهم الله فجاء البشير الى السفاح يخبره بخبر القصر فركب
في اصحابه وجاء ووقفوا على القصر فرآه قد انطبق عليهم فسجد لله شكرا ثم التفت الى من عنده
وقال له قد اشتفى صدري فقال والله يا مولاي لو قتلت مثل هؤلاء اضعافا ما عنا عنه
مادوا فوا تسمع مولاي الحسين ع فقال يا سيدي هل قلت شيئا في هذا المعنى فقال نعم
قد قلت في ذلك شعرا تقول الاسلاف سادات هاشم معشري وجمع قريش والقبايل
من فهر وشماد ومحزوم وما طيبا غالب وسكان بيت الله والركن والحجر ومن كان منهم بالمدينة ثاويا قريبا من النور المغيب في القبر ومن كان منهم في الغربتين ساكنا امير ي
على سيد الامة والنهر ومن سكن الطف المعظم قدره حسين الرضى المدفون في البلد القفر
بان سيدنا قد شفى الله صدره بزرق دماح فمد وهفهفتبه وان بالعباس ثار الثار

فلم يبق من تورا بطالب بالثار

[illegible] مثنى بيت [illegible] در بیان حال رسول که عیسی به شهر انطاکیه و رسول ایشان طرماع درست ام مت تمم فی نفسه و ...
لهم مثلا اصحاب القریة اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث فقالوا
انا الیکم مرسلون یعنی ای محمد بزن از برای ایشان مثلی که مثل اصحاب قریه انطاکیه است در وقتی که آمد
ایشان را فرستادگان حضرت عیسی و تفصیل آن اجمال آنست ~~که ...~~ که فرستادیم بسوی ایشان
دو کس را پس تکذیب کردند آن دو کس را پس تقویت کردیم آن دو را به رسول سیم پس گفتند ما رسولان عیسی
هستیم بسوی شما بعضی گفته اند که آن دو کس یوحنا و شمعون الصفا بودند و سیم بولس بود و بعضی گفته اند
شمعون و بعضی گفته اند که دو رسول اول صادق و صدوق بودند و سیم سلوم لیکن آنست عجب آیست
که [illegible] لا تنفس و قد تملکت نه دلیل و لکن آنست در تحت او پست هست عدیل و ضوابط امر معروف
و نهی از منکر بر نه شکو کنید و اعمال تدابیر و حکمت در این باب [illegible] شکو تا صید [illegible] جه از ملاحظه
تقضیه لغت رسل واضح میکند که می باید در امر معروف [illegible] ~~تقتضای ... که~~ اولا باید از پس
سلوک کی داکر خداوند طریقه او الا سلوک شد میباید ساز این باحیل شرعیه و تدابیر [illegible] عقلیه
~~...~~ آن سلوک اول که ابرام کند و امر تقتضای او هست نماید شیخ طبرسی و ثعلبی
حکایت کرده اند که حضرت عیسی دو رسول بشهر انطاکیه فرستاد که ایشان را بخدا
خوانند چون نزدیک شهر رسیدند مردی پیر دیدند که گوسفندی چند میچرانید و او حبیب
مومن آل یسین بود پس بر او سلام کردند حبیب گفت شما کیستید گفتند ما دو رسول حضرت عیسی
و او میخواند شما را از عبادت بتها بعبادت خداوند رحمن گفت آیا با شما نشانی هست گفتند
~~...~~ بلی شفا میدهیم بیماران و کور و پیسی را گفت فرزندی دارم که سالها است
که بیمار است گفتند ببر ما را بخانه تا او را ببینیم پس حبیب ایشان را بخانه برد و دست بر او

او کشیدند در ساعت بقدرت حق تعالی شفا یافت و برخواست پس آن حضرت در شهر منتشر شد
بیمار بسیار به شفا دادن او نزد ایشان آوردند که او به شفا حکم میکند از بیماران
روم وقت می پرستیدند چون خبر ایشان بپادشاه رسید ایشان را طلبید و پرسید که کیستید
شما گفتند ما از عیسی پیغمبر خدا فرستاده ایم گفت معجزه شما چیست گفتند کور و پیسی و بیمار را شفا
میدهیم باذن خدا گفت برای چه شما را فرستاده است گفتند آمده ایم که تو را منع کنیم از عبادت
بت چند که نمیشنوند و نمی بینند و امر نمائیم بعبادت خداوندی که میشنود و می بیند پادشاه گفت
مگر ما را خدائی بغیر از این بتها هست گفتند بلی آنکسی که تو را و خدایان تو را آفریده است گفت
باشید تا من در امر شما فکر بکنم چون ایشان در شهر منتشر شدند ایشان را بسیار زدند پادشاه
فرمود که ایشان را حبس کنند علی بن ابراهیم و غیر او بسند [illegible] معتبر از امام محمد باقر ع
روایت کرده اند که در تفسیر این آیات فرمود که خدا کسی را مبعوث کرد بسوی اهل انطاکیه
پس مبادرت کردند بگفتن امر چند که ایشان منکر آنها شدند پس بر ایشان خشونت و
غلظت کردند و ایشان را حبس کردند در بتخانه پس حق تعالی رسول سیم را فرستاد [illegible]
از سلوک مرتاض سلوکی بکن که دشمنان خدا از تو خبر ندارند در حضور آنها خوشحالی کنند در جای
دیگر که مبادا آنها ببینند پس بگوید که شما دشمنان ما هستید [illegible] یا حاضر
از دشمن خدا [illegible] امر محکم بگیر دولت و یاری آنها به بینند و در محضر بزرگان
[illegible] ایشان را نگهدارند در اقلیم بدن و قلب و عقلت فشار نکنند در عایا [illegible] انگلیت
از پرستش بعثت باز ندارند پس [illegible] الالهیه که بعضی [illegible] نیاز ندارند
بعبودیت یافته است [illegible] زندان برای مردم چیزی چند که جباران برا آنها نکید نمیرسد
میکشند

مسکن شدند زیرا که ترک آن دنیا که هر نعمت او زائل میشود و نعیم آن نعیم بیکرانه ای
عیسی را طلب کن در وقتیکه بجای خواب جهان روی که در آن وقت نزد مردم ایشان عیسی از من نترسی
دلتنگ کان مرا از عقوبات من بترسانید و دست کوتاه کنند آنچه می کنند اگر هلاک میشوند
دانسته هلاک شوند عیسی از در پناه ترس و از مرگ بترس پس از من که آنها هم فرمایم
جز عشیره ای جمله حسی و دشمنان خدا اگر نکنی باری در حضور ایشان آنها را ستائی تفصیل
[illegible] و خدای حق ع از بت نگذرند بیرون پس رسول سیم داخل شد و گفت مرا به بتخانه
بدر خوانه پادشاه چنین بدر خوانه پادشاه رسید گفت من مردی ام که عبادت میکردم در بیابانی
و میخواهم که خدای پادشاه را بپرستم چنین کنی او به پادشاه رسانیدند گفت سر بیاور به لبوس
بتخانه تا خدای ما را بپرستد پس یکی از [illegible] سابی در بتخانه ماندند و عبادت خدا را موضع کردند
ای سالک غافل شعار سلوک سالکان و عبادت عابدان که باید نیت خالص باشد مکان هرچه باشد
[illegible] اشرف است و کلیساکر اراده منظور باشد باید در بتخانه نیز اهل عبادت خدا کرد بی نیکه
عیب بر کسی عالی که در ده ساکن شود [illegible] نکته اند [illegible] اگرچه این نکته [illegible]
صفوف است و نبات و نهی است که [illegible] [illegible] مرتقا و تجربه معلوم است
که اکثر آنها که در قری و امصار که [illegible] علما کمتر باشند متوطن شدند گمراه کی باید و از فیض علم و عمل
باز ماندند جمله چنین باشند و رسول رسید گفت باین خو میخواهید جمع از دینی بدینی بگردانید بخشونت
و در شرح جارفقی و مدارا که دیدیم پس با ایشان گفت که شما اقرار کنید که مرا بشناسید پس او
مجلس پادشاه بردند پادشاه گفت شنیدم که خدای مرا میپرستید پس تو برای من در دین
رغبت تو بر من لازم است از من بطلب هر حاجت که داری گفت ای پادشاه مرا حاجتی نیست و لکن

در شخصی که در بتخانه دیدیم اینها کیستند پادشاه گفت که اینها مردند آمدا جی به که دین مرا باطل
کنند و مرا دعوت میکنند بسوی عبادت خدا آسمان گفت ای پادشاه خوب است با ایشان مباحثه
بکنیم و بگوئیم اگر حق با ایشان باشد متابعت ایشان بکنیم و اگر حق با ما باشد آنها نیز بدین ما در
آیند [illegible] پس پادشاه فرستاد ایشان را طلبید پس رسول سیم گفت برای چه آمده اید گفتند آمده ایم که
پادشاه را بخوانیم بعبادت خداوندیکه آسمانها و زمین را آفریده است حلق کرده در رحم
آنچه میخواهد صورت می بخشد بهر نحو که میخواهد درختها و دریا را نیز رویانیده است میوه ها و آورده
است بارانها را او می فرستاد از آسمان پس رسول سیم گفت آن خدائی که قدرت است که کور را بینا کند
گفتند اگر دعا کنیم که بکند اگر خواهد میکند گفت ای پادشاه کوری نابینائی بیاورند که هرگز چیزی
ندیده باشد چنین آدم حاضر کنند آن دو رسول گفت که بخوانید خدای خود را تا او را روشنی
کند اگر راست میگوئید پس برخواستند دو رکعت نماز کردند و دعا کردند در همان وقت چشم او
گشوده شد [illegible] نظر کرد پس گفت ای پادشاه کور دیگر بیاورند چنین آوردند پس ما
رفت دعا کرد چنین سر بر داشت آن کور نیز بینا شد پس پادشاه گفت که اگر آنها حجتی آوردند
ما هم حجتی در برابر آن آوردیم اکنون بزمان تخصیص بیاورند که زمینگیر شده باشد و حرکت نتواند
کرد چنین حاضر کردند با ایشان گفت دعا کنید تا خدای شما این بیمار به شفا دهد بار دیگر ایشان نماز
کردند و دعا کردند خدا او را شفا داد برخواست و روان شد پس گفت ای پادشاه بعوض این بیمار
کس دیگر بیاورند چنین آوردند و دعا کرد و او هم شفا یافت پس گفت ای پادشاه آنها حجت
آوردند در برابر آن آوردیم لاکن یک چیز مانده است اگر ایشان میکنند من در دین ایشان داخل
میشوم ای پادشاه شنیده ام که یک پسر داشتی و مرده است اگر خدای ایشان او را زنده کند من
در دین

در دین ایشان داخل میشوم پس پادشاه گفت که اگر او را زنده کند من نیز در دین ایشان داخل میشوم
پس با ایشان گفت که یک چیز مانده پسر پادشاه مرده است اگر دعا میکنید خدای شما او را زنده کند
در دین شما داخل میشویم پس ایشان بسجده رفتند سجده طولانی کردند و سر برداشتند و گفتند پادشاه
که جمعی بفرست بسر قبر پسرت که انشاءالله از قبر بیرون آمده است پس مردم دویدند بسوی قبر پسر
پادشاه دیدند که از قبر بیرون آمده است و خاک از سر خود میافشاند چون او را نزد پادشاه آوردند
پادشاه او را شناخت پرسید که چه حال داری ای فرزند گفت مرده بودم دیدم که دو شخص نزد پروردگار
من در این وقت در سجده بودند و سئوال میکردند که خدا مرا زنده کند پس خدا دعای ایشان را مستجاب کرد و زنده کردانید
گفت اگر ایشان را ببینی میشناسی گفت بلی پس مردم به صحرا بیرون بردند [illegible] که باید در آنجا
و یک یک مردم را از پیش او میگذرانیدند پدرش میپرسید که این از آنها است پسر گفت نه تا آنکه بعد از
جماعت بسیاری [illegible] یکی از آن دو رسول و آوردند
پس پسر گفت این یکی از آنها است و اشاره کرد بسوی او بار دیگر بعد از جماعت بسیاری که گذرانیدند رسول دیگر
که گذرانیدند گفت این یکی دیگر است پس رسول سیم گفت من ایمان آوردم بخدای شما و دانستم که آنچه شما آوردید
حق است پس پادشاه نیز گفت که من هم ایمان آوردم بخدای شما و اهل مملکت او همه ایمان آوردند پس ای سالک
تعجب در این حرف نمیکنیم که باید در امر سلوک کنی تا رسوخ در قلوب ایشان رساند که تخت [illegible]
[illegible] باشد و حق متهم نسازد تا تخت [illegible] [illegible]
ملی الصادقین که اینان امت از فطانت و کیاست نه نمیتابند هستند که با امکان [illegible] حیله و کید از شیطنت
بر دارند پس چیزی از اینها بخواه از سلوک که طرماح بن عدی بن حاتم طائی با معویه نمود [illegible] چه بود
آن همه معجزات امیرالمؤمنین ع دیده و دانسته انکار کرد پس با حیله کسی بخواند در شرح حالات [illegible] وقضیه

وی تعجب کنیم ازین هر اربع که از لقائنف سید نعم [illegible] حرارت است روی انه لما رجع امیر المؤمنین
عن وقعة الجمل کتب الیه معویة بن ابی سفیان کتابا اوله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله و ابن
عبده معویة بن ابی سفیان الی علی بن ابی طالب اما بعد فلیتنی تبیت ما تضربك و ترکت ما تبریك
وخالفت کتاب الله و سنة محمد بن عبد الله فقد انتهی الی ما فعلت بحواری رسول الله قاتلت طلحة
وزبیر و ام المؤمنین عائشة فوالله لارمینك بشهاب لا تطفئه المیاه لا تزعزعه الریاح اذا
اذا وقع وقب واذا وقب نقب واذا نقب ثقب ولو ثقب التهب لا یغرنك الجیوش واستعد
للحرب والسلام فلما فضه علی و قراه دعی بدواة و قلم و قرطاس و کتب فیه بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله و ابن عبده امیر المؤمنین علی بن ابی طالب اخی رسول الله و ابن عمه و وصیه و ابی سبطیه
الحسن والحسین قاتل علی وجدك و خالك یوم احد فی یوم بدر [illegible] و حنین و السیف الذی قتلتهم
به معی یحمله ساعدی بثبات من جسدی و قوة من فؤادی کما جعله النبی صلعم بیدی و بعزة ربی ما
استبدلت بالله ربا و لا بالاسلام دینا و لا بمحمد نبیا و لا بالقرآن کتابا و لا بالسیف بدلا فابلغ
فی امرك و اجتهد فی رأیك و لا تقصر فقد استحوذ علیك الشیطان فاستفزك الجهل والطغیان و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب و ختمه
ودعا

و دعا برجل من اصحابه یقال له الطرماح و کان رجلا طویلا جسیما ادیبا متکلما فصیحا لا یکل لسانه
من الجواب الکلام و لا یعیی من الجواب لا یمل من الخطاب فعممه بعمامته و دعا بجمل بازل فاتی احمر
فرکبه و وجهه الی دمشق ... فقال له یا طرماح انطلق بکتابی هذا الی معویة بن ابی
سفیان و رد الجواب قال فاخذ الطرماح الکتاب و کور عمامته و انطلق و سار آناء اللیل و اطراف
النهار حتی دخل دمشق فوقف علی باب معویة فقال له البواب من ترید فقال اردت جماعة لا وجوها
و قاحا و هم ابو الاعور السلمی و مروان بن الحکم و عمرو بن العاص و ابو هریرة الدوسی فقال هم
المحضر یتنزهون فی بستان ههنا فانطلق حتی اشرف علی باب ذلك البستان فاذا هم قیام بباب فلما
راوه اقبلوا الیه تعجبوا من طول قامته فقال بعضهم لبعض قد جاءنا اعرابی من السماء فقالوا حتی نستهزی
به فاقبلوا الیه و سلموا علیه فلما راوه طوله قالوا یا اعرابی هل لك خبر من السماء قال نعم قالوا اخبرنا ما هو
قال الطرماح ان الله قوی فی ملکه جبار فی قدرته عالم لسر خلقه لا یعزب عنه مثقال ذرة فی
الارض و لا فی السماء و ملك الموت فی الهواء و سیف علی بن ابی طالب فی القفا فاسعدوا و انتظروا البلاء
لما یحل علیکم من البلاء یا اهل الشقاق و الشقی و النفاق و العوی ان الله سیعقبها بجبر ارتق فضا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مر زند نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فقالوا من این اقبلت فقال الیهم من عند حسن تقی نقی مرضی [illegible] فقالوا من ترید
فقال له یزید هذا الشقی الدعی الموذی المنافق الردی الذی تدعون انه امیرکم فعلموا انه
رسول امیر المؤمنین الی معویة فقالوا ما ترید عنه فقال اکار یدالدخول علیه فقالوا هو عنك مشغول
قال الیهم بما ذا هو مشغول اعنی بحفظ مخلوطا او بشرط مشروطا او بوعد و وعید فقالوا لا و لکن ینشاور اصحابه
کیف یلقی علی بن ابی طالب فی حربه و بما یلقاه قال الطرماح فسحقا له و بعدا له و لاصحابه ما هذه صفة
من یتولی امور المسلمین و انما هذه صفة فرعون و هامان لما تشاورا فی قتل موسی بن عمران فعند ذلك
کتب عمرو بن العاص الی معویة کتابا یقول فیه اما بعد فقد ورد الینا اعرابی من العراق یزعم انه
رسول من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و هو ذو لسان فصیح و کلام ملیح ملحوح لو یتکلم لا ینکل
و طویل و لا یمل فاحذره من لسانه دم بعقله جوابه کلاما بلیغا و لا تکن عنه غافلا ساهیا و السلام فلما
فاناخ الطرماح راحلته و عقلها و جلس معهم ینتظر الجواب فلما بلغ معویة الکتاب و قراه امر ابن
معز جدد [illegible] و جعل عند کل ستر الف بطل علیهم الدروع والجواشن و بایدیهم عمد من
الحدید کان اکثر ابطالی جیوش الشوام ثم امر ابنه یزید ان یضرب المصاف علی باب داره قریبا
من الاستار و علیس عندها جلس معویة علی سریره و ارخی الستور علیه و امر بدخول الطرماح
علیه فقالوا للطرماح هل لك ان تدخل علی معویة امیر المؤمنین فقال لهذا جئت و به امرت
فقام و لحق معهم و دخل مارا علی المصاف و الستور و الابطال بحیده حتی من حول الاستار

وعلیهم

وعلیهم ثیاب سود قال لا اله الا الله من هؤلاء القوم کانهم زبانیة مالك فی ضیق المسالك
فلما دنی من یزید نظر الیه و کان علی وجهه اثر ضربة اذا تکلم کان جهیر الصوت و هو جالس والسلیم
علیه فقال من هذا الخیشوم المیشوم المضرد علی الخاطم المنیشوم واسع الحلقوم طویل الخرطوم
فقالوا مه یا اعرابی هذا یزید فقال الطرماح و من یزید لا زاده الله مراده و لا بلغه مراده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و ان شئت ماذا [illegible] ... غصبا و غصبا و هم ان یضربه و یقتله
ثم خاف ان یحدث مرادون اذن ابیه فکظم غیظه و اخفی ناره فسلم علیه و قال له مرحبا بك یا اعرابی
ان امیر المؤمنین یقرئك السلام فقال سلام معی من الکوفة قال له یزید ما شئت قل فقد امر فی قضاء حاجتك
قال حاجتی الیه ان یقوم من مقامه حتی یجلس من هو اولی منه فی هذا الامر قال لهم ماذا ترید قال ارید
الدخول علیه فامر یزید برفع الحجاب فدخل علی معویة فلما دخل علیه الطرماح و هو منتعل قالوا له
اخلع نعلیك فالتفت یمینا و شمالا فقال اهذا وادی المقدس فاخلع نعلی فنظر فاذا معویة قاعد علی
سریره فقال السلام علیك ایها الملك العاصی فقال و یحك یا اعرابی لم لا تسلم علی بامیر المؤمنین فقال له
الطرماح ثکلتك امك نحن المؤمنون فمن امرك علینا و الله لا نرضی امیر المؤمنین غیر سیدی علی بن
ابی طالب فسکت معویة و لم یرد جوابا قال معویة ما معك یا اعرابی قال کتاب مختوم من امام معصوم

قال ناولنيه فقال لا كره ان اطا بساطك فقال ناوله وزيري هذا واشار الى عمرو بن العاص
فقال هيهات تظلم الامير وتخان الوزير فقال ناوله ولدي يزيد فقال ما فرحنا بابليس فكيف
نفرح باولاده فقال ناوله مملوكي هذا واشار الى غلام له قائم على راسه فقال مملوك سوء
اشتريته من مال استخرجته من غير حق وان اعطيته اياه لا اسلمه الا بيدك فقال ويحك يا اعرابي ما
الحيلة في اخذ الكتاب منك قال الحيلة ان تقوم من مقامك صاغرا حقيرا وتاخذه مني بيدك
وترجع الى مكانك كما تعزلته لانه ختمه مختاره فانه كتاب رجل كريم وسيد عظيم وحكيم وهو
بالمؤمنين رؤف رحيم فلما سمع معوية وثب من مكانه واخذ منه الكتاب مغتضبا ورجع
الى مكانه فقال الطرماح لولا ما اوحت ما فاولت الكتاب الطيب بيدا لخبيث لكن يعلمه في ذلك
حكمة بالغة لا يعلمها الا الامام فتجاهل معوية وكظم غيظه ثم نشر فضه وقراه وفهم معناه ثم تنفس
صعداء ثم قال له يا اعرابي كيف خلفت علي بن ابي طالب قال خلفته بحمد الله كالبدر الطالع حوله اصحابه
كالنجوم الزواهر اذا امرهم ابتدروا واذا نهاهم عن شي انتهوا وهو قوي في باسه شديد في عزمه
بطل شجاع سميدع ان لقى قرنا سحقه ولحقه وهو لا يغفل عن ذكر الله تعالى ساعة واحدة
فقال معوية كيف خلفت الحسن والحسين قال خلفتهما سيدين تقيين نقيين اديبين خطيبين
طاهرين فاضلين كاملين عالمين يصلحان الدنيا والاخرة فقال له كيف اصحاب علي قال قد تركتهم
خلفتهم كالبدر الطالع وهم حوله كالنجوم الثواقب وهو بينهم ان صاح بهم الى امر بادروا اليه
وان نهاهم عن امر انتهوا عنه فقال معوية لله درك يا اعرابي ما احسن ثناءك لصاحبك ثم
اظن عنده احدا من اصحابه افصح منك فقال الطرماح استغفر الله يا معوية وصم سنة كفارة عن
كذبك هذا فوالله لو بلغت باب امير المؤمنين لرايت العظماء البلغاء الفقهاء الظرفاء النجباء
الادباء الاعيان الاتقياء الاصفياء العرفاء تجرعني لا تجوارت ومن مثلك يا ضعيف اليقين
قد ناغى عمرو بن العاص الى معوية قال له سل ان العرب احجاب الحجة فلو امرت صحيح بهذا الاعرابي

لي

كتبي من المال تقطع لسانه عنك كان اجمل لك فقال معوية يا اعرابي ما تقول في الجائزة تاخذها مني
قال اني اريد منك ذي حل من جسدك فكيف باخذ مالك من يدك فامر له بعشرة الاف
دينار قال احببت ان ازيدك قال زده فاه الله واني منه تزيدلم قال لك لا تعطيني من مالك ولا من مال
ابيك اني من الله اولي من تزيده قال اعطوه عشرين الفا فقال الطرماح اجعلها وترا فان الله
هو الوتر يحب الوتر فقال معوية اعطوه ثلثين الفا فابطا الرسول ساعة فقال الطرماح لمعوية
الملك تهزئ وتستهزئ مع من يجيئك على فرسك فقال لماذا قال لانك امرت بجائزة لا اراها
ولا انا فارك بمنزلة الريح تجيب من قلل الجبال فامر معوية باليسرع في ابرازها فاتوا
بها ووضعوها بين يديه فلا قبض الطرماح المال قال له معوية يا طرماح لو كان على اعطاك
شيئا واحدا قال لا والله كيف له ان يعطيني مال المسلمين وهو يخشى عقوبة الاخرة ولا يعمل الا
امر الله ورسوله ولكن هذا المال الذي امرت به ليس هو من مالك ولا من مال ابيك ابي سفيان
ولا من ما ابحدث ضحي وجدتك نفلته عصاته الجمهاهو من بعض مال المسلمين احرزته
منهم واعطيتني اياه فان سبيلك عليها اولى بر منك به فضل الى مستحقه فقال معوية كلمتك امك
يا طرماح احدث من المجلس ولم تحسن صنع معك وتقابلني بمثل هذا الجواب فقال الطرماح
بل طوبى لام حيث ولدت مؤمنا شيعيا ولم تلد منافقا مثلك واما الجائزة فهو من مال المسلمين
من خازنه رجل العالمين اخذه عبد من عباده الصالحين فالتفت معوية الى كاتبه وقال اكتب جوابه
صاحبه فلا حاجة لنا بتطويل الخطاب معه فوالله لقد ضيق على نفسي واظلم علي الدنيا ومالي بر
ولقد اعطينا الحيلة فيه فاخذ الكاتب قرطاسا وكتب فيه بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله
عبده معوية ابن ابي سفيان الى علي بن ابي طالب اما بعد فاني قادم عليك بجنود من الشام مقدمه
بالكوفة وساقه بساحل البحر ولا رمينك بالف جمل مو قرة من الخردل بعدد كل خردلة الف الف

مقاتل دبيرها في الفرات وفي الدجلة فلما نظر الطرماح الى ما خرج من تحت قلم الكاتب ضحك
ثم استلقى على قفاه وقال سبحان الله [illegible] يا معوية اخبرني ايكما الكذب الذي انت امرت به كاتب
ام الذي هو بما كتب فوالله لو جمعت اهل المشرق والمغرب والجن والانس ما صلوا [illegible] مقدار ذلك
ولكن هذا الكذب بكذب اجنبك فرعون حيث قال انا ربكم الاعلى فضحك قوم على الجمال فقال معوية
والله لقد كتب بغير امري فقال الطرماح ان كنت لم تامره فقد خانك وان خف بك وان
كان قد امرته وجدت فقد [illegible] استفضحت واستنكفوا من الكتاب فلا يغفر الله لكما
فوالله ان لعلي ديكا على الصوت عظيم المنقار يلتقط الجيش بحشوه كالحب
في حوصلته فقال معوية من هو يا طرماح قال هو والله مالك الاشتر النخعي فنظر عقيل معوية من
وصف مالك الاشتر فقال معوية اكتب ولا تفطل في الكتابة فكتب بسم الله الرحمن الرحيم من
معوية ابن ابي سفيان الى علي بن ابي طالب اما بعد فاني قادم اليك بجنود اهل الشام ومن داهمني
فقد اتوا لقتالك وحربك او تدفع الينا من قتل عثمان فان سلمته الينا سلمناك وان ابيت
حاربناك وانت اعرف براتك والسلام ثم طوى الكتاب وختمه ودفعه الى الطرماح فاخذ الطرماح
الكتاب وحمل المال وخرج من عنده وركب مطيته وتوجه الى العراق ثم التفت معوية الى اصحابه
فقال لو اعطيت جميع مالي لرجل منكم ما ادى عني عشر عشير ما ادى هذا الرجل عن صاحبه
وعن اهل العراق والله لقد ضيق علي الدنيا فقال له عمرو بن العاص والله يا معوية لو ان لك محمد النبي
منزلته اصحابه لا دنيا عنك اضعافا مضاعفة فقال معوية لعمرو بن العاص حفظ الله فاك
فوالله لكلامك اشد علي من كلام الاعرابي فقال اصحابه هو والله كذلك يا معوية لان علي بن ابي طالب
على الحق فلا نكون مثله لا دنيا عنك اضعاف ذلك ثم ان الطرماح لما وصل الى علي بن ابي طالب اعطاه
الكتاب واخبره بما جرى بينه وبين معوية واعطاه الجائزة فوضعها في بيت مال المسلمين

فبعد ذلك

٢٠
محمد جان ومنه
بك [illegible]

فبعد ذلك كتب امير المؤمنين الى معوية كتابا يقول فيه عتابك عتابك فصار مقدار ذلك ذلك
فاحسن فاحسن فعليك فعليك تهتدي تهتدي والسلام على من اتبع الهدى الى اخرها نقل السيد في الكتاب
مجلسي [illegible] كتمان وصيت قال تعالى في سورة النساء تلك حدود الله ومن
يطع الله ورسوله يدخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها وذلك الفوز العظيم ومن يعص
الله ورسوله ويتعد حدوده يدخله نارا خالدا فيها وله عذاب مهين تفسير [illegible]
[illegible]

[illegible seal]

[illegible seal]

الرّمل کفّاره حقیقت اوست اینها کی اینها و مثل جان حفظ دانسته پس چنین کس که در حقیقت حال حیات کیفیت
البته از جمیع معاصی بدتر و از همه موبقات مهلک تر خواهد بود از آنجا که عقابی که بر این دارد شدید
و سخت در کم عمر و بیاید تشد در کتاب جامع البیان از رسول خدا روایت کرده من ضیّع وصیّة المیّت فی الحج
ثم فرّط فی ذلک من غیر عذر لا یقبل الله صلوته ولا صیامه ولا یستجاب دعاؤه وکتب علیه
کل یوم ولیلة مائة خطیئة اصغرها کمن زنی بامّه فی الجنّة فان قام بها من عامه کتب له
بکل درهم ثواب حجّة وعمرة فان مات ما بینه وبین القابل مات شهیدا وکتب له بکل ما بینه
وبین کل یوم ولیلة ثواب شهید وقضی له حوائج الدنیا والآخرة بما اهتم است بر آنکه مشهور شده
در السنه که مشهور که لانت ... گذارند در ارج یا قبر میکویند که ... که اهل میت سنگی ... کنند
یعنی میت در جای افتاده و تشنگی مشکل ... بسرعت کجا زر برون و لانت کرد است که
لانت نوعیست از تا خیر توبه و حجت سوق وصیت یاد رده ... لت دفع را واد
مرکب اهم حیات انگه ... دارد ... ریمقام ... چند ... زاد ... و دختر ... که باشد
... داد ... سیاه که ... تاخیر ... مرتا ... بوقتی ... مستجاب
و چگونه چنین نباشد و حال آنکه در همین کتاب از رسول خدا روایت کرده من ضیّع وصیّة المیّت المؤمن
ثم غیّرها من غیر عذر لا یقبل منه صرف ولا عدل ولعنه کل ملک بین السماء والارض
ویصبح ویمسی فی سخط الله وکل ما قال یا رب نزلت علیه اللعنة وکتب الله ثواب حسناته
کلها لذلک المیّت فان مات علی حاله دخل النار فان قام به کتب له کل یوم ولیلة عتق رقبة
وله عند الله بکل درهم مدینة وستون حورا ویمسی ویصبح وله ابواب مفتوحات الی الجنّة فان
مات ما بینه وبین القابل مات مغفورا له واعطاه الله یوم القیامة مثل ثواب من حجّ او
اعتمر فیکون فی الجنّة رفیق یحیی بن زکریا ... که ... رتبه ... ودرجه درجه پایه ... مرافقت
مشتاق ... بوده ... ربتیه ... تا ... حضرت سلام
منقولست که ... وقت ... روزی که ... سیرد ... آید

و دنیا ... سینه و روزی که ... خرت ... سینه و روزی که از قبر ... بیاید و حکم چند
... سینه که ... است و حق تعالی بر یحیی سلام و سلام فرستاد در این سه حالت و ... همچنین
... کما نید چنانچه ... است و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیّا و حضرت عیسی
بر خود سلام فرستاد در این سه حالت که فرمود والسلام علیّ یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث
حیّا ... وقت ... که از این عمل ... رفاقت ... از
... در ... او ... آنکه ... تا بر
خاص ... که ... او ... کلام ... او ... بد ... عاقل
... واعظ ... که ... نگاه ... میکند ... دارد ...
قابل ... در ... آنکه ... رو ... باشد
... آب ... از آب ... در ... ماند ... مثل ...
قابل ... آن ... مثل که ... و ... شنیدا که ... زنی که
از ... و عظ ... در حدیث معتبر از صادق علیه السلام وارد شده که شخصی ... عیسی
آمد و گفت یا روح الله ... لم ... کن ... عیسی ... که ... هست ... آید
از ... کنا ... چنین همه حاضر شدند ... مرد ... که سنگ ... کنند ... بر او
بر آورد هر که ... از خدا ... لازم ... است ... مرتکب شده ... عیسی ... کس
... گفت ای کنا ... بحق ... بگو ... که ... میکند ... گفت دیگر
بگو گفت هیچ ... سر ... بگو ... دیگر بگو گفت ... مباحث ... است
... رفت تا ... آنکه ... فریب ... تا ... جمع
... که ... از همه ... گذشته ...
... که ... از ... امثال ... که ... است و ... است و ایمن
... است و ... که ... مؤثر ... حاتم اصم

بدار السلام فرود چنین با جمعیت ... آمد خلیفه او ... زاهد ... خطاب کرد حاتم گفت من زاهد نیستم
زاهد ... کند ... قناعت کنند ... که ... عقل چنین ... قناعت
کرده ... و ... آمدم ابوالقاسم [illegible] در کتاب ... نقل کرده
که من در سفری از قافله ... گفتم ... گفت قل سلام فسوف یعلمون پس سلام
دادم و گفتم ... گفت من یهد الله فلا مضل له پس گفتم از ... گفت یا بنی
آدم خذوا زینتکم ... پس گفتم از کجا ... گفت ... ینادون من مکان بعید پس گفتم بکجا
... گفت ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا پس گفتم چند روز
که از قافله ... گفت لقد خلقنا السموات والارض فی ستة ایام پس گفتم ... چیزی ...
گفت وما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام پس چیزی ... پس گفتم ... قافله
برسیم گفت لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس گفتم ... گفت لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا ... سوار کردم ... پس سوار شد و گفت سبحان الذی سخّر
لنا هذا وما کنّا له مقرنین پس چون ... قافله ... گفتم ... یا داود انا
جعلناک خلیفة فی الارض ... گفتم ...
آمد ... گفت المال والبنون زینة الحیوة الدنیا پس ... یا ابت استاجره
ان خیر من استاجرت القوی الامین ... گفت والله یضاعف لمن یشاء پس
... فاطمه زهرا ... مدت ... سال ... هر چه ... کرد
از قرآن ... آید ... مضمون ... شفاء العیّ
السؤال ... آنکه ...
... وصیت ... از رسول خدا صلعم ... کتاب روایت کرده
من ضیّع وصیّة المیّت من امر الحج فلا ... فیها فان عقوبتها شدیدة و ندامتها طویلة لا حج
عن وصیّة المیّت الا شقی ولا یقوم بها الا سعید فمن قام بها بعد ... حسده علی الله

وادخله الجنّة مع الصدیقین والشهداء واکرمه کرامة سبعین شهیدا وکتب له ما دام حیّا
کل یوم الف حسنة ورفع له الف درجة الویل لمن ضیّعها کتب علیه کل یوم الف خطیئة و نفی
له بکل قدم بیت من النار ولا ینظر الله الیه حیّا ولا میّتا فان مات علی حاله قام من قبره مکتوب بین
عینیه آیس من رحمة الله ... از ... که ... دنیا ... توان
وصیت ... که ... از ... کردن که طاقت این عذابها
ندارد ... بار ... کران ... و ... سیاه ... خدای
... پادشاه ... در کتب حکمای هند مسطور است که شخصی ... داشت ... در حجم
... نزد پادشاه ... در ... طریق ... بجهار نفر رسید
که بوی ... گشتند روزی ... از رفقای اربعه ... رفت ... دیدند ...
... گفت ... طالب ... عاقل
... که در مقام سلوک ... اعتبار ... چهار طبیعت که
... که ... سرفت ... که ... چهار
... که ... باشند ... ممکن ... آن ... آمد
و ... آمد ... ایمان ... و اگر ... امید
... سلوک ... ارباب ... شهر ... آمد
دار الملک ... صنعت ... گفت ... جهت پادشاه
آورده ... که ... اگر تو ... دلکه
... پادشاه ... بار ... یک ... پادشاه ... بیاید ... تحفه حضرت محمد مصطفی
... مکه ... کند ... و عید ...
... حکم ... معلوم ... خیانت ... از کار ... شرع

در کار این شیخ متحیر شدند دختر رای که عاقله زمانه بود گفت باید ... [illegible]

معلوم نماید ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

پیدم

جانم بعذاب جشم جانم که از آتش غم در گرفته و در فتنه طلب نه دگر لیو را سر زاست لطافت بر کردند ای فاطمه

ای بخت تلخ قیامت تو آتشی که از تحمل حسرتی عارض شد متحمل شو لشکر شدند تعجیل و بدیدرت شکوه

کهای واظهار آتشی که محمد باد بمعطلی مدینه مینمایم جستجوی گذشت که فاطمه است از آتش غم خمیر شد

و در وقت مردن کم تعذیبی برا زجراحت طالبی از آتش غم خاستید و من دانم بر تو چه [illegible]

و در وقتیکه بعض اخبار مستفیضه که بر سر هر مقبره مؤمن حاضر شوید بر سر او حاضر شدی

كأني ببنت المصطفى قد تعلقت يداها بساق العرش والدمع اذرفت کی مر مینم

فاطمه زهرا را که با هر دو دست ساق عرش خدا چسبیده و از چشمهای اشک می ریزد و فی وجهها

ثوب الجسين مغتمى ودعها جميع العالمين بحسرة و کی می بینم که جامه کفن آلوده حسین را بر گرد

خود افکنده و از نالهای جانگداز او جمیع اهل عالم در حسرت و مصیبت استند تقول يا عدل

اقض بيني وبين من قد تعدى على ابني بعد قهر و قسره و زیاد میکند که ای عدل و کار حاکم

در میان من و میان کسی که تعدی بر فرزند من کرد تعدی که او را مجبور و مقهور ساخت آجالوا عليه

بالصوارم والقنا واسقوه كاس الموت طعم المرة جد الله و لو ندبر ساوتیغها بر آن

و نیزه بر جان ناتوان او [illegible] که [illegible] از جام تلخ مرگ ~~[illegible]~~

فرمود که [illegible] که بید رحمت تب کردم کو ناب طلبید و دعای برای خواندم دیگران

مبارکی را در آتش افکنند و فرمود که بباشم چیزی شمیدم حق نعم ای کالت [illegible] دفع کهای فاطمه

عن دائم که [illegible] رسول خدا که تا دعای برکوه آب بخوانده و [illegible] نده در وقتیکه [illegible] العطش

حوالی بیدعت کرد [illegible] اگر چه [illegible] و در دهان که [illegible] او [illegible]

خشک تر [illegible] احمد مختار اگر چه برتو [illegible] که شد و با خبر [illegible] حق در شب [illegible] اصلاح قلم

روايتكم ا ست سمعت ابي يقول ان فاطمة كانت تاتي قبور الشهداء في كل تاتي البقيع بين

اليوم

وقضيه روز ... مع المعوية

اليوم واليومين فكانت اذا وجهها الشمس تغشت بطلا ارا كذهناك فبلغ معين فاطمه بر

ببرفت ~~[illegible]~~ بر قبر شهدای خندق و احد و در انجا گریه میکرد و هر روز با اندوه فزون

میگرفت بعد تبیع [illegible] و در آنجا در رحمت [illegible] خیر که هر وقتیکه از حارث آمد میشد

مر شد به آمد رحمت [illegible] فبلغ الرجلين ذلك فبعثنا فقطعا الاراكة بانی الخبر که ابرد

بلغش شنیده [illegible] رحمت خار [illegible] از او خیف [illegible] شدند در آخر

مردم جرات کردند که [illegible] فرزند شدند و مدتی سه روز در [illegible] بگذارند [illegible]

[illegible] آسد [illegible] اقدام نمایند و از جمله [illegible] دختر [illegible] در [illegible]

دختر ~~[illegible]~~ بابت [illegible] در احتجاج بر دشمنان و مصیبت جوئی اوروی بنت حارث بن عبد المطلب بنت

قال في المنتخب روى قتادة ان اروى بنت الحارث بن عبد المطلب دخلت على معوية بن ابي سفيان

وقد قدم المدينة وهي عجوز كبيرة فلما رآها معوية قال مرحبا بك يا خالة كيف انت بعدي قالت

كيف انت يا ابن اختي لقد كفرت النعمة واسأت لابن عمك الصحبة وتسميت بغير اسمك واخذت

غير حقك بلا بلاء كان منك ولا من آبائك في دينا ولا سابقة كانت لكم بل كفرتم بما جاء به محمد صلعم

فاتعس الله منكم الجدود واصعر منكم الخدود ورد الحق الى اهله فكانت كلمتنا هي العليا ونبينا هو المنصور

على من ناواه فوثبت قريش علينا من بعده حسدا لنا وبغيا وكنا اهل البيت فيكم بمنزلة

بني اسرائيل في آل فرعون وكان سيدنا فيكم بعد نبينا بمنزلة هرون من موسى وغايتنا الجنة وغايتكم النار

فقال لها عمرو بن العاص كفي ايتها العجوز الضالة واقصري من قولك مع ذهاب عقلك ولا تجوز شهادتك

وحدك فقالت وانت يا ابن النابغة تتكلم وامك اشهر بغي بمكة واقلهم اجرة وادعاك خمسة من قريش

فسئلت امك عن ذلك فقالت كل اتاها فانظروا اشبههم به فالحقوه به فغلب شبه العاص بن وائل

جزار قريش الامهم نكرا واثنتهم خيرا فالومك على بغضنا قال مروان بن الحكم كفي ايتها العجوز

واقصدي لما جئت له فقالت وانت يا ابن الزرقاء تتكلم والله لانت بشبير مولى ابي كلدة اشبه منكم

بالحكم بن العاص وقد رايت الحكم سبط الشعر مديد القامة وما بينكما قرابة الا كقرابة الفرس الضامر

[illegible]

من الاتان المعرف فاسئل عما اخبرتك به امك فانها ستخبرك بذلك ثم التفتت الى معوية فقالت

والله ما جراك على هولاء غيرك وان امك القائلة في قتل حمزة نحن جزيناكم بيوم بدر والحرب

بعد الحرب ذات السعر الى آخر الابيات فاجابتها ابنة عمي خزيت في بدر وغير بدر يا بنت فاع

عظيم الكفر الى آخر الابيات فالتفتت معوية الى مروان وعمرو وقال لهما ما جراها على غيركما ولا اسمعني هذا

الكلام سواكما ثم قال يا خالة اقصدي حاجتك ودعي اساطير النساء عنك قالت تعطيني الفي دينار

والفي دينار والفي دينار قال ما تصنعين بالفي دينار قالت ازوج بها فقراء بني الحارث بن عبد

المطلب قال هي لك قال فما تصنعين بالفي دينار قالت استعين بها على شدة الزمان وزيارة

بيت الله الحرام قال قد امرت بها لك فما تصنعين بالفي دينار قالت اشتري بها عينا خرارة في

ارض خوارة تكون لفقراء بني [illegible] الحارث بن عبد المطلب قال هي لك يا خالة اما والله لو كان

ابن عمك علي ما امر لك بها قالت تذكر عليا فض الله فاك وجهد بلاءك ثم ارتفع بكاؤها ... گردم که شنیدی

[illegible] دنیا را از کسی که سه دو بیا کردن [illegible] بر او [illegible] [illegible] و از یاد [illegible]

شنید [illegible] در [illegible] و [illegible] کنند ثم علا نحيبها وبكاؤها وجعلت تقول

الا يا عين ويحك اسعدينا الا فابكي امير المؤمنينا رزينا خير من ركب المطايا وجال بها ومن

ركب السفينا ومن لبس النعال ومن حذاها ومن قرا المثاني والمبينا اذا استقبلت وجه

ابي حسين رايت البدر راق الناظرينا الا ابلغ معوية بن حرب فلا قرت عيون الشامتينا

افي الشهر الحرام فجعتمونا بخير الخلق طرا اجمعينا مضى بعد النبي فدته نفسي ابو حسن وخير الصالحينا

كان الناس قد فقدوا عليا نعام جال في بلد سنينا فلا والله لا انسى عليا وحسن صلوته في الراكعينا

لقد علمت قريش حيث كانت بانك خيرها حسبا ودينا فلا يفرح معوية بن حرب فان بقية الخلفا

فينا قال فبكى معوية ثم قال يا خالة لقد كان كما قلت وافضل ... [illegible] فاطمه

زهرا با ابوبکر که [illegible] از دیگران [illegible] و [illegible] شوراند جه [illegible]

خلیوری

خسيع لم اتك ربعا للاحبة قد خلا وعفا وغيره الجديد والمحلا بعد ميكم ... ازیرای

خود [illegible] که از [illegible] خانه و کهنه شد و روزگار تازه او [illegible] تغییر داده و از حالی بحالی گردانید

~~[illegible] لكن بكيت لفاطم ولمنعها~~ فدكا وقد اتت

الخوان الاول لا لکنی میگریم از برای فاطمه که منع کرد آن از او فدک را و اتیان کرد بخیال [illegible] گذشته

وکیفیه [illegible] اذ طالبته بارثها فودى لها خبرا ينافي المحكم المنزل لا وقتیکه فاطمه ارث خود را

خواست ابوبکر [illegible] روایت کرد حدیثی که منافی قرآن محکم [illegible] در [illegible] روایتکم لما

بلغ فاطمة اجماع ابي بكر على منعها فدكا والعوالي قامت ولاثت خمارها واشتملت بازارها واقبلت

في لمة من حفدتها ونساء قومها تطأ في ذيولها ما تخرم مشيتها مشية ... [illegible] شد منع ابوبکر

از فدک [illegible] و عوالی که اسم مکانی است بفاطمه رسید بر خاست و مقنعه بر سر کرد و چادر بر انداخت

و با جماعتی از [illegible] و زنان [illegible] روان بسوی مسجد گذاشت [illegible] بپای مبارک [illegible]

[illegible] آهسته آهسته میرفت که [illegible] گفتند چنانکه [illegible]

و تخفض صوتها و تطلق ناد بترابها المرسلا يعني [illegible] و صدای گریه [illegible]

[illegible] بر [illegible] تکیه على نكد بده هر ناصفا من بعده و قرين عيش ما خلا رب

~~[illegible]~~

[illegible] بر تیره شدن روزگار در بعد از [illegible] رسول خدا [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] رحمت [illegible] برود و از حیا [illegible] پای [illegible] و [illegible] دختر [illegible]

[illegible] که شد گریان [illegible] با جمع [illegible] مجلس [illegible] حیا [illegible]

رفت و در گوشه‌ای نشست کنیزان او را در گرفتند گفتم نتوانم بگویم که چه روی داشت تا از حیا بر زیر بان نگرد و متقنع
نداشت تا بر سر افکند ببند و [illegible] آن چه گفته است و کانت زینب حاسرة الراس
قد اخذ قناعها و قرطاها من اذنیها و هی مهتکة الراس تحتجب من وراء النساء و تستر راسها
و وجهها بردن ثقالها بغیر خفیه و در پیش نیزه‌ها بینها بر کرد و سر [illegible] و روی خود را بآستین پوشانیده
که من بو نشنیده [illegible] فاطمه داخل مسجد شد و دید که ابوبکر نشسته و جمعی از مهاجر
و انصار در او گرد او گرفته اند پس فرمود که حجابی در میان او و ایشان زدند [illegible] زینب
که چهار روز پس نیچه [illegible] که بر او در میان او و میر زنان و هم جلیاب نسّی حاجب کرده اند انه اشتیف
بر آن پر ده حجاب که شی ناله است الدا جهش لها القوم بالبکاء و النحیب عجب هنگامه است
هنگامه آن و عجب اعجوبه است که اهل [illegible] زمان بخاطرم رسید هنگام استشهاد مرغ و غیا بر بنی امیه
در مکه و بیعت گرفتن پیغمبر از زنان اهل مکه زیرا که شیخ طبرسی روایت کرده است که حضرت در کوه صفا از
زنان بیعت گرفت و هند جگر خوار ملعونه نقاب بسته بود و در میان زنان نشسته بود و از حضرت پیغمبر
خائف بود چون حضرت فرمود که با شما بیعت میکنم که شرک نیاورید هند گفت از ما شرطها میگیری که
از مردان نگرفتی چون حضرت فرمود که دزدی نکنید هند گفت ابوسفیان مرد ممسکیست و از مال او
چیزها برداشته ام نمیدانم که بر من حلال خواهد کرد یا نه ابوسفیان گفت که هر چه برداشته و هر چه بعد از این بر داری
بر تو حلال است پس حضرت تبسم فرمود و هند ملعونه را شناخت و فرمود که تو هندی دختر عتبه گفت بلی عفو
کن از آنچه گذشته است تا خدا از تو عفو کند اگر بدانستی که حکم جگر حمزه [illegible] بر هند ساخت که بخورد و خوانست
و انگشتان او را برید و قلاده‌ها ساخت که در وقت استیلای او [illegible] را بآب او که گذشت و از او عفو کرد از
اولاد هند [illegible] بینی که با جگر خوار زینب در مجلس حاضر کرده اند و یزید ملعون قد داد بدان
او و سر برادرش و بینند بینید چه پیغمبر با جگر خوار او کرد و یزید با دختر او یا زینب حکومت
تکلم سر کنند ابو مخنف گوید فنظر الیها ابن زیاد لعنه الله فقال لبعض من حضره من هذه المتکبرة فقال هذه
زینب بنت الحسین فالتفت الیها و صاح بها فقال الحمد لله الذی فضحکم زینب چون شنید در غیظ آمد
بجواب او رد و صیحه زد و فریاد کرد که یا زینب الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد و طهّرنا تطهیرا انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا

دو رخوانه

دو رخوانه حقه صیحه بر زمین سپر زنند و فریاد کند بر آن زره چه حال بر خ رسید فقالت ما تریدین یا عدو الله
و رسوله فقد فضحتنا بین الانام زینب گفت چه از من میخواهی ای دشمن خدا و رسول او که ما را رسوا
کردی مردمان رسوا کرده فقال کیف صنع الله باخیک اراد ان یاخذ ملک یزید زینب گفت دیدی
که خدا چه کرد با ما برکت حسین که خواست پادشاهی یزید بگیرد و بر حرمت محمد [illegible] و روشن گوید
کما انها انت انه اجهش لها القوم بالبکاء و النحیب و فی روایة لها نفس فاطمه [illegible] کشید که جمعی فرار
یکی بگریه و ناله در آمدند پس فاطمه آن قدر تامل کرد که ایشان ساکت شدند فقالت یا معشر المسلمین کیف
ابتزّ ارث ابی افانتم الآن تزعمون ان لا ارث لی افحکم الجاهلیة تبغون و من احسن من الله حکما
لقوم یوقنون فکیف احرم میراث ابی و انت تغصبه یا ابابکر ترث اباک لقد جئت شیئا فریا خلیع
گوید لما ابنها اذا اقبلت فی لمة من قومها تودی ملئها الملا فاما فاطمه و در رو فتنه‌ها جمع
از زنان مسجد رفت و حجابی گفته اند [illegible] از زنیت که از آسمانها اثر به برگرده و نقشه صعد
و نادت یا اهل الانصار یا اهل الحمایة و الکلاء مالی و مالک تم دعتی ارثی و ظلک یا بوبتی لا
ام کان دینی غیر دین ابی فلا میراث لی منه و لیس له ولا قوموا بنصری ایها الفتیة لمن عندی
ناصرا تکفلا و استعطفوا و ما تهدوا ذلی له وجعا هالی الملا الانصار بر خیزید و مرا
یاری کنید که این غنیمتی است از برای شما که صلح کنید و یاد پیغمبر باشید و کمعلین سر دود ابوبکر را برگردانید
از حقوق من و او سر بر زنید و در عدالت و دو زنان نگاه کنید و ملاحظه نمائید این جور و حقی که ابوبکر
در حق ما عام بمن سر کند از فاطمه و امه لسبب شیعه است این کلام تو باشفا نه فرزندت حسین که هر چه شفقانه
کفاحد بغیر پاسخ رسید فقال لها ما ارثک ابوک شیئا و انه قال ان الانبیاء لا یورثون شیئا
پس ابوبکر گفت که پدر تو ارث از برای تو نگذاشته است زیرا که خود فرموده است که پیغمبران میراث نمیگذارند
فقالت له هذا انما لعینا انزل الله فی کتابه العزیز حیث یقول یوصیکم الله فی اولادکم للذکر

مثل حظ الانثیین و لم یجعل ذلک خاصا بالامة دونه و کیف تروی عن ابی انه قال نحن
معاشر الانبیاء لا نورث و قد قال تعالی و ورث سلیمن داود و قال تعالی حکایة عن زکریا قال
رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب فلما احتج علیه بجدال ثقل الهاها
اسود او ابیض بیتهم بذلک [illegible] اگر روایت ابوبکر چنین الماح فاطمه بود دیدار حق او ادعا جو
شد از او ترسید از و ترسید که مبادا مرتکب نشکنی که در کف [illegible] گفت ولکن پیر زنان و در فقتند گره زد انه چاره
و در معروف گفته که زینب در جواب گفت صنع الله با خیک گفت ما رایت الا جمیلا هؤلاء قوم کتب الله
علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم فتحاج و تخاصم فانظر لمن
الفلاح یومئذ یا ابن مرجانه فغضب ابن زیاد و کان همّ بها فقال له عمرو بن حریث انها
امراة و المراة لا تؤاخذ بشیء من منطقها الا لعنة الله علی القوم الظالمین کافه

مجلس [illegible] در وصف کوه قاف قال الله تعالی ق و القرآن المجید بل عجبوا ان جاءهم منذر
منهم فقال الکافرون هذا شیء عجیب یعنی قسم بکوه قاف و قسم بقرآن بزرگوار که آنچه مذکور
است [illegible] قابلیت فهم لایات ما نشنید و غور در صنع ما نکنند و ندانند که
صنایع عجیبه و فنون غریبه است مثل کوه قاف و قرآن با این بزرگواری و از اینها تعجب نمیکنند و چه
کوه قاف به این غرابت و عظمت قبول میکنند و تعجب میکنند از امثال این که آمدن است ای زایقین
از عذاب ما از جنس ایشان بی میگویند که هر آنچه ام جنسی ما این پیغمبر با چیز است عجیب [illegible] و مع
ندانسته اند که در مجانس جهان رسالت این [illegible] ادنی الطاف خفیه عدیده که در نظر ارباب بصیرت
[illegible] در غایت جلوه و ظهور است ادنی آنکه پیغمبر جهان اثر حقه معجزات است نمایان زیرا که خاک و خاک در
بکی گوهر رسید که دست کار خزانه نور ملک سر دو کار رهبر روحانیان [illegible] و ملکه و حسن منظر
ساقی تعبیه او در زمان قلیل و حد جهان فی شیء قدر ما نند اصیاء از ورسیر زند امر است بر خلاف عادت
و مظاهر و هامر که خرق عادات شمرده باشد معجزه خواهد بود چنانکه مرد زیبغمبر از عرب از جمله معجزات
شمرده اند نظر با نیکه اثر آداب و اخلاق که از آنحضرت ظهور کرده از طائفه عرب که اراذل و اوباش
خرق عادت شد بلکه از آنچه سر زدن خرق عادات به بیشتر از این امر کوند [illegible]
خصوصا اگر در صغر سنی باشد مثل عیسی که مادرش مریم او را به صباغی داد که رنگرزی بیاموزد پس
جامه‌ها بسیار در نزد صباغ جمع شد او را کاری پیش آمد عیسی گفت این جامه‌ها است که هر یک میباید
برنگی مخصوص رنگ شود و رشته‌ها از هر رنگ در میان تنی گذاشته ام تا من مراجعت کنم اینها را برنگ که فرمود حضرت
عیسی همه جامه‌ها را در یک خم انداخت چون صباغ برگشت پرسید که چه کردی فرمود که رنگ کردم رسید
که چه کار کردی گفت همه در میان این خم است صباغ گفت که همه را ضایع کردی دو خشم شد عیسی فرمود که
تعجیل مکن برو و جامه‌ها را از خم بیرون آورد هر یک را برنگی که صباغ میخواست تا همه را بیرون

[illegible]

آوردیسی صباغ متعجب شده و دانست که پیغمبر خداست و با حضرت ایمان آورد پس گفتند رحم صبغة الله
رنگین شما باشد هر رنگی که میزنند کعبه اوس فلک میتارنگ که او رنگ حق است از نقار رنگ
ازو در میزنند [illegible] جای که هم رنگ جانان گشت جانا نه حرکات ازو در حال میگشت و جسم
که رنگ از رخ وقتی از رخ دهد رخ عالم به رنگینی میکند قابلی که جسته ظاهر صبغت صباغت
بیاموزد [illegible] قاصر میکند و در حرم که موافق [illegible] از رنگها که استاد گفته است هر رنگها
ظاهر سازد [illegible] که ظاهر حدیث آنکه ذرحم انداخته [illegible] صنایع
[illegible]

[illegible]

من مسک و سبعون ارضا من الزعفران سکانها الملائکة لا یکون جناح ولا برد و طول
کل ارض سبعة عشرة آلاف سنة قیل لما خلف الملائکة قال حجاب من ظلمة قیل و ما خلفه
قال حجاب من ریح قیل و ما خلفه قال حجاب من نار قیل و ما خلفه قال حیة محیطة بالدنیا
کلها تسبح الله الی یوم القیمة و هی ملکة الحیات کلها قیل و ما خلفه قال حجاب من نار قیل و ما
خلف ذلک قال علم الله و قضائه و سئل عن عرض قاف و طوله و استداریته فقال عرضه
مسیرة الف سنة من یاقوت احمر قضیبه من فضة بیضاء و وجهه من زمردة خضراء له
ثلث ذوائب ذوابة بالمشرق و ذوابة بالمغرب و الاخری فی وسط السماء علیها
مکتوب ثلثة اسطر الاول بسم الله الرحمن الرحیم الثانی الحمد لله رب العالمین الثالث
لا اله الا الله محمد رسول الله فمن [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible]

فغفور چین اسکندر را آورده اند که چون اسکندر مملکت چینی لشکر کشید و قلعه دار الملک چین [illegible]
ساخت روزی حاجب فغفور نزد اسکندر آمد [illegible] اسکندر گفت چه پیغام داری گفت فغفور فرموده که در
خلوت سخنی بعرض رسانم چنانچه بغیر از تو [illegible] اسکندر [illegible]
فغفور چیست گفت فغفور منم اسکندر متعجب شد [illegible] فغفور گفت من تو را پادشاه
عاقل و فاضل میدانم و هرگز میان من و تو عداوتی نیست [illegible]
[illegible]

[illegible]

مناسب [illegible] خانها خراب [illegible]
باجازت [illegible] آدم و حوا [illegible] آدم را آدمی زنند [illegible]
[illegible]
مکر [illegible] در جاهلیت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اهل بیت رسالت [illegible]
[illegible] امید دارم که [illegible]
[illegible] بنو امیه [illegible]
[illegible]
[illegible] عتبه بن ربیعه [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] ابو سفیان که در جاهلیت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] یزید پلید [illegible]
[illegible]
[illegible] لعن الله [illegible]

تا لعنت کنیم

[illegible]

قصهٔ فتح مکه

حافظ ام بکلی زائل گشته بود گفت اگر چنین میگفتی بقتل تو حکم میکردم و دیگر
پیوسته جمعی از عقب پیغمبر فرستاده و پیرامون محافظت داشته بود که آن بیرون رفتن از
سپاه اطلاع ندهد و چون بمدینه برگشت بعد ازان مردم روان شدند و چون نزدیک بیرون بردن
آن حضرت بحمل ترست که با جمالی عقیدتی تفاصیل بسیار و باختصار مقتضی مطالب بسیار
احادیث متکثره و منکیس مشتمله صدر رشته صدر سرور و ذیلی
خبر نور بسی چه مناسبت که است که جمله از آنها شد و چه با جا است که مجملا از آنجمله مفصل
کردد و آن حکایت اسلام آوردن ابی سفیان است از روی اکراه و اجبار نه از راه طوع
و اختیار و کیفیت و رنج و اختلاف در فتح مکه میبایست ذکر کرد که شیخ
شیخ مفید و شیخ طبرسی و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده اند که فتح مکه در ماه رمضان سال هشتم
از هجرت واقع شد و احادیث معتبره برین دلالت کرده است و اکثر گفته اند که در روز سیزدهم ماه
بود و بعضی بیستم گفته اند و سببش آن بود که چون در سال حدیبیه حضرت رسول با قریش صلح
کرد و قبیله خزاعه در امان حضرت داخل شدند و قبیله کنانه در امان قریش داخل شدند
چون دو سال از آن پیمان گذشت ملعونی از قبیله کنانه نشسته بود و هجو حضرت رسول را میخواند
پس مردی از قبیله خزاعه او را منع کرد که تو را چه نسبت که چنین چیزی بخوانی اگر بار دیگر بشنوم
که چنین چیزی میخوانی دهنت را میشکنم پس کنانه ملعون ممتنع نشد و بار دیگر خواند خزاعی
مشت بر دهن او زد و هر یک از قبیله طرفین یاری ایشان طلبیدند و جمعی از خزاعه بقتل رسیدند و آن
زدند تا داخل حرم کردند و بسیاری از ایشان را کشتند و قریش قبیله کنانه را بجهاز و یاری
و اسلحه مدد کردند پس عمرو بن سالم خزاعی سوار شد و بخدمت حضرت آمد و داد خواهی
کرد

کرد و شعری چند درین باب انشا کرد و در حین آن ابیات طلب نصرت از حضرت نمود پس حضرت
فرمود که بس است ای عمرو پس برخاست و بخانه میمونه رفت و آبی طلبید و غسل کرد و در اثنای غسل
میفرمود که یاری کرده نشوم اگر یاری نکنم پس بیرون آمد و عازم شد بر رفتن بسوی مکه و گفت خداوندا
جاسوسان را از قریش باز دار تا داخل بلاد ایشان شویم بی خبر ایشان و فرستاد موقوف از حضرت
صادق علیه السلام روایتست که چون در شام خبر بابو سفیان رسید که قریش با خزاعه قتال کرده و عهد حضرت را
شکستند بمدینه آمد بخدمت حضرت رسول و گفت یا محمد حفظ کن حق قوم خود را و امان ده میان قریش
و مدت پیمان را و حفظ زیاده کن پس حضرت فرمود که آیا مکری کرده اید یا من ای ابو سفیان گفت نه یا رسول
الله فرمود که اگر شما مکر نکرده اید و پیمان نشکسته اید من هم بر پیمان خود هستم پس نزد ابوبکر آمد و گفت
تو امان ده قریش را ابوبکر گفت وای بر تو کی میتواند بر حضرت حضرت امان دهد پس نزد عمر رفت
و از عمر نیز چنین جواب شنید پس نزد ام حبیبه دختر خود رفت که در خانه حضرت رسول بود و خواست
که بر روی فرشی بنشیند ام حبیبه فرشی را برچید و نگذاشت که او بر روی فرش بنشیند ابو سفیان
گفت ای دختر این فرش را از من ضایع میکنی که بر روی آن بنشینم گفت بلی این فرش است که حضرت
رسول بر آن نشسته است هرگز نخواهم گذاشت که تو بر روی آن بنشینی و حال آنکه تو مشرک و نجسی
پس بیرون آمد بخانه حضرت فاطمه رفت و گفت ای دختر سید عرب امان ده قریش را و مدت پیمان را
زیاده کردان تا کریم ترین زنان برگزیده از زنان باشی حضرت فاطمه فرمود که هر که را رسول خدا امان میدهد من
هم امان میدهم گفت پس امر کن حسن و امام حسین را که بر حضرت ده که قریش را امان دهند فرمود که ایشان نیز
بی رخصت جد خود کاری نمیکنند پس بیرون آمد و بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمد و از آنجا نیز
مایوس شد و بجانب مکه رفت ...
...
بخانه ابو سفیان بخانه فاطمه و نتوانست ...

شد در مکه عکه در شام ... ملعون ... از سکینه روایت کرده است که لما کان الیوم الرابع من مقامنا
رایت فی المنام و ذکرت مناما طویلا تقول فی آخره و رایت امراة راکبة فی هودج و یدها موضوعة
علی راسها فسألت عنها فقیل هذه فاطمة بنت محمد ام ابیک فقلت و الله لانطلقن الیها
و لاخبرنها ما صنع بنا فاقول یا اماه جحدوا و الله حقنا یا اماه بددوا و الله شملنا یا اماه
استباحوا و الله حریمنا یا اماه قتلوا و الله الحسین ابانا فقالت کفی صوتک یا سکینة فقد قطعت
نیاط قلبی هذا قمیص ابیک الحسین لا یفارقنی حتی القی الله به از آن روایت یا حکمت حیث که لالا و او
که پیراهن اولاد دخترم ... خود خدمت نیایند یعقوب که آن دیدگان نابینا شد پس پیراهن یوسف که از مصر
آمد دید و چشمهای او روشن شد ... که فاطمه زهرا ... در خواب دیدم که پیراهن خون آلوده در دست
داشت و در کنار ... چشم مرا دید گفتار ... و حسین من ...
بیچ جند شور که در محرق القلوب ... ذکر ... ما حکمت ...
عبا و قبا و عمامه و ردا و سائر البسه آدمی و در حسد وی ... و بود وی از آنها چنانکه بالست
و شالیست ... و در بدن وی ... مکر پیراهن او و ... که بکسی ... از عبا و قبا معلوم
... بیرون ... رسد ... بدن
... آه آه ابو سفیان بخانه حسین ... و عداوت ...
حرف سردی ... و ناملایمی ... ابو سفیان رفت
... ملعون ... در دست گرفت و سر بریده حسین ... که ... زخم شمشیر و نیزه ...
چوب ... میزد ... جام شراب بر سر ... او را
طشتیکه ... سر مبارک او ... ریخت ... در روز جمعه ... ماه مبارک رمضان بعد از
نماز عصر از مدینه بیرون رفت و ابولبابة بن عبدالمنذر را در مدینه خلیفه کرد و سر کرده هر قوم را
طلبید و فرستاد که قوم خود را بمکه بیاورند و بخدمت ملحق گردند پس رفتند تا بمر الظهران رسیدند و نزدیک

بده هزار کس بود در خدمت بودند و چهار صد اسب سوار در میان لشکر حضرت بود و حق تعالی خبر لشکر را
از قریش پنهان کرده بود که اطلاع نداشتند از بیرون رفتن آنحضرت پس در شب ابو سفیان و حکیم بن حزام
و بدیل بن ورقا از مکه بیرون آمدند که تفحص خبری بکنند و عباس پیشتر با ابو سفیان بن الحارث و عبدالله
بن ابی امیه باستقبال حضرت بیرون رفته بود و در ثنیة العقاب بحضرت رسید پس عباس با حضرت
گفت اگر حضرت بقهر و جبر داخل مکه شود اهل مکه قریش ... هلاک میشوند پس بر استر سفید حضرت سوار
شد و میگفت شاید هیزم کش یا شیر فروشی ببینم و بفرستم که اهل مکه را خبر کنند تا بیایند
ایشان بخدمت حضرت بیایند و امان بگیرند و در این اندیشه بود که با ابو سفیان و رفیقان او رسید
پس ابو سفیان صدا زد گفت لبیک تو کیستی گفت منم عباس ابو سفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد این آتشها
چیست گفت این رسول خداست با ده هزار کس از مسلمانان و اهلاً است که داخل مکه شود ابو سفیان گفت چاره
چیست عباس گفت چاره آنست که بر پشت این استر سوار شوی تا از برای تو از آن حضرت امان بگیرم
... عباس گفت که او ... ملعون ... و متوجه لشکر آنحضرت شدیم و بهر آتشیکه
میرسیدیم اهل آن باستقبال ما میشتافتند و چون مرا دیدند میگفتند عم رسول خداست ... عباس از نزد
ابو سفیان ... لشکر ... ابو سفیان
برخیمه فرزندی عمر ابن خطاب ... قبول ... کردند
... خدام ابو سفیان ... ننظر ... که ردیف عم رسول خداست ... عباس
طعنه ... فرزند رسول خداست ...
اگر طعنه ... رسیدیم او ابو سفیان را
شناخت و گفت الحمد لله ... ابو سفیان ...
تا آنکه بخیمه رسیدیم و او مبادرت کرد و داخل خیمه شد و گفت یا رسول الله ابو سفیان ...

به عهد و پیمان حضرت ... گردنی ... زینب علیها گفت که من داخل شدم و نزدیک حضرت نشستم
و گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای ابو سفیان ... ام الکرام حضرت فرمود که بیا و رسیدی ... خدا
شد و با نهایت مذلت در خدمت حضرت ... حضرت فرمود که ای ... وقت آن شد که ... بوحدانیت خدا
و پیغمبری من ابو سفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد چه بسیار کریم و حلیم و صله کننده رحم ... است
بخاطرم رسید و گفتم ... مجلس یزید ... بردند ... ساعت آنحضرت ... و آن کلام
از راه ... تکبر ... حضرت رسول ... ابو سفیان ... تعظیم ... کرد
که ابو سفیان ... کریم و حلیم و صله کننده رحم است ... شروع ... کوئی ...
... گفت پدرت ... ابو مخنف گفت یا غلام انت الله ...
ابوك ان یکون خلیفة الحمد لله الذی ... واراح المؤمنین منه فقال
یا یزید من کان احق بالخلافة انت ام هو و هو ابن بنت نبیکم یا یزید ما سمعت کلام الله تعالی
اذ یقول بسم الله الرحمن الرحیم ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها
ان ذلك علی الله یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتاکم والله لا یحب کل مختال
فخور فغضب یزید لعنه من ذلك لانه کان یلبس الثیاب الفاخرة والحلل الحمراء فیختال فی
مشیه و ینظر فی اعطافه فلذلك قرأ علی بن الحسین ع ان الله لا یحب کل مختال فخور فغضب
لعنه و قال یا غلام تعرضت بنا ثم امر جلادین یدیه و قال له خذ هذا واضرب عنقه فعند
ذلك بکی علی بن الحسین ع انشا عند ذلك یقول ینادیك یا جداه یا خیر مرسل حبیبك
مقتول و نسلك ضایع اقاد ذلیلا فی دمشق مکبلا و مالی من بین الخلائق شافع
قال ابو مخنف و جعلت عماته و اخواته تبکون فنادت ام کلثوم یا یزید لعنه ... من
دم اهل البیت اطلق ... علی نفسك انك لا تخلی ... من نسل محمد احد فبکی

کلاحرا

...

کل جلسائه و قالوا دع هذا الصبی فانه لا یمهل قتله فامر بتخلیته ... و قال ...
~~ابو سفیان ... ~~ ابو سفیان گفت اگر با خدا خدای دیگر میبود
در روز بدر و احد بفریاد ما میرسید ... پیغمبری تو در نفس من هنوز شکی است عباس گفت
شهادات بگو و گرنه بجز انکه در همین ساعت ... ابو سفیان الفرورت گفت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ... گفت
... ابو سفیان ... عباس گفت که اکنون ...
حکیم ... گفت ... ابو سفیان گفت ...
تو چه کار است ... بعد از ... گفت یا رسول الله
میخواهم ... حضرت ... دعوت کنم حضرت
او ... عباس گفت ... حضرت فرمود که بگو با ...
که هر که لا اله الا الله ... محمد رسول الله گوید ... هر که نزد کعبه بنشیند
و سلاح و حربه ... ابو سفیان ... که فخر ... میدارد
... ابو سفیان ... هر که در خانه ...
بنشیند و در خانه ... آتش ...
... اولاد ...
...
مرغان ... ابو مخنف روایت کرده ...
کس ...

که او ... بعضی بعض گفتند یا قوم هذا صبی صغیر السن لم یبلغ الحلم فلا یحل لکم قتله
و جعل بعضهم یمنع بعضا عن قتله و این کلام مطابق ... در مجلس یزید ... ابو مخنف ...
... ام زین العابدین ...
... از باب مبالغه اطلاق ... آنحضرت ... ابو مخنف ...
ام کلثوم بکت و انشات عند ذلك تقول اضحکنی الدهر و ابکانی و الدهر ذو صرف
والوانی ... روزگار ... روزگار صاحب تغیرات ...
...
...
...
... ان الصبی ...
فرد ذکر که سائل ... بالطف ...
~~... ~~
~~... ~~ چند کسی از خویشان ...
سرور ...
... ایشان ...
...
کشته شدن ... بنو عقیل ...
...
کشته شدند ... و ابن عون و اخوه معا ...
... زینب ...

٤٧

...

جاکه ایت ... از ... اقران ... کانا ... اذا التقی القرن باقران ...
در جوان ...
و حکایت ... ابو سفیان ...
... حضرت ...
...
امید ... و السلم

[illegible]

مجلس بیست و نهم در بیان احوال حضرت ادریس و فضل تدریس و ذم غضب است

قال الله تعالی واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا ورفعناه مکانا علیا یعنی یاد کن
ای رسول ما در این کتاب که قرآن است ادریس را بدرستیکه او بسیار بسیار تصدیق کننده حق بود
و پیغمبر بود و بلند کردیم او را به مکانی بلندی تفصیل این اجمال مقتضی نقل مقامست در پنج مقام اول
در بیان نکته عدول از اسم او ~~که اخنوخ است بادریس~~
~~و در معنی اینکه اسم او اوریس است~~ که اخنوخ میبرد و قتنای بن شیث بن آدم است و ادریس
که لقب اوست چه در اخبار مستفیضه است که او را بجهت آن ادریس گفتند که حکمتهای خداوند و سنتهای اسلام
بسیار درس میگفت و اما نکته عدول آنست که قرآن کتابیست که هیچ امری از کلی و جزئی از دین بیرون نیست
و تعظیم و فضل تدریس امری است عظیم باین دو کلمه و به آیات زمینه از برای تنبیه که وقت و دو دین نقاد
دارند زیرا که لقب منسوب است بمدح یا ذم و معلوم است که وصف تدریس امریست ممدوح پس ذکر
لفظ ادریس منسوب است بمدح حضرت اخنوخ و چه نه اهتمام در ذکر و نقل و خصوصی امر کرده که او
در کتاب ما اکثر تعبیرات را قال دارد که کتاب ما مشتمل بر ذکر او باشد و چنین اهتمام در شأن هیچ پیغمبر
بجز اسمعیل صادق الوعد که واذکر فی الکتاب اسمعیل نیز ملاحظه فرموده وارد نشده است و نسبت
این اهتمام مگر بجهت خصوصیتی که در ادریس بود که آن مقام تدریس باشد و این بلحاظ امریست که مقام تدریس
مقامیست که خداوند بلیغ و حکیم در مقدمه قرآن او را ستوده و مقدم بر امر دیگر که او را سیاه کند و حکومت
جیفی باشد که نظم معانی و معالم اسلام بتدریس است اگر صد سال بلکه پنجاه سال اسم تدریس
از میان اسلام برداشته شود همه جمیع احکام اسلام فراموش میگردد هم چنانکه در بلاد عرب و بلاد بعید
مشاهده میکنند مدرسی همیشه مجلس منعقد از برای تدریس میکند مجلس دیگر ...

میکنا

مستفاد هم چنین از رسول خدا روایتی است که فرموده است با دردگار از ادنیا ... باغهای جنت قیل و ما ریاض الجنة قال حلق
الذکر و همیشه مباحثه میکنند مثل آنست که شمشیر برداشته با کفار جهاد کنند و هر کس عمر صرف تعلیم کند مثل
کسی است که او خدا را بنده شده هم چنانکه حضرت امیر المؤمنین فرموده من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا ... باین
کسی که در دست طالب علم و مدرس بود مثل آنست که شمشیر بدست گرفته در وقت احتیاج
بدفاع کفار و مهم است و اگر کسی ... در طلب علم بخوابد مثل آنست که یک شب در سرحد بخوابد ... است از سلمی
رضی الله عنه روایتی است که سمعت رسول الله یقول رباط لیلة فی سبیل الله خیر من صیام شهر و قیامه
فان مات جری علیه عمله الذی کان یعمل و اجری علیه رزقه وامن الفتان یعنی شنیدم از رسول خدا
که فرمود یک شب در سرحد بودن در راه خدا بهتر است از اینکه یک ماه شبها تا صبح در قیام و روزها تا شب
روزه داشته باشد پس اگر در آن شب بمیرد هر عمل خیری که میکرده است مثل نماز و تعقیب و مانند آنها تا قیامت
از برای او نوشته میشود و خداوند رزاق روزی جاری میسازد در دنیا و عقبی و او را ایمنی میگرداند از فتان
که ملک است که آدمی را امر میکند بنوشتن اعمال خود و در کفن در قبر بلکه ملقن ...
یک شب در طلب علم بسر بردن بهتر است ... از عبادات ... است از عبادات دیگر و حکمت در آن است
که علما در سرحدات شیطان نشسته اند و سیف دار اسلام و پاسبانان اسلام حافظ کرده است و
و اگر علما نباشند و یا حفظ نکنند در یک ساعت همه دار اسلام منسوخ میکنند پس این مقام تدریس افضل میکند
بالاترین مقامات است حتی از فتوی و قضا و وعظ و غیر اینها نیز بالاتر است بلی اینها نیز از جهت تعلیم
است نوعی از بهترین سایر عبادات دارند مقام دوم در وجه ... تصدیق که صدق مصدق
گوید هم چنانکه در حیوة القلوب فرموده است و آن وجه اینست که روایت شده است که ادریس در زمان
قوم خود تفکر میکرد در عظمت خدا الهی پس گفت که این آسمانها و زمینها و این خلق عظیم آفتاب و ماه

و ستارگان و ابر و باران و سایر مخلوقات را پروردگاریست که تدبیر اینها میکند و با صلاح میآورد اینها بقدرت خاص باید که آن پروردگار را بندگی کنیم چنانکه سزاوار است پس خلوت
کرد با طایفه از قوم خود و ایشان را پند میداد و بخدا میخواند ایشان را و ایشان را از عقاب الهی میترسانید و دعوت میکرد ایشان را بعبادت خالق اشیا پیوسته یکی بعد از دیگری اجابت او مینمودند
تا هفت نفر شدند پس هفتاد نفر شدند تا آنکه هفتصد نفر شدند و چون بهزار کس رسیدند ادریس گفت
بیائید اختیار کنیم از نیکان خود صد نفر پس اختیار کردند صد کس را و از صد کس هفتاد کس را و از
هفتاد کس ده کس را و از ده کس هفت کس را اختیار کردند پس گفت بیائید این هفت کس دعا کنیم
کند و باقی ما آمین گویند شاید پروردگار ما دلالت کند ما را بسوی عبادت خاص خود دستها بر زمین گذاشتند
و بسیار دعا کردند پس خدا وحی کرد بسوی ادریس و او را پیغمبر گردانید و او را هر که با او بود ایمان آورده
دلالت بر علم است که ... و پیوسته ایشان عبادت خدا میکردند و شریک بخدا نمیآوردند تا خدا ادریس را بسوی آسمان
بالا برد و مجملا تعلیم و صدیق بودن او در آنست که تدریس میکرد بنابراین که تدریس حیث کمال تصدیقات که او اولا
~~کرد در ...~~ در رتبه و در حق ترتیب پر داد باز تمامت میکند و بعد از آن ... از باطل
پس مقام سیم گفته است هم تصدیق بالشک عقل که رسول باطن است ... مقام سیم در بعض ابتدای سوت
او است بسند معتبر از امام محمد باقر منقولست که ابتدای پیغمبری ادریس آنطور که در زمان او پادشاه جباری
بود روزی سوار شد بعزم سیر پس گذشت بزمینی سبز خوشی آینده که ملک یکی از رافضیان بود
خالص که ترک دین پادشاه کرده بود از این اهل ایمان بود پس آن زمین او را خوش آمد و از وزیران خود
پرسید که از کیست این زمین گفتند از بندگان پادشاه که فلان رافضیست پادشاه او را
طلبید و زمین را از او خواست او گفت که عیال من از تو بآن زمین محتاجترند از تو پادشاه گفت بمن بفروش
من قیمت او را میدهم گفت نمیفروشم و نمیدهم ترک ذکر این زمین که آن آخرت است پس برای شاه

اللازم است

لازم است که اگر ده دفعه از ملک ... و سیر و سیاحت ... و بمانند ... او را ... پیر جسم پوستی ... اقدام نمایند
و سرور و ... باشد باید که پادشاه سخن تو را قبول میکند لازم است که همیشه او را از سیر و رفتن و ... نمایند
زیرا که خواهی شنید که هیچیک سیر و رفتن پادشاه و عزت آن پادشاه چگونه انتها که معلوم است که
زوال پادشاهی پادشاه موجب زوال وزارت و وزرا و ولایت منافع و حکومت حکام میشود است پس ... برو
خواهان بسیار است خواهر ... بسیار ... میکند جمله ... درکوب ... طمع دخویی است ...
چشمت دید طمع ... و طمع میکند و از خوشی ... پس ... میگفت ... پادشاه ... روم ...
و متغیر ... و غمناک و متفکر با ... برگشت و او را زنی داشت از ارازقه که او را ... است ...
کارها با او مشورت میکرد ... قرار گرفت زن او را طلبید که با او مشورت کند چون زن او ... و در ...
غضب دید از او پرسید که ای پادشاه چه ... که ... غضبناک ... بعضی ... ظاهر گردید است
پادشاه قصه زمین و ... نقل کرد با قوم ... کرد او ... زمین گفت ... زن گفت ای پادشاه کسی غم میخورد و
دغضب میآید که قدرت بر تغییر و انتقام نداشته باشد و اگر ... خواهی که او ... چنین ... ترا ... در ...
کشتن او میکنم که زمین بدست تو در آید و ... نزد اهل مملکت حجت ... باشد ... باشد پادشاه
گفت که ... زن گفت جماعتی از ارازقه که اصحاب منند میفرستم بنزد او که او را بیاورند و نزد
تو شهادت بدهند که او بیزاری جسته است از دین تو پس جایز میگردد ترا که او را بکشی و زمین او را بگیری پادشاه
گفت پس بکن این کار را و آن زن اصحابی چند داشت از ارازقه که بر دین آن زن بودند ... شنیدند
کشتن رافضیان ... مؤمنان را پس آن جماعت را طلبید و ایشان نزد پادشاه شهادت ...
بیزار شده از دین پادشاه و باین سبب پادشاه او را کشت و زمین او را گرفت پس حق تعالی در آن وقت
برای آن مؤمن غضب کرد و ... وحی کرد بادریس و گفت برو بنزد آن جبار و بگو باو که راضی نشدی باینکه
بنده مرا ... کشتی تا آنکه زمین او را نیز برای خود گرفتی و عیال او را محتاج و گرسنه گذاشتی ...

میخورم که در قیامت از تو انتقام بکشم و در دنیا [illegible] هزار از تو سلب کنم و شهر تو را
خراب کنم و عزت تو را بمذلت بدل کنم و گوشت زن تو را سگها بخورند [illegible] الا تو را مغرور کرده
امتحان که شدی بحکم [illegible] پس حضرت ادریس داخل شد در [illegible] که او در مجلس نشسته بود و اصحابش
بر دورش نشسته بودند و گفت ای جبار من رسول خدایم بسوی تو و رسالت [illegible] گفت ای جبار
گفت که بیرون رو از مجلس ای ادریس که از دولت من جان بدر [illegible] طلب [illegible] و رسالت
ادریس [illegible] گفت که مترسی از رسالت خدای ادریس که من کسی [illegible] که ادریس را
بکشد [illegible] رسالت خدا [illegible] پیغام آورده بود [illegible] ادریس
اصحاب چند داشت از ضعفای مؤمنان که جمع میشدند در مجلس او [illegible] ادریس انس میگرفت
بایشان پس خبر داد ادریس ایشان را بآنچه خدا وحی کرده بود [illegible] جبار [illegible]
نرسیدند برادریس و اصحاب او و ترسیدند که [illegible] که ادریس
را بکشند چون آمدند باغی که در آنجا ادریس با اصحاب [illegible] او را در آنجا نیافتند و برگشتند
و چون اصحاب ادریس یافتند که [illegible] کشتن او [illegible] ادریس را یافتند و گفتند
که ای ادریس در حذر باش که این جبار اراده کشتن تو دارد [illegible] امروز [illegible] تو را
طلب [illegible] ادریس از [illegible] اصحاب [illegible] بیرون رفت و
[illegible] مناجات کرد گفت پروردگارا [illegible] بسوی جبار [illegible] رسالت تو را [illegible] رسانیدم [illegible]
[illegible] اکنون در مقام کشتن من است [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] که در رسالت تو [illegible]
[illegible] ادریس گفت پروردگارا حاجتی دارم [illegible] که سؤال کنی تا عطا کنم ادریس گفت سؤال میکنم که

باران

باران نبارد بر اهل این شهر [illegible] سؤال کنم خدا فرمود که ای ادریس [illegible] مرگ [illegible]
[illegible] ادریس گفت هرچند [illegible] چنین سؤال میکنم خدا فرمود که من تو را عطا کردم [illegible] سؤال
[illegible] و باران بر ایشان [illegible] سؤال کنی [illegible] پس ادریس خبر [illegible]
اصحاب [illegible] از آنچه سؤال کرده [illegible] باران از ایشان و [illegible] خدا وحی کرد [illegible] او [illegible]
از این شهر بیرون رو [illegible] و عدد [illegible] شدند در شهر
[illegible] خبر ادریس در شهر [illegible] از خدا چنین سؤال کرده است و ادریس رفت [illegible]
در آنجا پنهان شد و حق تعالی [illegible] او موکل کرد [illegible] که نزد هر شام طعام او را می آورد و در روزها روزه
میداشت و هر شام ملکی از برای او طعام میآورد [illegible] آن جبار [illegible] و [illegible]
خراب [illegible] و گوشت زن [illegible] بخوردند [illegible] غضب کردن برای آن مؤمن [illegible] جبار دیگر [illegible] معصیت
کنند [illegible] بیست سال بعد از بیرون رفتن ادریس [illegible] یکقطره از باران بر ایشان نبارید و [illegible]
و [illegible] ایشان بد شد [illegible] ذوقه مرا آوردند و چنین [illegible]
[illegible] که [illegible] ادریس [illegible] خدا [illegible] است که تا او سؤال نکند باران از
آسمان نبارد و [illegible] پنهان [illegible] است [illegible] و خدا [illegible] رحیم تر است از ادریس [illegible] قرار
گرفت که توبه کنند بسوی خدا و دعا و تضرع و استغاثه کنند و سؤال نمایند که باران آسمان [illegible]
آن [illegible] پوشیدند و [illegible] خاکستر [illegible] خاک بر سر [illegible] بازگشت کردند بسوی
خدا بتوبه و استغفار و گریه و تضرع تا خدا وحی کرد بسوی ادریس که [illegible]
من بتوبه و استغفار و گریه و تضرع و منم خداوند رحمن و رحیم قبول میکنم توبه و عفو مینمایم از گناه

و رحم کردم بر ایشان و مانع نشد مرا از اجابت ایشان در سؤال باران چیزی مگر آنچه تو سؤال کردی
که باران بر ایشان نبارم [illegible] سؤال کن [illegible] ادریس تا باران بر ایشان [illegible]
ادریس گفت خداوندا من سؤال نمیکنم حق تعالی فرمود که ای ادریس سؤال کن گفت خداوندا سؤال نمیکنم پس
خدا وحی فرمود بسوی آن ملکی که مأمور بود که هر شب طعام ادریس را ببرد که حبس کن طعام را از ادریس
و از برای او مبر پس چون شام شد طعام ادریس نرسید محزون و گرسنه شد و صبر کرد و چنین در روز
دویم نیز طعامش نرسید گرسنگی [illegible] در روز سیم طعامش نرسید [illegible] گرسنگی
[illegible] صبرش کم شد [illegible] پروردگار را [illegible]
[illegible] ادریس [illegible] طعام تو [illegible] طعام [illegible]
[illegible] گرسنگی و [illegible] سؤال کردم [illegible]
و من رحم کردم بر ایشان سؤال کن که من باران بر ایشان ببارم سؤال نکردی و [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] گرسنگی [illegible] صبرت کم شد [illegible] غار [illegible] طلب [illegible]
[illegible] که تو [illegible] طلب [illegible]
و [illegible] خداوند [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] که گریستی [illegible]
که از [illegible] رحم [illegible] قطع [illegible] گناهان [illegible]
بر تو [illegible] داعی [illegible]
[illegible] که دل [illegible] و جگر [illegible] آن [illegible] که ادریس از [illegible]
[illegible] اذیت [illegible] غضب [illegible] ترحم [illegible]
[illegible] که [illegible] خواهند [illegible] دعا [illegible] خواهند [illegible]

کرد

کرد [illegible] روایتست که [illegible]
قالوا یا ابا عبدالله اسقنا شربة من الماء فقال [illegible] رحم الله [illegible] فجعلوا [illegible]
العصاء و الطسوت [illegible] فاذا رویت [illegible] اخوانهم [illegible]
قال علی بن یقطان کنت مع الحسین [illegible] من اصحابه [illegible] الحسین [illegible]
من العطش فقال [illegible] الحمل [illegible] اسوق فرسك ففعلت ذلك [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین چند [illegible]
[illegible] روایتست که [illegible] عمر بن سعد
[illegible] ثم قد قتل الحسین قال فخرجت [illegible]
اذا صح [illegible] الامیر [illegible] قتل الحسین [illegible]
[illegible] حلاله [illegible] کافر [illegible] حسین
[illegible] هیبته عن الفکرة فی قتله [illegible] رجلا یقول والله لا اذوق
[illegible] طلب [illegible]
[illegible] الحسین انا [illegible] حیا [illegible] علی
[illegible] الحسین [illegible] من ماء غیر
جدی رسول الله [illegible] مع [illegible] صدق [illegible] ملیك مقتدر [illegible]
[illegible] فغضبوا [illegible] الله [illegible]
[illegible] فتعجبت [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] غضب [illegible]
که غضب موجب [illegible]
و در حدیث است که [illegible] غضب [illegible]

طوق می‌کنند در گردن عاصیان اندازند و در حدیث معتبر هست که تکالیف می‌کنند عاصیان که حضرت آن
رسول را لعن کرده‌اند مقام ... در بعضی مکان‌ها علیا و سبب فتنی او هست تا ملکان می‌بندند حتی از حضرت صلوات الله
منقولست که حق تعالی غضب کرد بر ملکی از ملائکه و بال او را قطع کرد و او را در جزیره‌ای از جزایر دریا
انداخت و ماند در آن جزیره تا آنکه خدا ... حق تعالی حضرت ادریس را پیغمبر مبعوث
گردانید آن ملک آمد نزد آن حضرت و گفت ای پیغمبر خدا دعا کن که خدا از من راضی شود و بالم را بمن برگرداند
پس قبول کرد و دعا کرد تا خدا بال او را برگردانید و از آن حضرت ... پس ملک با ادریس گفت که آیا تو را
حاجتی بسوی من هست گفت بلی میخواهم مرا بسوی آسمان بالا بری تا ملک الموت را ببینم که با او الفت گیرم
که با ملک الموت ... پس گرفت و برد تا آسمان چهارم چون دید که ملک الموت نشسته است و سر خود را
حرکت می‌دهد از روی تعجب پس ادریس سلام کرد بر ملک الموت و پرسید که چرا سر خود را حرکت میدهی گفت
زیرا که پروردگار مرا امر کرده که روح تو را قبض کنم در میان آسمان چهارم و پنجم گفتم پروردگارا چگونه
این تواند شد و حال آنکه میان آسمان ... پانصد سال راه است و از آسمان تا آسمان دیگر نیز پانصد سال راه است
پس روح او را قبض کرد ... در میان آسمان چهارم و پنجم قبض روح کرد پس این است قبض روح او ...
این حکایت ... در باب ... سید الشهداء ...
تا آسمان چهارم ... است که ادریس اعانت ملک ... بآسمان چهارم برد و ...
متخلص از عذاب ... مخدوم جمیع ملائکه ... چگونه ...
اگر ... از قضیه ... از جانب متوکل ... معلوم ...
اظهار ... که ...
تا ...
اگر ... والله ... ختام مجلس ... در ختم قلوب ... تمام

تم

ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم در تفسیر امام
مذکور است ... که ... نه بر گذارد خداوند علامت بر دلهای ایشان
که بشناسند ... که خدا خواهد که ... کنند که ایشان ... ایمان
نمی‌آورند ... نمی‌گذارند ... بر دلهای ایشان و پرده می‌کشند بر چشمهای ایشان و ...
که ... آنست که ... از نظر کردن ... تکلیف ...
و تقصیر ...
... از ایمان ... چشمهای او ...
زیرا که خداوند ...
که ... عذاب عظیم آنست که در آخرت ...
...
... عذاب ...
و ...
آیات قرآنیه ...
حکمت ...
این ...
علم و حکمت ...
... مهر می‌کنند ...
...
آنکه ...

... آنکه ... مهر ... کنند ...
کنند ...
...
...
مسدود ... رحمت ...
...
...
بایدار ... قفل و مهر کردن شد ...
... جبر و نه جبر ...
... از امام محمد باقر روایت ... که چون رسول خدا ...
...
...
... ابن اخطب و ابو یاسر بن اخطب و ابو لبابه بن عبد المنذر و شعبه بود که خدمت آن حضرت رسیدند
...
... گفت ما ایمان بتو نمی‌آوریم تا ...
...
که ... ایمان بتو آورد و کعب بن اشرف گفت ما ایمان بتو نمی‌آوریم ...
... ایمان بتو آورد ... ختم الله علی قلوبهم ...
...

والزبور

حدیث ...

والزبور وصحف ابراهیم ...
وخیر من ... علی الخلایق من بعدی علی بن ابیطالب ... القرآن الباهر
للخلق اجمعین المعجز لهم عن ان یأتوا بمثله وان ...
فلست ...
فعله کاف ... رسول خدا ...
در آن ... اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا
... لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یشرک فی حکمه احدا واشهد انک یا محمد عبده و رسوله
ارسلک بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون واشهد ان علی بن ابیطالب
... اخوک ووصیک وخلیفتک فی امتک ...
علی الخلایق بعدک ...
ومن عصاه فقد عصاک ...
...
...
...
...
و ...
...
و ناصر ...
...

ایمان بخدا و رسول و امیرالمؤمنین آورده‌ام پس سزاوار نیست که کافران قدم بر روی فرش بنهند و بر روی فرش نشینند بلکه باید
مؤمنان بر روی فرش بنشینند پس رسول خدا سلمان و [illegible] مقداد و ابوذر و عمار و جمعی که بر حضور بودند
را در این بساط بنشانید که تماشا کنند آنچه این بساط مشاهده نمود ایمان آورده اید ... [illegible]
بر خاستند و بر روی او نشستند از آن غافل و از قلب [illegible] بر آن چیز جانوران و از آنجا جادوی
جامه‌ها [illegible] و بر سر او افاضه [illegible] که اصل روح در او حلول نکرده یک جمع
بسبب [illegible] حضرت رسول مجبور او معتمد را مشاهدات بر این سه چیز داد دیگر سزاوار نیست که کافر
قدم بر او گذارد و تمکین نداد که مالکی بر روی او نشینند و بقاعی [illegible] که اگر مملوک قبل از مولد
خدا ایمان بیاورد [illegible] مرتکب و لشکر مالکی از دین منقطع گردد [illegible] از روی
اختیار [illegible] ایمان آورد ... در روز چند بار دفع این سه مشاهدات که مرکوب و اصل از جای
کفار را احتراز نمی‌کردند بلکه قلب [illegible] که خانه باطن خداست کار دانی از [illegible] که از کوه [illegible]
[illegible] و حیات لیبار و خانها جای احتیاج از برای این [illegible] از قلب [illegible]
که هرگز [illegible] از آن جمع کفار در یکی از آنها منزل می‌کنند و دیگر کوچ نمی‌کنند در یک گوشه قلب
حجره ایست که منزلگاه موکلین بر حب دنیاست و در گوشه دیگر حجره ایست از اندازه موکلین بر آمال [illegible]
و در حجره دیگر موکلین بر شهوات و نفسانی [illegible] و در حجره دیگر موکلین بر عشق و عیب [illegible] مؤمنان و در حجره
دیگر موکلین بر حسد و نایره عداوت اخوان و در حجره دیگر موکلین بر ظلم و طغیان و در حجره دیگر [illegible]
عذر و مکر ارباب علم و عرفان و در حجره دیگر [illegible] موکلین برای [illegible] که محمد [illegible] آن حجرات
[illegible] و عدد آنها [illegible] زیرا که قلب مظهر عالم اکبر و اوسع از فلک قمر مجموع [illegible]
طبیب منزلگاه [illegible] و تمام این ارض مقدسه را بار اندازه کفار ساخته [illegible]
[illegible] و از احوال آن [illegible] غیرت نمیکنی که آب جمیع ولایت و تو بر آنها ببندی [illegible]
منهدم ساخته

منهدم ساخته و اهل [illegible] تو کرده اند پس خداوند عالم تازیانه ابی لبابه [illegible] در آورد و گفت
اشهد ان لا اله الا الله خالق الخلق و باسط الرزق و مدبر الامر و القادر علی کل شیء و اشهد
انک یا محمد عبده و رسوله و صفیه و خلیله و حبیبه و ولیه و نجیبه جعلک السفیر بینه
و بین عباده لینجی بک السعداء و یهلک بک الاشقیاء و اشهد ان علی بن ابی طالب المذکور فی
الملأ الاعلی بانه سید الخلق بعدک و انه المقاتل علی تنزیل کتابک لیسوق مخالفیه الی قبوله
طائعین و کارهین ثم المقاتل بعد علی تأویله المحرفین الذین غلبت اهوائهم عقولهم فحرفوا
تأویل کتاب الله تعالی و غیروه و السائق الی رضوان الله اولیائه بفضل عطیته و القاذف
فی نیران الله اعداء الله بسیف نقمته فالموثرین لمعصیته و مخالفته پس تازیانه [illegible]
دلکت ابی لبابه [illegible] ابولبابه نیز او [illegible] کشید پس تازیانه زور آورد [illegible] بر روی دریا انداخت
پس برخاست [illegible] تازیانه او [illegible] تازیانه [illegible] کشید تا اینکه بر روی دریا قرار گرفت
پس ابولبابه گفت [illegible] تازیانه [illegible] پس خداوند عالم آن تازیانه
[illegible] ابولبابه نمی‌تازیانه [illegible] که خدا مرا بتوحید خود [illegible] گردانید و گرامی داشت
مرا بتمجید خود و مشرف گردانید مرا بتصدیق نبوت محمد سید بندگان [illegible] گردانید مرا از [illegible]
بر دارم بهترین خلقان [illegible] و افضل اولیاء خدا [illegible] و مخصوص [illegible]
[illegible] و شرافت یافته [illegible] و ذلیل کننده اعدای او [illegible]
انتقام [illegible] و بنا کننده از برای امت او علوم حلال و حرام و شرایع و احکام پس [illegible]
کافران که مجاهد [illegible] که مرا مبتذل سازد و استعمال کند [illegible]
ذلیل کنم و بتعجیل [illegible] تو رسول خدا [illegible] ابولبابه گفت [illegible]
بجمیع ما شهدت به [illegible] السوط [illegible] فنطق السوط [illegible]

[illegible] لا اظهار [illegible] والله اعلم [illegible] و هو الحاکم [illegible] فی یوم الوقت المعلوم
قال [illegible] و کانت [illegible] ابولبابه و [illegible]
[illegible] حصلت [illegible] غافل تازیانه در دست [illegible] تازیانه [illegible]
[illegible] تا زیانه [illegible] خدا [illegible] رسول خدا [illegible] بعض
[illegible] ان محمدا [illegible] صادق [illegible]
[illegible] و صاحب [illegible] علامات [illegible]
[illegible] صادق [illegible] کعب بن اشرف [illegible]
[illegible]
دفعه [illegible] بزبان آمد و گفت [illegible]
لا [illegible] کافر [illegible] و انا [illegible] بتوحیده و انا اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له خالق الانام ذو الجلال و الاکرام و اشهد ان محمدا عبده و رسوله [illegible]
الاسلام مبعوث [illegible] من سبق علم الله [illegible] سبق الکتاب [illegible] السلم
لذلک اشهد ان علی بن ابی طالب [illegible] و وفقه لقبول [illegible]
با [illegible] الامتثال للاوامر و الانزجار بزواجره و ان الله تعالی [illegible]
[illegible] حتی [illegible] و دلیل الواضح القاهر [illegible] الباهرة
[illegible] لا ینبغی [illegible]
لا یرکبنی الا مؤمن بالله تعالی مصدق [illegible] رسول الله صلعم فی جمیع [illegible] و فی جمیع
[illegible] و علیا و صیا [illegible]
[illegible] و لا اولیائه [illegible]
[illegible]

[illegible] کعب بن اشرف [illegible] که [illegible] بعض
از [illegible] کعب گفت که [illegible] تو [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] کعب [illegible]
سخنان [illegible]
[illegible] غالب [illegible] ثابت بن قیس [illegible] دینار خرید [illegible]
و [illegible] در زیر او ذلیل [illegible]
که [illegible] در راه رفتی [illegible]
[illegible] تو مؤمن [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایمان [illegible] لقولهم
خداوند عالم [illegible] سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون [illegible] ان الذین کفروا سواء
[illegible] تصدیق [illegible] معجزات [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] لوح محفوظ نوشته [illegible]
[illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]

دلتنگی و زیاد گرداند علم او پس بغنیمت یقین است از جمله اسرار است در مجالس سابقه اخبار گفته شد که چند جو حکمت
در ثبت کردن اموات در لوح محفوظ و لوح محو و اثبات نه مانند ایشان است و دیگر این بود که ملائکه توبیخ
اطلاع بر اموات خلق اند و قومی از ایشان بهم رسانند لله الحمد که درین حدیث شریف است آنچه از ذهن این
به رضا عنه گذشته بود و محمد است مجملاً پس حاضران عرض کردند یا رسول الله آیا در میان ما بندگان کسی
کسی هست که مرتبه او کمتر از آن مهربانی که بر او اهل کار آن بهاکلها اند چنانچه ملائکه مشاهده می کنند و مثال آن جماعت
پیغمبر خدا می بینند ایشان را بنمایی خدا می بینند ایشان از امت محمد کسی که مطیع ترین ایشان خدا
و حجاب ها کسنده ترین ایشان است در جهد و جهد در طاعت خدا و افضل ایشان است در دین خدا پس گفتند یا رسول الله
کیست آنکس و هر یک از آن دو تمام اهل کار آنکه آنکس باشند پس رسول خدا فرمودند و الکاذب دید آنکس که باشد
در گستره خدا از مدت مراتب درجات تمام و کمال که آن دینها و طول عمر او و فیض است از جهت خدا
بر هر کسی که خواهد او و توفیق و طول او از برای علمای صالح و کرمی دارد او بآنها پس برسانند او
بر اهل فضل درجات و اشرف مراتب بدانید که خداوند عالم زود است که ~~...~~ الام
می نماید بالا رتبه و درجه کسی که می نماید نسبت او در فردا امروز پس جد و جهد کنید در عملهای صالح
پس هر کسی که توفیق ده خدا بگیرید که باعث گشایش کرامت عظیم او از برای او بی برای او است
این فضل عظیم که دیدن جهرۀ اهل کار آن باشد پس حضرت صادق ع فرمودند که چنین صحیح کرد رسول خدا فردا از آن روز که
دیر شد مجلسی او از مردان و صالی آنکه جد و جهد کرده باشند در آن شب هر یک از نیکوکاران ایشان
در عملهای خیر داخل بوده و دکان خود و امید آنست که او باشد آنکسی که از برای او است علی
این خبر بزرگ پس گفتند یا رسول الله کیست آنکس پس بگو با او صفت و نعت او اکنون بگو
نام او پس فرمود رسول خدا که این کسی که جامع این مکارم و عادات این فضایل و دانای این صفت
حیدر است که کیست که چهار ... ابن انا و صاحب شما است تا که آنکه من ازین برای او بگو
ادا کنم است در حالتیکه رخ خدا است اجاف باو نگردیم آنکه غضب کنم است از برای خدا گشته است

از برای غضب ها

از برای غضب او برای خدا و دشمن از دشمنان خدا اینست آنکه حیا کنم است از مؤمن و لست جباران او و اعراض کنم
از او و حیالت کنید است از او و موعظه شنی از لئیم اعراض کرده برشیطان لعین است تا آنکه سبک
بالعلم مکر و کید نیکو رفتار کنی است چهارم آنکه نفس بخشی و قائم نفس برای رؤوف جهان کردد
~~...~~ و سیر او کافی است تا اینکه او از همه کس ها شدنکم است
پس رسول خدا بعد از این کلمات روی کرد بر حاضران و فرمود که ایشان را که در شب گذشته هزار و صد
درهم دینار برای مؤمن کرده او آنکه است پس علی بن ابیطالب عرض کرد که منم یا رسول الله فرمود یا علی بگو
اخوانك المؤمنين كيف كانت قصتك اصدقك لتصدق الله اياك فهذا الروح الامين يخبرني
عن الله تعالى انه قد هذبك من القبيح كله ونزهك عن مساوي الاخلاق باجتهاد حصلك من الفضائل
باشرفها وافضلها لا تتهمك الا من كفر به واحاط نفسه پس علی ع فرمود که گذشتم در شب گذشته
بفلان بن فلان مؤمن پس دیدم فلان شخصی در نزد فلان منهم منافق است که منعمم او به حسید او را
تنگ گرفته پس این مومن مرا ندید که او را لعن رسول خدا و کنت کنندا گر از پیغمبر خدا و متفرق کنند دشمنان
خدا از حبیب خدا و پایمردی کنند کرده تا از من کنز و ذخیره مرا از غم نجات بخش کنند از طلب کار من
که نزد او اجابت کند او و مهلت دهد مرا که غم معسرم پس گفتم که تو قسم یاد کنی که معسر را دکتنان لکن
رسول خدا اگر فکر بکن باشم که حلال دانم دروغ گوئی او پس برقسم من تنزاعتبار رنجیده به فن معسرم و درین
سختی ها صداقت و منم عظیم شهادت ... خدا او و حلیف دانم او و از اینکه قسم یاد کنم با وجود راست
باشد وجه دروغ پس این گفتم از فلان من بر حلیف دانم نفس جمع او از اینکه از برای این مرد معسر من باشد و
تو به نزد حلیف من دانم از اینکه او هر تو و من داشته باشد و یا مستحق تو گذارد پس سوال می کنم از ایشان
کسی سوت ق تسبیب سوال افراد و حیا نمیکند از متوجه شدن مر عطار او پس گفتم اللهم بحق محمد وآله
الطيبين لما قضيت عن عبدك هذا الذي پس دیدم که در راه آسمان ... گشوده شده و دیدم
ملکها آنها ندا کردند که ای ابوالحسن امر کن این بند است که نزد دست خود که برحق کرد

سر او از سنگ و کلوخ و ریگ و خاک تا مستحق کرد در دست او بطلا پس ادا کند از او دینار خود را و صرف
کند باقی مانده او بر در نفقه خود و سرمایه گرداند از برای سد فاقه خود و مؤنه عیال خود پس گفتم است خدا
چنانکه خدا او را دلالت کرد از دینی تو در التمند و غنا و برتو بیمار فقر بر آن دست خود بهم چو سرخ
از ریگ ریزی رو خود و برداراو که خدا و در دست تو طلا خالص می گرداند پس برداشت
او خشت و قدری از سنگها و کلوخ‌ها و برداشت در دست او طلا سرخ شد پس گفتم که جدا کن
از آنها بقدر دینار و عطا کن او پس چنین کرد پس گفتم که باقی مانده آنها روزی تو است که خدا و پس از آن
است بود تو پس آن دینار که او داد که هزار و صد درهم بود و آنچه باقی ماند از آن طلاها بیشتر از صد
هزار درهم بود پس این مرد از التمند ترین اهل مدینه شد پس رسول خدا فرمود که ان الله تعالى يعلم من الحساب
ما لا يبلغه عقول الخلق انه يضرب الفا و سبعمائة في الف و سبعمائة ثم ما ارتفع من ذلك
في مثله الى ان يفعل ذلك الف مرة ثم آخرها يرتفع من ذلك في مثله الى ان يفعل ذلك ...
الف مرة ثم آخر ما يرتفع من ذلك عدد ما يهبه الله تعالى لك في الجنة من القصور قصر من ذهب
وقصر من فضة وقصر من لؤلؤ وقصر من زبرجد وقصر من زمرد وقصر من جوهر وقصر من نور رب
العالمين بلغة واضعاف ذلك من العبيد والخدم والخيل والجنيب قطعا بين السماء
الجنة وارضها فقال علي ع حمدا لربي وشكرا قال رسول الله صلعم وهذا العدد هو عدد من يدخلهم
الله الجنة ويرضى عنهم بمحبتهم لك واضعاف هذا العدد من يخلفهم النار من الشياطين من الجن
والانس ببغضهم لك وقيعتهم فيك وتنقيصهم اياك پس فرمود رسول خدا که کیست از شما که در شب
گذشته گشته است مردی از جهت غضب از برای خدا و رسول خدا پس علی ع عرض کرد که منم و برد و ریگ
حفصه رضی الله عنه و پس رسول خدا فرمود حدث اخوانك المؤمنين القصة پس علی ع عرض کرد
که من در شب گذشته در منزل خود بودم که شنیدم صدای مردی که در بیرون ... خانه من با هم نزاع
می کرد پس دیدم که بمنزل من در آمده و فلان یهودی و فلان مرد معروف از انصار پس او با او در کشت

ای ابوالحسن

ای ابوالحسن بدانکه مرا با این مرد انصاری منازعه است واقع شد پس حاکم خود به نزد وجه ... صاحب شمام
بردیم پس ما او از برای نزاع حکم کرد بر ضرر این انصاری حکم کرد و انصاری می گوید که من بآن حکم راضی نیستم
نیز که او خیانت کرده از حکم حق مبین با طل کرد اما من رد یم بنزد کعب بن اشرف آیا بود تا ...
مرافعه ما به محمد برسد پس من از آن حکم او امتناع کرد گفت لا ارضی الا ... علی بن ابیطالب من گفتم یاعلی ایست
که مرا بنزد شما آورده است پس علی ع به خدمت پیغمبر عرض کرد که من بآن انصاری گفتم که این حکایت چنین است
که آنچه داری میگوید گفت آری پس گفتم ... اعاده کن حکایت که الا چنانست که یهودی گفت پس آن انصاری
گفت قسم که یهودی تقریر کرد گفت پس گفت یا علی حکم کن در میانه ما گفتم پس من بر آنکم که داخل خانه شوم
انصاری گفت بلی من ردین گفتم بخوانیم مردم که بیا در حین نزه که با او حکم کنم در میانه شما حکم ... با عدالت
پس داخل خانه شدم و شمشیر خود حمایل کرده بیرون آمدم ~~...~~ و چنان شمشیر بر رگ گردن
زدم که اگر کوه بود در آنیه او هر شکافته پس سر در پیش رو پیش افتاد و همسایه امیرالمؤمنین از این حکایت فارغ شد
او بیا انصار رسیده او به خدمت پیغمبر آوردند و عرض کردند یا رسول الله پسر عم تو خون پس ما کشته است
قصاص ما از او بستان پس پیغمبر فرمود که امر قصاص پیدا رد گفتند آیا دیه دارد یا رسول الله فرمود نه قسم بخدا
که ایمن دگست بتعذا حدا است بعد از آن حد کشته شد او دیه دکه نمی کند بدرستیکه علی شهادت داده برای خون پس
شهادت که خدا است شاهد است علی او و لعنت می کند و هرگاه علی شهادت دهد بر تعلیق آنیه خدا قبول می کند
شهادت او به برای ... به درستیکه او استحقاق او را هر دار ید صاحب خود و دفن کنید او به بابی و از آن
که حکم ... است پس او بر ما کشته شد حالتیکه حقی از حقهای کرده کرد از او پس که بیت دهد بعد او
ادب از او پس علی ع فرمود که یا رسول الله چه قدر این مرد شبیه است که به مو بهار ... پس رسول خدا
فرمود که یا علی الا تو ... ~~...~~ نه چنین است که اگر حق کن در معرض مو اکم
و ... است عدد جمیع سالهای ... کس دو کشته باشد ... آنیه ... و ... کن

بلی یا رسول الله ~~[illegible]~~ اینقدر ثواب البته بسیار است پس رسول خدا فرمود که ای ابوالحسن به درستی که این گشتن
که تو از این مرد سهو کردی خدا واجب کرد بنیاد از برای تو از ثواب آنقدر یکی که تو آزاد کرده بندها کانی به تعداد
عدد ریگهای دنیا ~~[illegible]~~ [illegible] منافق به درستی که هر چیزی که خدا عطا می‌کند
بسبب آزاد کردن بنده آنست که هر که بخشد بعدد هر مویی که در بدن آن بنده هشت هزار حسنه و محو
میکند از او هزار سیئه پس اگر گناه نداشته باشد از پدرش و اگر او نیز نداشته باشد از مادرش و اگر او نیز
نداشته باشد از برادرش و اگر او نیز نداشته باشد از درجه [illegible] ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله
ایکم استحیی البارحة من اخ له [illegible] الله لما رای به من خلة [illegible] پس رسول خدا فرمود که کیست از شما که در
شب گذشته از برادر دینی خود حیا کرد در وقتی که او در مقام احتیاج دید پس شیطان با او کید کرد
در باب آن برادر مومن و او نیز با شیطان کید کرد تا بر شیطان غالب شد پس علی ع عرض کرد که منم
یا رسول الله پس رسول خدا فرمود حدث یا علی به اخوانک المؤمنین لیتاسوا بحسن صنیعک فیما
یمکنهم ~~[illegible]~~ که از میوه خرده برادر مومن خود از کثرت آن فضیه تا آن کس [illegible] نکنند
در جایی که متمکن از او باشند ~~[illegible]~~ وان کان احد منهم لا یلحق بنیانک
ولا یشق غبارک ولا یوطأ [illegible] الی الفضائل الا کا ترق الشمس من الارض و اقطع المشرق
من اقصى المغرب [illegible] اگر چه احدی از ایشان [illegible] نمی‌توانند [illegible] کارهای تو [illegible] نتوانند [illegible] کرد
راه تو و نظر نمی‌توانند [illegible] در پیش گرفتن تو [illegible] آفتاب از زمین و مشرق تا
[illegible] مغرب پس علی ع عرض کرد که یا رسول الله شب گذشته که گذشتم [illegible] دیدم
~~[illegible]~~ که مومن [illegible] از انصار که از آن [illegible] خربزه و خیار [illegible] بر [illegible]
و [illegible] از [illegible] دیدم [illegible] که [illegible] و خجل [illegible]
از او [illegible] گفتم [illegible] بر گشتم [illegible]
آنها [illegible] نزد آمدم [illegible] و گفتم بخور [illegible]

در اینها

در اینها [illegible] ابوالحسن [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] و عیالی [illegible]
پس علی ع عرض کرد [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] که [illegible] آل طیبین و طاهرین
او [illegible] فاخطأ الشیطان [illegible] فقال یا ابا الحسن [illegible] اهل [illegible]
علیه ان یکن مؤمنا [illegible] منافقا [illegible] شیطان
[illegible] ابوالحسن [illegible] منافق باشد [illegible]
[illegible] مومن باشد [illegible] منافق [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] خالق [illegible]
[illegible] خدا و محمد و آل طیبین و طاهرین [illegible] که او [illegible] مومن [illegible]
و از [illegible] منافق باشد که [illegible] خدا [illegible]
که [illegible] شیطان [illegible] ~~[illegible]~~
اخلاص [illegible] محمد و آل طیبین و طاهرین [illegible] که [illegible] منافق [illegible]
[illegible] بر [illegible] دیدم [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] آسمانها [illegible]
[illegible] دیدم [illegible]
[illegible] دیدم [illegible]
[illegible] که [illegible]
و گفتم که [illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible]

قلبی کل معروف [illegible] بمستحقه

از [illegible] امر عجیب [illegible] جهنم بسبب توسل و محبت [illegible]
[illegible] وان امر عجیب اینست که ~~[illegible]~~ دیدم جبرئیل و میکائیل و
اسرافیل و عزرائیل [illegible] تا [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] خدا [illegible] وعده [illegible]
الم تنظرنی الی یوم یبعثون [illegible] پروردگار [illegible] مرا
مهلت [illegible] تا روزی که مخلوقات مبعوث می‌گردند در قیامت پس [illegible] ملائکه او [illegible]
از جانب خدا که [illegible] مهلت [illegible] مهلت [illegible]
پس رسول خدا فرمود که ای ابوالحسن [illegible] شیطان [illegible] خدا
[illegible] شیطان [illegible] خدا [illegible] عطا [illegible]
در آخرت [illegible] برادر مومنت [illegible]
و در آنچه [illegible] از دنیا [illegible] آسمان
[illegible] از آن [illegible] یاقوت [illegible]
از [illegible]
[illegible] عدد [illegible] باران [illegible]
[illegible] حسنات [illegible] سیئات [illegible] مومنان [illegible]
از منافقان و اولاد حلال [illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وآله ایکم وقی بنفسه نفس رجل مؤمن
البارحة فقال علی ع انا یا رسول الله وقیت بنفسی نفس ثابت بن قیس بن شماس الانصاری

فقال رسول الله

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله حدث بالقصة اخوانک المؤمنین ولا تکشف عن اسم المنافق المکائد
لنا فقد کفاکما الله شره واخره للتوبة لعله یتذکر او یخشى پس رسول خدا فرمود که کیست
که [illegible] رسول خدا
[illegible] کیفیت [illegible]
مومن [illegible] منافق [illegible] خدا [illegible]
[illegible] کیفیت
آن قصه اینست که [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] ثابت [illegible]
در آنجا چند مرد از منافقان [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] ثابت [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] منافق [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] دیدم که
که [illegible] ثابت [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] ثابت
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] ثابت

مکر مشک بکتادہ رگاہ که با او دست چخا رفته باشم پس بر بالای چاه نگاه کردم دیدم آن منافق که ثابت
و انعجب با او منافقی دیگر بر کنار چاه ایستاده اند و او بان آن خوش گویند که ما را است که او بینداز یم و دنرانچه
نیز اظهار نیج دعا ما را سنگ ... [illegible] منافقی سنگی که دو صد من بود او را در ندر
و بر سر ما انداختند پس من ترسیدم که بر ثابت بیفتد [illegible] سر او بر زیر سینه خود کشیدم و خود
بر سر او کشیدم و بر رو او خوابیدم پس آن سنگ بر پشت من افتاد و سنگ بر من که پشت ... [illegible]
در روز تا امروز [illegible] سنگ دیگر که سه صد من بود انداختند باز بهمان طور خود کردم
پس مثل آنکه بر پشت در روز بسیار گرمی بریزند یافتم پس سنگ سیم که بقدر ... [illegible] و رد ندو [illegible]
بیاورند پس او را نگاه داشتند و کردانیدند تا بر چاه انداختند باز بهمان طور خود را سپر کردم [illegible]
[illegible] و پشت من واقع شد پس دیدم که آن سنگ مثل جامه بر پشت که بر بدن من بر خورد و نشستند
و ان ... [illegible] پس شنیدم که آن منافقان گفتند لو کان لابن ابیطالب و ابن ... [illegible]
نجت واحدة منهما من بلاء هذه العظیمه ... [illegible] ابیطالب و اولیاء ... [illegible] هزار جان باشد یکی از ایشان
سلامت نجات نخواهد یافت پس برگشتند و خدا دفع کرد از ما شر ایشان پس ... [illegible] خدا اذن داد که ... [illegible] چاه
که لیت شد و ته چاه که بلند شد که چون ... [illegible] و سالم شدند و بار ... [illegible] بیرون آمدیم
و بیرون آمدیم پس رسول خدا فرمود که یا ابالحسن بدرستی که خداوند عالم واجب کردانیده از برای تو ... [illegible]
آنقدر از وقت مرد و تو بینه ... [illegible] که نه ... [illegible] در روز قیامت ... [illegible]
بن ابیطالب پس برخیزند قومی از صلحای پس گفته شود مر ایشان را که بگیرید از دست ... [illegible]
از عرصات قیامت و داخل بهشت کنانید پس ... [illegible] که با نجات یابد ... [illegible]
بر دیار شد پس ... [illegible] دیگر که کی ... [illegible] علی بن ابیطالب ... [illegible]
قوم که میانه رو باشند ... [illegible] صالح ... [illegible] مر ایشان را که ... [illegible]

و بر خود خورمن اقتادم

از خدا

از خدا آنچه مرد ... [illegible] پس ... [illegible] تمنا می کنند و تمنا ... [illegible] پس ما امر کنند صد هزار برابر
آنچه تمنا کرده اند پس منادی دیگر ندا می کند که کجا یند بقیه محبان علی بن ابیطالب پس برمیخیزند قومیکه
ظلم کشیده کان ... [illegible] پس گفته میشود مر ایشان را که کجا یند مبغضان
علی بن ابیطالب ... [illegible] و مرده ... [illegible] جمع غفیر و عدد عظیم کثیر هستند پس گفته میشود مر ایشان
از جانب خدا که ... [illegible] علی بن ابیطالب
تا همه محبان علی داخل بهشت شوند پس ... [illegible] محبان تو ... [illegible] دشمنان تو ... [illegible] محبان تو
پس رسول خدا فرمود که علی است افضل از همه و اکرم از همه ... [illegible] خدا و رسول خدا است و دشمن او
دشمن خدا و دشمن رسول خدا است ... [illegible] و بهترین خلق خدا ... [illegible] رسول خدا روی کرد بعلی
که یا علی ... [illegible] عبدالله بن ابی ... [illegible]
کرده مهر خدا ... [illegible] پس رسول خدا فرمود که تو یا علی افضل ... [illegible]
در زمین ... [illegible] ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی
الصارهم غشاوة ... [illegible] رسول الله ... [illegible] خیر خلق الله بعده علی بن
ابیطالب ثم ... [illegible] عذاب عظیم ... [illegible] محمد رسول الله ... [illegible]
[illegible] رواست ... [illegible] و جان او
بر جان ... [illegible] تیر باران ... [illegible]
جان ... [illegible] سر او ... [illegible]
که جان ... [illegible] سعد بن عبدالله حنفی ... [illegible]
بروایتی ... [illegible] عمرو بن خالد صیداوی ... [illegible] شهید شد چاه حنظلة بن اسعد الشامی ... [illegible] پیش
الحسین ... [illegible] السهام والرماح والسیوف بوجهه و نحره و اخذ ینادی یا قوم انی اخاف علیکم مثل

فرزند عزیزم

حنظلة بن اسعد ... [illegible]

[illegible]

یوم الاحزاب مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود والذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد و یا قوم انی
اخاف علیکم یوم التناد یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم
بعذاب و قد خاب من افتری ثم التفت الی الحسین ع فقال افلا نروح الی ربنا و نلحق باخواننا فقال
بلی رح الی ما هو خیر لک من الدنیا و ما فیها و الی ملک لا یبلی فتقدم فقاتل قتال الابطال و صبر علی احتمال
الاهوال حتی قتل رضوان الله علیه قال و حضرت صلوة الظهر ... [illegible] سعید بن عبدالله ... [illegible]
سعید ... [illegible] و قت نماز ظهر شد امام حسین بن زهیر بن قین و سعد بن عبدالله حنفی ... [illegible]
[illegible] برداشتند و در پیش روی آن امام ... [illegible]
بقا علیه که ... [illegible] نماز خوف ... [illegible] الامام الحسین
فتقدم ... [illegible] فوصل الی الحسین ع سهم فتقدم سعد بن عبدالله الحنفی و وقف یقیه
بنفسه ما زال یتخطی حتی سقط الی الارض من کثرة ... [illegible] امام حسین ... [illegible]
عنه ... [illegible] آن کیفیت ... [illegible] کرده ... [illegible]
و پروانه وار ... [illegible] مرکب ... [illegible] از شمشیر ... [illegible] افتاد و ... [illegible]
و امام سالم ماند ... [illegible] که از بسیار جراحت ... [illegible] افتاد و ... [illegible]
اللهم العنهم لعن عاد و ثمود اللهم ابلغ نبیک عنی السلام ... [illegible]
... [illegible] قبر ... [illegible]
جراحت ... [illegible] در بهشت ... [illegible]
... [illegible] المطاع
... [illegible] الصلوة ... [illegible]
در صبر ... [illegible] از بسیار جراحت ... [illegible]
مثل مرد ... [illegible] قتل الحسین فتحامل و اخرج من خلفه سکینا و حمل

یقاتلهم

از روایت ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible]
دار ... [illegible]
افتاد ... [illegible]
... [illegible]
افتاده ... [illegible]
از ... [illegible]

یقاتلهم بها حتی قتل رضی الله ... [illegible] قتل الحسین ... [illegible] علی فاطمه
... [illegible] باشد که طاقت بیاورد ... [illegible] آرد و عاشق چگونه
... [illegible] معشوق ... [illegible] دارم ... [illegible] عشق ... [illegible] والله ... [illegible]
... [illegible] الی ... [illegible] عبدالرحیم ... [illegible] مرحوم ... [illegible]
فرزندی ... [illegible]

در ... [illegible]
... [illegible] الصادق ... [illegible]
... [illegible] النجوم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] النجوم ... [illegible]
... [illegible]

٢٥٦
٢٥٦
٣٤٩